



هذا الكتاب للشيخ
شهر بن مبرور
بالطهر المنصور بالقب

من
از سلك اخوان

مقدمه
بالتواضع

هنا

M. Miss 356





بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على اشرف حجة محمد وآله
 اجمعين **اما بعد** چنین گوید محتاج رحمت حضرت باری **عجل** **عنه**
 لوح الحسنی الموسوی السبزواری الملقب بالمطهر والمتخلص بالنق
 که بر ضمیر منیر از باب دانش و اصحاب بینش مخفی نیست که حدیث صحیح
 من حفظ علی **امتی** **اربعین** حدیثاً مما یحتاجوا الیه فی امر دینهم به **عنه** الله
 و جل یوم القيمة فقیهاً عالماً اذا حدیث مشهور مستفیضه و برعم **عنه**
 علماء از اخبار متواتر است لیکن عمای خاصه و عامه در مصنفات و
 خود بعضی از آنرا عبارات مختلفه ثبت و ضبط نموده اند جمعاً در **ایوار**
 و نافلان مخالف بجای **علی امتی** **عنه** ذکر کرده اند و در کتاب **عمود**
 اخبار الرضا چنانکه در باب ما جاء عن الرضا علیه السلام من الاخبار **الجم**
 مسطور است من **امتی** مذکور است و سید عظیم الشان حسر. بر **عنه** **علو**

طبری علیه الرحمة که بر عرش مقبالت و جماعتی از سادات که هر یک از ایشان امری ^{عشر}
میکنند با و منسوب اند در کتاب الغیبة اسند صحیح عالی از حضرت امام ^{عسکری} حسن
علیه السلام و آنجناب از حضرت رسول مکی مدنی صلوات الله علیه و آله لامتی
روایت نموده و ظاهر اینست که حرف علی و من و عن که بر روایات مزبور بر
سرافض امتیح را مدع تمام بمعنی لام باشد که سید مذکور نقل فرموده پس معنی
حدیث این خواهد بود که هر کس نگاه دارد و محافظت نماید از برای امت
من چهل حدیث از احادیثی که ایشان محتاج و مفتقر باشند بان در امر دین
خود بری انگیزد حضرت الله تعالی که موصوف است عز و جلال او را در روز قیامت
فقیه و عالم و جمیع از علماء در حدیث بشارت ^{تأجیجی} فیما احتاجوا الیه ^{فی نظمهم}
روایت کرده اند چنانکه شیخ ما شیخ بهاء المله و الدیر ^{محمد} عاملی غفر الله لهما
در کتاب اربعین فرموده که و فی بعض الروایات فیما یفعلهم فی امر دینهم
و فی بعضها اربعین حدیثاً ینتفعون بها من غیر تقیید بامر الدیر و چند
تن از دانشمندان شیعه و سنی که منسوب بهریق بوده اند در کتب خود
بجای عبارت بعنه الله لفظ ینشروه الله ایراد نموده اند و سعد بن ابراهیم

بر علی اردبیلی که از فضیله علمای مخالفین است در اربعینش میگوید گفت
سمعت من کثیر من مشایخ الحدیث ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال من حفظ
علی امی اربعین حدیثاً بعثه الله تعالی يوم القيمة فقیها عالماً ومن روى عن
اربعین حدیثاً کنت شفیعاً له يوم القيمة ترجمه او ایلی این حدیث مذکور گشت معنی
باقیش اینست که هر کس روایت کند از من چهل حدیث ^{روز دیگر} من شعیبم او را در روز
قیامت و بعد از نقل حدیث مزبور سعد بن ابراهیم مذکور میگوید که من حفظ
کردم از احادیث آنچه خدا خواست و میدانستم که رسول الله بکدام احادیث
اشاره کرده است تا زمانی که ملاقات کردم با حلیفه کلیبی و از او
پرسیدم او در جواب گفت که مراد احادیث وارده است در حق اهل البیت
علیهم السلام و روایت کرد حصیه مذکور از احمد بن حنبل که او گفت کسی را
نمیدانم و نمیشناسم که در زمان شافعی باشد و منت او عظیمتر باشد بر
اسلام از شافعی و من در میخواهم از خدای تعالی ذر و قتهای نماز خود که یا از
او را ازان وقتی که از شنیدم ام که گفت راده حضرت رسول ازین اربعین دید
حدیث مذکور است چهل حدیث است که در مناقب اهل بیت خود فرموده



باشد بعد از آن احمد بن حنبل گفت که من با خود میگویم که از کجا بصحت پیوست نزد شما:
که مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله ازین اربعین مناقب ائمه طاهری است پس پیغمبر را در
خواب دیدم که گفت ای احمد در قول بن ادیس یعنی شافعی شک مدار پس هرگاه
شافعی واحد بن حنبل که از ائمه اربعه نواصبند باین معنی قابل باشند که هر کس چهل
حدیث از احادیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که در مناقب ائمه طاهری
صلوات الله علیهم جمعین باشد محافظت نماید بر آن نیکخته میشود در روز قیامت
از فقیهان و عالمان و محشور میشود با جماعتی که سیاهی دوات ایشان فضیله
دارد بر خون شهیدان و هر که چهل حدیث روایت کند که در شان آن بزرگوار
ملك مئان وارد باشد در روز قیامت از شفاعت حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله بهره مند میگردد البته دوستان و محبان امیر مؤمنان را در پیچ
شک و شبهه نخواهد بود شعر و اوضح حجة عند البرایا اذا كان الشهود
هو الخصوم و بسیار کسی از مخالفین ائمه معصومین علیه السلام درین معنی
با ایشان اتفاق نموده اند و با کمال بی انصافی که دارند درین باب چند جمله
از احوال اضافی پیوده اند با کمال در روایت حدیث مذکور طریقه مختلفه و اسانید

متنوعه که در کتب معتبره بنظر این ذرّه احقر رسیده و از مشایخ خویش رحمه الله
 تعالی شنیده اگر همه مسطور گردد سخن بسجده لطاب خواهد کشید و با عنایت
 قاریان و مستمعان خواهد کردید و ظاهراست که هیچکس از شیعیان امام متقیان
 شک ندارد درین که شناختن و دوست داشتن ائمه طاهیر علیهم السلام
 و مطلع بودن بر فضایل و مناقب ایشان از امر دین است و کلامت سید پیغمبران بلکه
 تمام عالمیان محتاجند بدان و منتفع میگردند از آن و به عبارتی که منقولست حدیث
 مذکور راجع است بمعنی مسفور لهذا اول این یعنی که این ضعیف جمع کردن آن اقل
 نمود چهل حدیثی بود که موسوم است بزاد العقبی مناقب الائمة الاوصیا و
 آنرا ذخیره معاد و واسطه امید واری فی یوم التئاد گردانید و با آنکه آن کتاب
 از مناقب و فضایل و خصایص و حضایل حضرت خاتم الاوصیا علیه التحیه
 و التناخالی نیست میخواست که بحفظ و تالیف و تردیف و ترصیف یعنی
 جداگانه در صفات و سمات و براهین و معجزات و احوال خجسته مال آن
 برگزیده ملک متعال پردازد که قلوب بی عیوب محبان خاندان باطاهر
 و خواننده و شنیدن آن شادمان سازد و آنها از عوام که از معرفت و رفعت

۱۰
مرتبتان امام عالی مقام بی بهره و بیخبر اند تا مجیدی که آنحضرت را کفش بان بعضی
از ملایان میشارند آنجناب را بشناسند و بر علویایه و سمودرجه آنشور و واقف
شوند تا مردن ایشان مردن جاهلیت نباشد زیرا که مشهور بلکه متواتر است
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده که مَن مات امام زمانه
فمات مئة جاهلیة یعنی هر کس بمیرد و امام زمان خود را شناخته باشد
مردن او مردن جاهلیت است یعنی حکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را
در نیافته و در شمار آنکسان نیست که کافر مرده اند علایق و عوایق روزگار
و مصایب و نوابی دهر را پایدار هجوم آورده آن اراده در چیز تاخیر افتاد
تا درین ایام شریفه بعضی از خواص و عوام شیعه از غیبت و رجعت آن شاه
بارگاه امامت و خلافت علیه السلام سوال نمودند و در مقام تحقیق بعضی
از گفتگوهای حضرت افادت و افاضت پناه صدر نشین صفت معلم
و مدتری ملا محمد باقر بن ملا محمد تقی بن ملا مجلسی در آمدند چون
ملائی مذکور کنایه در رجعت قلبی ساخته و بسیاری از مردمان را مبالغه
و مشاجره انداخته و جمعی از صلیحی مؤمنین التماس داشتند بلکه حروف

۱۱
اقتراح بر رقع الحجاج مینکاشند که این مستغرق بحر اضطراب چند
درین باب از مخزن خاطر فاطمیه یا بطون سواد دفاتر بدست یاری خامه و خضاض
بریاض بیاض رساند و چون موانع بسیار بود این شکسته در اقدام بان امر
خطیر مینمود از آن جمله یکی آنست که این حقیر تهمی دست و فقیر است و حکما
گفته اند مرد پی مال و مفلس حال بوقت کفزار اگر چه در فشانند عوام پهنه
کولش خوانند و فضایل او را بر زایل حمل کنند بلکه زشتی خضایل دانند
و توانگر هر چند که از هنر خالی باشد مرتبه اش را عالی دارند و اگر سخنی بگوید
کوید آنرا بصد تاویل و تعلیل بنیکو و شایسته سازند و عیوبش را خوب
و قبا بچشم مرغوب شناسند و قالوا فی هذا المقام تا کیدا المرام شعر است
الموسر فی مجلس **ق**یل له برحک الله **ل**و عطر المعبر فی محفل **س**ب و قیل
فیه ماساه **پ**س هرگاه توانگر نادان حرفش نزد مردمان معتبر باشد اگر در کسی نزوت
بند و فضیلت گمان کنند بطریق اولی حرفش نزد ایشان **م**صراع بلند مرتبه
با اعتبار خواهند و لیس هذا اول قاروه کسرت فی الاسلام خصوصاً
وقتی که عوام بانطور موسری گردید باشند و از مثل این فقیر معسری

بسبب حق گفتن ریدک باشند مشکل نماید که گفتار این پر مقدار را اعتبار نمایند و
 الثقات بتألیف این ضعیف کتد عرفا گفته اند عوام به کس مایل شوند هر نادستی
 که گوید و کند بان قایل شوند و از هر کس اعراض کتد هر چه گوید و کند بر و اعتراض
 کنند و این شکسته در نیمی گفته شعر **اذا مال العوام الخطیب فکل یخیف**
قال قیل لطیف و مزربو اعنه کل لطیف روی قالوا هو قول ضعیف
 مؤید این حال و مصداق این مقال آنکه عوام چون مدح و ثنای ابو مسلم و زوی
 و حلاج ساحر کافر شقی از پیر دانشور حضرت آخند یعنی از ملا محمد تقی بن ملا
 مجلسی مکررا استماع نموده بودند و قتی که برخلاف آن ازین ناتوان شنیدند
 شمشیرهای کین از غلاف اعتساف کشیدند و قصد قتل این ضعیف نمودند
 پوشیده نیست که این فقیر بسبب آن دو کلمه حق که بگفتن آن ملجأ شده
 بود از آشزار و حمال روزگار چه آزار هادید و معلوم است که عوام بجهت
 مایل بحالات و کمالات ملای مذکور بود ند که بعد از فوت او حضرت
 صاحب الزمان را گفتن بان او میسر دند و معجز بر استرا و می بسند و تابوش
 را شکسته و از برای یمن و تبرک ریزهای آنرا بجای تعوید بر باز بستند

و مرد بنای اردستانی علی رضا نام از غایت تعصب و جاهل و نادانی میگفت که
 در زمانی که آخند ملا محمد تقی از مکه مراجعت نمود و تن در رکابش می آمد
 و از آخند مسئلهها می پرسیدند و هر چند آخند عنان میکشید و مبالغه مینمود
 که شما توقف نمائید یا بیشتر بروید که راضی باین رکابداری نیستم ایشان میگفتند
 میخواهیم این شرف حاصل کنیم و استدعا داریم که ما را از ادراک این سعادت
 محروم نسازی و در حل مسائلی که بر ما مشکل است ما را بنوازی بعد از آنکه
 آخند دید که بهیچوجه دست از رکاب و نمیدارند و رکابداری او موجب
 افتخار ایشان رند از ایشان پرسید که شما کیستید یکی از ایشان گفت من حسین
 بن علی بن ابطالبم و دیگری گفت من صاحب الزمانم از ظایبهای عوام
 کالانغام درین باب بسیار است و افتخار ایشان بر آنکه معصومین علیهم
 السلام پیشتر و ذکر همه آن موجب اطناب و اکثر و چون این مکررین
 بسبب غیرت دین خواست که علودرجه و سمو مرتبه حضرت خاتم
 الاوصیا بر ایشان ظاهر سازد تا امام زمان ترا شناسند و آن زخرفات
 درهم نتراشند بر عناد و عصیان افزودند و بافترا و بهتان زبان

کشودند که آخذند ما را میر لوجی ملا پشمه الدیر گفتند و درین باب محض تمام میکردند
 و از کمال جهلی که داشتند پنداشتند که بان اتهام این مبتلای لام را خواهند سوخت و
 بعد از آن بر در و دیوار و بام کفام خود چرغها خواهند افروخت و حتما خواهند گفت
 بر پاودست و شهر را آیین خواهند بست و پر ظاهر است که میلی که عوام ^{نرا} صفتها
 باخذند مزبور بود نسبت با ولادش افروخت و اکثر تبه فرزندان را از مرتبه پدیر
 بلندتر میدادند و در اعلمیت و افضلیت صاحب کتاب مسفور بر والد
 مذکور شک ندارند پس هرگاه عوام مبتلای متوفی و ملا زاد های مقتدا
 تا باین مرتبه مایل باشند که آنکسی را که وجود فایض الجودش واسطه بقای
 جهان و سبب ثبات زمین و کوردش آسمانست چنانکه مبین و مبرهن
 کرد در انشاء الله تعالی از خادمان ایشان شناسند کجا کسی را یاری آن
 خواهد بود که آن طور کسان را نصیحتی کند یا غلطی ^{تقریبی} یکی از ایشان نسبت ^{هد}
 و مشخص است که در میان عوام صاحب انصاف و تمیز بسیار کم است و
 مدار ایشان بر تعصب و ستم است و نظر بر دهن هم دارند و در امور
 تابع هم میشوند و اکثر ظاهر بینانند و بیکانه از قواعد اسلام و ایمانند

و مشهور است که جناب محبت و مغفرت مآب ملا خرازی که از فصیحای شعر و آواز
 مشاهیر مآد حین حضرت شاه اولیاست در تجمل و زینت تن و کوشش در
 آرایش بدن میالغۀ پدید نموده و در زمان سیر در کوه و بازار بر مرکب
 رهوار سوار میشد و با شاطر و رکابدار و متابعان بسیار توده میفرمود
 وقتی عالم ربانی یعنی محقق ثانی مؤید بتباید حضرت ذی الجلال شیخ علی
 بن عبد العال علیه رحمة الله الملك المتعال بملائی مشاکرالیه میگوید
 که حضرت مولا ناخود میداند که مولای ما و شاهنامه مرتفع میپوشید
 و در لیس قمیص با غلام خود قنبر رعایت جانب تسویه میفرموده و
 کمان ببری که مراد من ازین سخن آنست که پوشید ز البسه فاخره و دست
 حاشا مطلب تحقیق است که آیا از حد در گذریندن زیور و زینت و تشبه
 باهل تجبر و خشم برای چیست ملائی موی اله در جواب شیخ عالم جناب
 میگوید که این بجهت دفع شامت دشمن خدا و اعتبار در نظر مردمان در باطن
 نایب است و بدیهه این دو بیت را از خاطر خاطر بنیان بلاغت نشان میرساند
 بران صدر نشین محافل معارف میخواند **نظم** خلوقا هر چه آفریند پیشین جا

میباشد

میناید که باب سار ^{بلا آمدن} : با عصای نقره و باکش و نش هر چاروم : میجهد از
 جا که مولانا خرازی ^{آمدن} : و درینکه رسم و عادت اکثر جهانیان این بوده که بظا
 ن کردند و در امور تابع یکدیگر شوند شکی نیست و دایل برین مطلب حکایت شیخ
 محمد علی مشهدی و عبدالله متبحرین عاقل را کافیت در واقع در اصفهان افضل
 و اعبد و اعلم و از هدا شیخ محمد علی مذکور ایا کسی نبود آن میلی که عوام باو
 کردند بکدام یک از علما و فضلا و زهاد و عبا دعصر کرده بودند جمعی از اهل
 خبرت که بر حال آن پشاهنک قافله ضلالت اطلاع دارند میداند که متا
 آن مخرب دین بافترا زدن بر خدا و مصطفی و ائمه معصومین علیهم
 السلام بود و در مسجد بغنا و سرود اشتغال مینمود و با آنکه جمعی تشر از عدول
 مؤمنین و ثقات اهل دین محض در کفرش قلمی نمودند یکی از فریفته شدگان
 بر نکشت بلکه رغبت ایشان با شیطان آدمیان بعد از اتمام محضر از حدیث
 عوام را چکار با قول علمای دین دار و محضراست نظر ایشان بر قطار شتر و
 طویله اسب و استراست ^{بیت} چه توان کرد تا جهان بوده این طریق جهانیا
 انواع آزار بنوح پیغمبر عم میرسایندند و بکوساله سامری میکرویدند ^{خدا را}

بچنون و شاعری و دروغگوی و ساحری نسبت میدادند و سردرد قدم مسیلمه
 کتاب مینهادند **پیت** چکنم دید جهان کوراست : چون زیم کوش روزگار
 کراست : شکر و قدر را در او چینیست : روز بازار شلغم و کزراست : و چون
 یدند اهل روزگار که ملای مکار با یکی از عامیان کج سلیقه کج رفتار
 میل بعد الله متجسّم نمود و آن ملعون ساخته کفر کفار را که کمتر است از صیغه
 و مردار و از سک کافرتار بولایت و قطبیت ستود عوام کالانعام فریب
 خوردند و آنطور بد بخت فاسد عقیده محیل را از اولیا شمردند **پیت**
 چه توان کرد قط انسانست : عرصه دهر پر زکا و خراست : خر و کوه شناختن هیفت
 پیش خرگاه و جوبه از کُهر است : خر بتعلیم میشود انسان : لانسلم خرک همیشه خراست
 هر که دنیا خواهد میباید سالوسی و دکاندراری و عام فریبی و مکاری پیشه کند
 هر هوشمند که خواهد که بر حال آن شیخ شیطان صفت مطلع شود کتاب نصیحه
 الکرام و فضیحه الیام را که حضرت افادت و افاضت پناه یگانه ایام محمد بن نظام
 الدین محمد المشهور بعصام از کتاب جناب عدالت ماب مؤید بتاییدات حضرت
 قادر غافر ملا محمد طاهر انتخاب نموده و بر آن چیزی چند افزوده مطا

لعه

۱۸
نماید و اگر خواهد که آن متجسّم ملّا را بشناسد رساله را در آراء العاقلین و اخراء
المجانین که این کمترین نوشته بنظر در آورد مجلا از عوام کالانعام متوقع تمیز
بودن از حنظل حلاوت عسل چشم داشتن و بزرگان خار درودن و بخفاش
آفتاب نمودن و بغربال آب پهودنست لهذا در نوشتن این رساله اهل
میورزید تا در شب چهاردهم ماه شعبان سال هزار و هشتاد و یکم خوابی دید
که در اوایل روزی که متصل بان شب بود بتاویل آن رسید و بنوشتن این
رساله مامور گردید پس بحفظ چهل حدیث که بیشتر در نظر داشت پرداخت
و بخود لازم ساخت که مهیا امکن هر حدیثی که فضل به شاذان علیه
الرحمة و الغفران در روایت آن منفرد باشد و مؤیدات آن حدیث را نباشد نقل
نماید و باید که ناظر و مطالع و قاری و سامع این رساله بدانند که درین اوراق
اگر جایی برخلاف ملائمت حرفی گذرد این کمترین دران معذور است زیرا که
بان مامور است و نیز باید دانست که درین مختصر هر جا که آخذ مرحوم مذکور کرد
مراد ملا محمد تقی بن ملا مجلسی و هر گاه حضرت آخذ قالی شود مطلب فرزند
ارجمندش ملا محمد باقر خواهد بود و این اربعین را بکفایة الممتدعی و مفه

المهدى موسوم كدايند والتوكل على الله الملك المجيد الحديث الاول

قال الشيخ الكامل لعادل العابد الزاهد المتكلم الخبير الفقيه الخبير بالنيل
 لجليل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخليل برّد الله مضمعه وجعل في الفردوس
 الى الائمة الطاهرين مرجعه في كتابه الله الموسوم باثبات الوجوه حدثنا محمد
 بن اسماعيل بن بريع رضي الله عنه قال حدثنا حماد بن عيسى قال حدثنا ابراهيم
 بن عمر اليماني قال حدثنا ابا بن ابي عياش قال حدثنا اسليم بن قيس الهلالي قال
 قلت لامير المؤمنين عليه السلام اني سمعت من سلمان والمقداد واليذر
 شيئا تفسير القرآن والاحاديث عن النبي صلى الله عليه وآله متعديين
 وانتم تحالفونهم فيها وترغمون ان ذلك كله باطل افترى الناس كذبوا
 على الله ورسوله صلى الله عليه وآله متعديين ويفسرون القرآن باطلا ثم
 قال فقال علي عليه السلام قد سئلت فافهم الجواب ان في ايدي
 الناس حقا وباطلا وصيدا وكذبا وناسخا وفسوخا وخاصا وعماما
 ومحكما ومتنا بها وتحفظا وتوهما وقد كذب على رسول الله صلى الله
 عليه وآله في عهدك حتى قام خطيبا فقال ايها الناس قد كثرت الكذب

على من

20
عَلَى مَنْ كَذَبَ عَلَى مَتَعَدٍّ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ ثُمَّ كَذَبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِ الْكُفْرِ مَا كَذَبَ
عَلَيْهِ فِي زَمَانِهِ وَإِنَّمَا أَنَا كَأُحَدِيثُ مِنْ أَرْبَعَةٍ لَيْسَ لَهُمْ خَامِسٌ رَجُلٌ مَنَافِقٌ مَظْهُرٌ
لِلْإِيمَانِ مَتَّصِعٌ بِالْإِسْلَامِ الْإِتْيَانُ وَلَا يَخْرُجُ أَنْ يَكْذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَلَيْهِ وَاللَّهُ مَتَّعَنَا فَلَوْ عَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ مَنَافِقٌ لَقَبِلُوا مِنْهُ وَلَمْ يَصُدُّوهُ
وَلَكِنَّهُمْ قَالُوا هَذَا رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهُ رَأَى وَسَمِعَ
مِنْهُ فَأَخَذُوا عُنُقَهُ وَهُمْ لَا يَعْرِفُونَ حَالَهُ وَقَدْ أَخْبَرَ اللَّهُ عَنِ الْمَنَافِقِينَ بِمَا أَحْبَبُوا ^{صِفَتُهُمْ}
بِأَوْصَافٍ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا مَرَّ بِكُمْ تَعْجَبُكُمْ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمِعُ
لِقَوْلِهِمْ كَانَتْهُمْ خَشَبٌ مُسْتَدَةً ثُمَّ تَقَرَّبُوا بَعْدَهُ إِلَى الْأُمَّةِ الضَّالَّةِ وَالذَّعَا
إِلَى النَّارِ بِالزُّورِ وَالْكَذِبِ وَالْبُهْتَانِ فَوَلَوْهُمْ الْأَعْمَالُ وَطَوَّوهُمْ عَلَى رِقَابِ النَّاسِ
وَآكَلُوا بِهَيْمِ الدِّينِ وَإِنَّمَا النَّاسُ مَعَ الْمُلُوكِ وَالْمَدِينِ الْإِمْرُغَمَةِ اللَّهُ تَعَالَى فِي هَذَا
أَحَدًا لِأَرْبَعَةٍ وَرَجُلٌ آخَرٌ وَسَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْئًا وَلَمْ يُحْفَظْ
عَلَى وَجْهِهِ وَوَهْمٌ فِيهِ وَلَمْ يَتَّعَدْ كَذَّبَ فِي يَدَيْهِ يَقُولُ بِهِ وَيُجْلِبُ بِهِ وَيُرْوِيهِ
وَيَقُولُ إِنَّمَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاللَّهُ فَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ أَنَّهُ
وَهُمْ لَقَبِلُوهُ وَلَوْ عَلِمَ هَوَانَهُ وَهُمْ لِرَفْضِهِ وَرَجُلٌ ثَالِثٌ سَمِعَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

وَاللَّيْسَ بِشَيْءٍ أَمْرِيهِ ثُمَّ نَهَى عَنْهُ أَوْ سَمِعَهُ نَهَى عَنْ شَيْءٍ ثُمَّ أَمْرِي بِهِ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ فَحَفِظْنَا مَنْسُوخَهُ
 وَلَمْ يَعْلَمْ النَّاسُخَ فَلَوْ عَلِمَ أَنَّهُ مَنْسُوخٌ لَرَفَضَهُ وَلَوْ عَلِمَ الْمُسْلِمُونَ إِذَا سَمِعُوهُ مِنْهُ أَنَّهُ
 مَنْسُوخٌ لَرَفَضُوهُ وَرَجُلٌ رَابِعٌ لَمْ يَكْذِبْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مَبْغُضٌ
 لِلْكَذِبِ خَوْفًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَتَعْظِيمًا لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ يَنْسُ بِحَفِظَ
 مَا سَمِعَ عَلَى وَجْهِهِ فَمَا بِهِ لَمْ يَزِدْ فِيهِ وَلَمْ يَنْقُصْ مِنْهُ وَعَلِمَ النَّاسُخَ وَالْمَنْسُوخَ
 فَعَمِلَ بِالنَّاسِخِ وَرَفَضَ الْمَنْسُوخَ وَيَعْلَمُ أَنَّ أَمْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْقُرْآنِ
 نَاسِخٌ وَمَنْسُوخٌ وَخَاصٌّ وَعَامٌّ وَمَحْكَمٌ وَمُتَشَابِهٌ وَقَدْ كَانَ يَكُونُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ الْكَلَامُ لَهُ وَجِهَانِ كَلَامٌ عَامٌّ وَكَلَامٌ خَاصٌّ مِثْلَ الْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى
 مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَنَهَىكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَاشْتَبَهَ عَلَى مَنْ لَمْ يَعْرِفْ وَلَمْ يَدْرِكْ مَا
 عَنِ اللَّهِ بِهِ وَرَسُولَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَيْسَ كُلُّ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَآلِهِ كَانَ يَسْئَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ وَكُلٌّ مِنْ يَسْئَلُهُ عَنِ الشَّيْءِ فَيَفْهَمُ وَكُلٌّ مِنْ يَفْهَمُ سَيَحْفَظُ
 وَقَدْ كَانَ فِيهِمْ قَوْمٌ لَمْ يَسْئَلُوهُ عَنِ شَيْءٍ قَطُّ وَكَانُوا يَجِبُونَ أَنْ يَحْتَمِيَ الْأَعْرَابِيُّ الطَّائِفِي
 أَوْ غَيْرُهُ فَيَسْأَلُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُمْ يَسْتَمْعُونَ وَكُنْتُ أُدْخِلُهُ عَلَيْهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي كُلِّ يَوْمٍ دَخَلَةٌ وَفِي كُلِّ لَيْلَةٍ دَخَلَةٌ فَيَحْتَمِينِي فِيهَا حِينَئِذٍ أَسْأَلُ

وَأَدْرَعَهُ حَيْثُ نَادَا رَقْدَعْمُ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ
 بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي وَرُبَّمَا كَانَ يَأْتِينِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَيْتِي وَكُنْتُ
 إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ فِي بَعْضِ مَنَازِلِهِ إِخْلَافِي وَأَقَامَ عِنِّي نِسَاءً فَلَا يَبْقَى عِنْدُ غَيْرِي وَإِنَا
 أَنَا فِي الْخَلْوَةِ لَمْ يَقُمْ عِنِّي فَاطِمَةُ وَلَا أَحَدٌ مِّنْ نَّبِيِّ وَكُنْتُ إِذَا سَأَلَنَّهُ أَجَابَنِي وَإِذَا
 سَكَتُ وَنَفَدَتْ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي فَأَنْزَلَتْ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آيَةٌ مِنْ
 الْقُرْآنِ الْأَقْرَبِ بِهَا وَأَمْلَاهَا عَلَيَّ فَكُتِبَتْهَا حِطِّي وَعَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَتَفْسِيرَهَا وَنَاسِخَهَا
 وَمَنْسُوخَهَا وَمُحْكَمَهَا وَمُنْتَشَبَهَا وَغَاصَّهَا وَعَامَّهَا وَظَهَّرَهَا وَبَطَّنَهَا وَدَعَا اللَّهُ
 أَنْ يُعْطِينِي فَهَمَّهَا وَحَفِظَهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَلَا عِلْمًا أَمْلَاهُ
 عَلَيَّ وَمَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَيْهِ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ أَوْ مَرِيٍّ أَوْ نَهْيٍ أَوْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ
 أَوْ شَيْءٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَلَا كِتَابٌ مُنَزَّلٌ عَلَيَّ مِنْ قَبْلِهِ الْأَعْلَمِيَّةِ وَحَفِظْتُهُ فَلَمْ
 أَنْسُ حَرْفًا وَاحِدًا مِنْهَا وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا أَخْبَرَنِي بِذَلِكَ
 كَلَّمَ وَضَعَّ يَدِي عَلَى صَدْرِي وَدَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَفَهْمًا وَحِكْمًا وَنُورًا وَكَانَ
 يَقُولُ اللَّهُمَّ عَلِّمْنِي وَاحْفَظْنِي وَلَا تَنْسَهُ شَيْئًا مَّا أَخْبَرْتَهُ وَعَلَّمْتَهُ فَقُلْتُ لَهُ ذَاتَ
 يَوْمٍ يَا بَارِئُ أَيُّ يَارَسُولَ اللَّهِ مِنْ دَعْوَتِ اللَّهِ بِمَا دَعَوْتُمْ لَمْ أَنْسُ شَيْئًا وَلِيَقْتَنِي

شَيْءٌ مَا عَلَّمْتَنِي وَكَلَّمَا عَلَّمْتَنِي كَتَبْتُهُ أَتَخَوَّفُ عَلَى النَّبِيِّ فَقَالَ يَا أَخِي لَسْتَ تَخَوَّفُ
 عَلَيْكَ النَّبِيَّ إِنِّي حَبَّانٌ أَدْعُوكَ وَقَدْ أَخْبَرَنِي اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ قَدْ جَاءَنِي فِيكَ وَفِي
 شِرْكَائِكَ الَّذِينَ قَرَنَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ طَاعَتَهُمُ بِطَاعَتِي وَقَالَ فِيهِمْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأَطِيعُوا الْأَمْرَ مِنْكُمْ قُلْتُ مَنْ هُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 قَالَ الَّذِينَ هُمُ الْأَوْصِيَاءُ بَعْدِي وَالَّذِينَ لَا يُضِرُّهُمْ خَدْلَانٌ مَنْ خَدَلَهُمْ وَهُمْ مَعَ الْقُرْآنِ
 وَالْقُرْآنُ مَعَهُمْ لَا يَفَارِقُونَهُ وَلَا يَفَارِقُهُمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى الْخَوْضِ يَهْمُهُ يَنْتَرُونَ أُمَّتِي
 وَبِهِمْ يَمْطَرُونَ وَبِهِمْ يَدْفَعُ الْبَلَاءُ وَبِهِمْ يَسْتَجَابُ الدُّعَاءُ قُلْتُ سَمَّهْمُ يَا رَسُولَ اللَّهِ
 قَالَتْ يَا عَلِيُّ أَوْلَهُمْ ثُمَّ ابْنِي هَذَا وَوَضَعَ يَدَيْهِ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ ابْنِي هَذَا وَوَضَعَ
 يَدَيْهِ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ ثُمَّ سَمَّيْتُكَ ابْنَ عَلِيٍّ ابْنِ الْعَابِدِينَ وَسَيُؤَلَّدُ فِي زَمَانِكَ يَا ابْنِي
 فَأَقْرَأَهُ مِنَ السَّلَامِ ثُمَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا الْبَاقِرَ بَاقِرِ عَلِيٍّ وَخَازِنُ وَحْيِ اللَّهِ تَعَالَى ثُمَّ ابْنَهُ
 جَعْفَرَ الصَّادِقَ ثُمَّ ابْنَهُ مُوسَى الْكَافِرَ ثُمَّ ابْنَهُ عَلِيَّ الرِّضَا ثُمَّ ابْنَهُ مُحَمَّدًا التَّقِيُّ
 ثُمَّ ابْنَهُ عَلِيَّ التَّقِيُّ ثُمَّ ابْنَهُ الْحَسَنَ الزُّكِّيَّ ثُمَّ ابْنَهُ الْحُجَّةَ الْقَائِمَ خَاتَمَ أَوْصِيَاءِ
 وَخُلَفَائِي وَالْمُنْتَقَمَ مِنْ أَعْدَائِي الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأْتَ
 جُورًا وَظُلْمًا ثُمَّ قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُهُ يَا سَلِيمَ

حین بیایع بین الرکین و المقام و اعرف اسماء انصاره و اعرف قبایلهم قال محمد
 بن اسمعیل ثم قال حماد بن عیسی قد ذکرک هذا الحدیث عند مولائی ابي عبد الله
 علیه السلام فبکی و قال قد صدق سلیم فقد روی فی هذا الحدیث ابي عن
 علی بن الحسین عن ابيه الحسین بن علی علیهم السلام انه قال قد سمعت
 هذا الحدیث عن ابي امیر المؤمنین علیه السلام حین سأله سلیم بن قیس
 شیخ مذکور علیه رحمت الله الملك الغفور در کتاب مزبور

باین سند از نظر خالی که فی الحقیقه سند نیست صحیح علی روایت میکند از سلیم بن
 قیس هلالی که او گفت گفتیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من شنیدم از شما
 فارسی و مقدار دواپی در چیزی از تفسیر قرآن و احادیث پیغمبر صلی الله علیه
 و آله غیر آنچه در دستهای مردم است بعد از آن شنیدم از شما تصدیق
 آنچه شنیده بودم آنرا از ایشان و دیدم در دستهای مردم آن چیزهای
 بسیار از تفسیر قرآن و احادیث منقوله از پیغمبر صلی الله علیه و آله و حال
 آنکه شما خلاف مینمایید ایشان را در آن و زعم شما آنست که کل آن باطل است
 ایامی در میان این وجه دیدن و دانسته آید که دروغ به بندند بر خدا و رسول

ورسول اوصی الله علیه وآله از روی عمد و تفسیر کند قرآن را بر ایها و اندیشه های خود
 راوی میگوید که پس امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که سؤال کردی پس بفهم
 جواب را بدستی که آنچه در دستهای می رود ما نیست از تفسیر و حدیث همه نیست
 و تمام باطل هم نیست بلکه بعضی حق است و بعضی باطل و بعضی راست است و بعضی دروغ
 و بعضی ناسخ است و بعضی منسوخ و بعضی خاص است و بعضی عام و بعضی محکم است
 و بعضی متشابه و بعضی محفوظ است و بعضی موهوم و تحقیق که در عهد پیغمبر
 صلی الله علیه وآله دروغ بستند بر آن سرور تا مجدی که آنحضرت برخواست خطبه
 خواندن و فرمود که ای محمد ما بدستی که بسیار شد دروغ بستن بر من پس
 هر کس دروغ به بند بر من از روی اشتی و عمد پس میباید که جای بودن خود را
 در جهنم مقرر و معین سازد پس بعد از رحلت آنحضرت دروغ بستند از باب
 نفاق و شقاوت بر آن برگزیده حضرت عزت پیشتر از آنچه در زمان حیاتش
 بر او بستند بودند و جزین نیست که می آید و میرسد حدیث شما از چهار کس و
 راوا از حدیث بر چهار قسم میباشند که پنجم نیست لسان **اول** مردیست از اهل
 نفاق که مظهر ایمان و متصنع باسلام است یعنی اطهار ایمان میکند و اسلام را

بر خودی بند و گناه کار نمیدانند خود را در آنکه افترازند و دروغ به بند بر رسول خدا صلی الله
 وآله اگر مردمان میدانستند که او منافق و دروغ گوی است قبول نمیکردند از قول او را و
 تصدیق نمینمودند او را ولیکن گفتند که این مردیست از اصحاب رسول الله صلی الله علیه
 وآله او را دیده و از او شنیده و حال آنکه میدانند حال او را و تحقیق که خبر داد حضرت
 الله تعالی از حال منافقین با آنچه خبر داد و وصف کرد ایشان را با آنچه وصف کرد پس فرمود
 حضرت معبود که فاذا رايتهم تعجبك اجسامهم وان يقولوا تسمع لقولهم كانهم
 خشب مسنون پس نزدیک جستند آن منافقان دروغ گوی بعد از وفات پیغمبر صلی
 علیه وآله با ما مایی که گمراهانند و دعوت کنندگان با آتش سوزانند بسبب دروغ
 و کذب و بهتان پس متوطی اعمال ساختند و وای و حال که گرد آیند ندان بدجنان را و
 ایشان را بر گردنهای مردمان بار کردند یعنی مسلط نمودند ایشان را بر مردمان ^{دند} و خود
 دنیا را بوسیله ایشان یعنی تصرف در دنیا بهم رسانیدند بسبب ایشان و چنین نیست
 که مردمان با ملوک اند و پادشاهان یعنی ملوک را تابع اند و بدینا می آید مگر کسی که خدای تعالی
 او را از میل بملوک و محبت دنیا نگاه دارد و این را وی منافق کاذب می آید بدینا یکیت
 از آن چهار روایان حدیث حضرت مصطفی صلوات الله علیه و علی جمیع الانبیاء و الا ^{وصیا}

دویم از ایشان مردیست که شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را اما
 بران وجهی که شنیده است حفظ نکرده است و در آن کافیه کرده و در خاطرش توهمی راه
 یافته و تعدد در کذب نموده و دانسته دروغ بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نسبت
 بنسته بلکه کان برده که درست یاد گرفته و پیدا شده که نیک محافظت آن نموده
 و آن حدیث در دست اوست و عمل بمضمون آن مینماید و آنرا وایت میکند و میگوید
 آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم پس گویم مسلمانان بدانند که او کاتب غلطی
 کرده از وی پذیرد و روایتش را قبول نمیکند و اگر خود بدانند که کاش باطل است
 هر آینه ترك میکند آنرا و نه عمل بان میکند و نه در صدور روایتش در می آید **سیم**
 مردیست که شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی را که امر کرده است
 بان و بعد از آن نهی فرموده است از آن یا آنکه شنیده است که آنحضرت نهی
 فرموده از چیزی و بعد از آن امر بان فرموده و حال آنکه او نمیداند و خبری از آن
 ندارد پس بیاد گرفته و حفظ کرده منسوخ آنرا و ندانسته آنرا نسخ را پس اگر
 بداند که آنکه او بیاد گرفته منسوخ است هر آینه ترك میکند آنرا و اگر بداند
 مسلمانان هرگاه که بشنوند آن حدیث را از او که آن منسوخ است ایشان نیز ترك

78
آن نیز مینمایند **چهارم** آنکسیست که دروغ نبسته بر رسول خدا صلی الله علیه
وآله و دروغ گفتن مرادشمن است از جهت تریسی که از خدای تعالی دارد و بی
که رسول خدا بر او ۳ مینماید و ترس از خدا و بزرگ داشتن حضرت مصطفی را
صلی الله علیه وآله واجب و لازم می شمارد و فراموش نکرده اخذیت را و
سهواز و سرزند بلکه برهان و حجتی که شنیده اخذیت را بیاد گرفته پس
روایت کرده است آنرا همچنانکه شنیده و بر آن چیزی نیفزوده و چیزی
از آن که نکرده و دانسته است ناسخ و منسوخ حدیث را و عمل بناسخ کرده و منسوخ
را واکذاشته و میداند که امر پیغمبر و حدیث آن سرور صلعم همچو امر قرانت و همچنانکه
در قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه میباشد در احادیث پیغمبر
صلی الله علیه وآله نیز میباشد و بود اینکه از رسول خدا صلی الله علیه وآله کلامی صرا
میشد که آنرا دو وجه بود و کلای بر زبان مبارکش جاری میگشت که عام بود و کلای
مینمود که خاص بود مثل قرآن و خدای تعالی فرمود در کتابش ما آتیکم الرسول فخذوه
و ما نهضکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه امر کند رسول خدا تا را بان فرمایید آنرا و هر چه
نهی کند شما را از آن ترك آر کنید پس مشبه شد کار بر آنکس که نشناخت و ندانست

که چه خواسته اند خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و مراد ایشان اذان کلام چه بوده
 و همچنین نیست که تمام اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنحضرت سؤال
 میکردند و هر کس که سؤالی میکرد جواب آنرا میفهمیدند و هر که میفهمید بیاد
 نگاه میداشت و بودند در میان اصحاب آنحضرت قومی که هرگز از آنحضرت چیزی
 نمیپرسیدند و از کاهلی سؤالی نمیکردند و دوست میداشتند که اعراب تازه یا غم
 او بیاید و از آنحضرت سؤالی نماید و ایشان بشنوند و من داخل منزل رسول خدا
 صلی الله علیه و آله میشدم هر روز یک تبه و هر شب یک تبه و خلوت میکردم از
 برای من و با آنحضرت میکشتم هر جا که میکردید و اصحاب رسول خدا صلی الله
 علیه و آله میدانند که بغیر از من با هیچکس آنحضرت با این طرق سلوک نمیفرمود
 و بسیار بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخانه من می آمد و آنجا است
 و مکالمت در خانه من واقع میشد و من هرگاه داخل بعضی از منازل آنحضرت
 میشدم خلوت میکردم از برای من و بر میخیزانید زنان خود را و بغیر از من کسی
 کسی نزد آنحضرت نمینامد و چون آنحضرت می آمد بمنزل من از برای خلوت کردن
 بر میخیزانید از پیش من فاطمه را و نه یکی از فرزندان مرا و هرگاه میپرسیدم از او

جواب میگفت مرا چون خاموش میشدم و تمام میشد مسایل من آنحضرت بنیاد
 میکرد بسخن گفتی با من هیچ آیه از قران فرود نیامد به پیغمبر خدا صلی الله علیه و
 الا آنکه خوانند و املا نمود آنرا بمن و نوشتم آنرا بخط خود و تعلیم نمودم مرا و بیاد
 من داد تاویل تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام و ظاهر و باطن
 آن آیه را و از خدا درخواست که عطا یا نماید بمن فهم و حفظ آن آیه را و فراموش
 نکردم هیچ آیه را از کتاب خدای تعالی و هیچ علی را که املا فرموده بود آنرا بمن
 و تروک نکرد و وانگذاشت چیزی را که خدای تعالی بیاد آنحضرت داده بود از
 حلال و حرام و امر و نهی و طاعت و معصیت یا چیزی را که پیش ازین بوده
 یا بعد ازین خواهد بود یا کتابی را از کتب سماوی که قبل از آنحضرت بر یکی از پیغمبر^{ان}
 فرود آمده الا آنکه تعلیم داد آنرا بمن و حفظ کردم آنرا و فراموش نکردم بیک حرف
 از آن و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر میداد بکل آزد دست میگذاشت
 بر سینه من و دعا میکرد از برای من که خدای تعالی پر کند دل مرا از علم
 و فهم و حکمت و نور و میگفت ای پروردگار من تعلیم ده او را و بیاد ده
 او را و محو مگردان از خاطر او چیزی را از آنچه خبر داده ام و تعلیم نمودم

اورا پس گفتم بیک روزی که پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا از آن وقتی که دعا فرموده
 در حق من و از خدا خواسته آنچه در خواسته چیز پرا فراموش نکردم و چیزی از من
 فوت نشد از آنچه تعلیم نموده مرا و حال آنکه آنچه تعلیم نموده مرا نوشته ام آنرا ایما
 میترسی بر من از فراموش کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ای برادر
 من نمیترسم بر تو از فراموش کردن دوست میدارم که دعا کنم از برای تو و بتحقیق
 که خبر داده است مرا حضرت الله تعالی که مستجاب کرده دعای مرا در حق تو
 و در حق شرکایی تو آنرا که قرین گردانید است خدای عز و جل فرمان برداری ایشان^{نار}
 بفرمان برداری من و فرموده در ایشان که ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
 اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم گفتیم کیشند ایشان ای رسول خدا فرمود آنرا که
 اوصیای بعد از من و آنرا که مضرت نمی سازند ایشان را فرود گذاشتن آن کسی که
 فرود گذارد ایشان را و ایشان با قرآن اند و قرآن با ایشان و ایشان از قرآن جدا نیستند
 و قرآن از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر من در کنار حوض کوثر بسبب ایشان
 نصرت می یابند امت من و باران میبارد بر ایشان و بسبب ایشان دفع میشود
 بلا و مستجاب میشود دعا گفتیم بنام ایشان را یاد کن از برای من ای رسول خدا

بسم الله

تظن

آنحضرت فرمود که تو یا علی اول ایشان بعد از تو این فرزند من و دست گذاشت بر سر
 حسن و بعد از این فرزند من و دست گذاشت بر سر حسین بعد از او هم نام تو پسر او
 علی که زینت عابدانست و زود باشد که متولد شود در زمان تو ای برادر من
 پس بخوان او را از من سلام بعد از و پسر او محمد باقر که شکامند علم من و خازن
 علم خداست بعد از و پسر او جعفر که صادق است لقب او بعد از و پسر او موسی
 که موصوف است بکاف بعد از و پسر او علی که مشهور است برضا بعد از و پسر او محمد
 که مدوح است بتقی بعد از و پسر او علی که ملقب است بتقی بعد از و پسر او حسن که
 معروف است بزکی بعد از و پسر او حجة الله القیام که خاتم اوصیاست و خلفای من
 و انتقام کننده است از اعدای دین آنکه بر کند زمین را از عدل و داد بخداسو
 ای سلیم که میشناسم و میدانم او را در آن هنگام که بیعت کنند با او در میان
 رکن و مقام و میدانم نامهای انصار او را و میدانم و میشناسم قبیلهای انصار او
 محمد بن اسمعیل گفت که بعد از آن حدیث بن علی گفت که ذکر کردم این حدیث نزد
 مولای خود حضرت ابی عبد الله یعنی امام جعفر صادق علیه السلام
 گریست و فرمود که راست گفت سلیم بن قیس روایت کرد این حدیث را ^{۳۳}

از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین علی علیه السلام که آنحضرت فرمود
 که شنیدم این حدیث را از پدرم امیر المؤمنین علیه السلام در آن هنگام که سؤال
 از و سلیم بن قیس پیشتر این حدیث شریف را محمد بن یعقوب کلینی قدس الله سره در
 کتاب کافی و تمام آنرا ابن بابویه رحمه الله علیه در آخر کتاب اعتقادات
 با اندک زیاد و کمی و اختلاف عبارتی روایت کرده اند **زمع مؤمنان و کافر**
موتان و متقیان از این حدیث شریف فایده ها حاصل است بلکه سایر ناصیاتی
 اگر بقدم انصاف پیش آیند و تعصب باطل را بر کنار نهند یکی از آن فواید آنست که گوش
 زده اهل خلاف میگرد و یقین ارباب یقین می افزاید که خلفای حضرت رسید المرسلین
 منحصرند در ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین دیگر آنکه معلوم میگردد
 که مانند قرآن احادیث حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ناسخ و منسوخ و فاض
 و عام و محکم و متشابه میدارد دیگر آنکه قرآن ظاهری و باطنی دارد و باید دانست
 که معانی باطن قرآن را تاویل میگویند و علم آن مخصوص است بخدای تبارک و تعالی
 و پیغمبر و ائمه اثنی عشر علیه السلام و بغیر ایشان کسی بر آن مطلع نیست و آیه
 کریمه و ما یعلم تاویلها الا الله و الرا سخون فی العلم شاهد برین مدعا گانست

و پرهاست که هرگاه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله بیدینان دروغ برانزود
 عالمیان ی بسته اند بعد از وفات آنحضرت ارباب نفاق افرایشتر نموده اند لهذا
 مؤالف و مخالف حدیث را منقسم بچند قسم ساخته اند جمعی از علمای شیعی گفته اند
 حدیث بر سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف و از قسم ^{سه} رانوع بشصت و پنج
 نوع کرده اند و بعضی از ایشان گفته اند حدیث را الی ما یجستی تنوع میتوان
 نمود و بعضی هم از ایشان گفته اند که در نفس الامر حدیث یا صحیح است یا ضعیف
 و اگر با اصطلاح محدثین قابل شویم از شصت و پنج نوع البته بیشتر خواهد بود
 اما قدمای علمای امامیه را رضوان الله علیهم اجمعین اصطلاحی بوده و شرح آن
 طویلی دارد و متأخرین ایشان را از زمان علامه حلی علیه الرحمه تا زمان ما اصطلاح
 دیگر است و ایشان در حدیث خیر متواتر خلاف کرده اند و حقیقت آنست که حدیث معینی
 ندارد و نظر باخبار اراک گفته اند که اصول حدیث چهار است صحیح و حسن
 و موثق و ضعیف بنا بر آنکه قوی را داخل حسن گرفته اند و جمعی از علمای فرقته ^{حدیث} نا
 گفته اند اصول و فروع حدیث مجموع سی نوع است و در حجیت خبر و احادیث ^{۵۰}
 الطریق خلاف کرده اند و آنرا گفته اند حجیت میدانند اکثر بر آنند که افاده ^۹ ظنی میکند

و پیشک مدعی قطع مکابراست و شواذرا اعتبار نکرده اند و درین باب سخن
 بسیار است و مقام کجایش زیاده برین کلام ندارد پس عوام که از مضمون حدیث
 مذکور و اصطلاح محدثین و انواع حدیث و احکام و قواعد آن بیخبرند هرگاه
 اخبار متضاده به پند و بشنوند حیران میشوند و بسیار باشد که آن حدیث
 ایشانرا بضالت گشاند و از پیچهاست که از بعضی از عوام میشنوم که میگویند
 که این کنایه که حضرت آخند ملا محمد باقر ولد ارشد ملا محمد تقی بن ملا مجلسی
 در رجعت نوشته ما را فاسد عقیده کرده چه معنی دارد که امامان معصوم
 برخلاف هم بلکه برخلاف قرآن سخن گویند لهذا این شکسته ذکر حدیث فرمود
 و مجلی از اصلاح محدثین خاصه و عامه نمود تا ضعفای شیعه تسلی یابند و بدانند
 که هر چه آنرا حدیث نام کنند محل اعتبار نخواهد بود و بعد ازین سقم و صحت
 بعضی از مقالات و روایات حضرت آخند مبین خواهد شد انشاء الله
 تعالی پس آنها که دعوی علم کنند و خواهند کتبها و رسالهها تالیف نمایند
 که در میان عوام شهرت کنند باید که ذکر اخبار متضاده را واگذارند
 یا توفیق یز المتضادین اگر توانند میموده باشند و حدیث شاذ ضعیف

مرموز المثنیٰ مرآة خوشامد گفتن نسا نزد و آنکه حضرت آخند ملا محمد باقر بن ملا
 محمد تقی بن ملا مجلسی در اوایل کتابی که در رجعت نوشته اند فرموده اند آنچه مختصر
 آنست که دو حدیث بنظر رسید و بخاطر فاتر رسید که ترجمه آنرا باد و از حدیث
 دیگر موقوف عرض رساند و بعد از آن بر سر نفل آن حدیث رفته فرموده اند که ^{بش}
اول شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعظم محدثین است در کتاب
 غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام
 محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین فرمودند کائی بقوم قد خرجوا بالمشرق
یطلبون الحق فلا یعطون ثم یطلبونه فلا یعطونه فاذا رأوا ذلك وضعوا
سیوفهم علی عواتقهم فیعطونه ما سئلوا فلا یقبلونه حتی یقیوموا ولایدفعو
نھا
 الا اصحابکم قتلا و هم شهداء و بعد از آن رجما بالغیب فرموده
 اند برینوجه که گویای بنیم کوهی را که از جانب مشرق ظاهر شوند و طلب دین
 حق از مردم کنند و مردم را بان دعوت نمایند پس از نشان قبول نکند پس بار
 دیگر طلب نمایند و قبول نکند پس چون این را به پند شمشیرهای خود را
 بردوشها بگذارند و جهاد کنند پس مردم بدین حق در آیند پس ایشان

باین را نمی‌نوشند تا آنکه برایشان وای و پادشاه شوند و از پادشاهی در میان
 ایشان بماند و بکسی ندهند مگر صاحب شایعنی حضرت صاحب الزمان صلوات
 الله علیه **و بعد از ترجمه** تاویل فرموده گفته اند که بر صاحبان بصیرت ظاهر است
 که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد
 و پادشاهی یافت بغیر از سلسله علیه صغویه خدا لله ملکهم نبود **مکرم**
آخند ندانسته اند که همچنانکه قرآن برای خود تفسیر کردن ممنوع است
 حدیث را بعد عای خود معنی گفتن نامشروع است آیا در یخ‌دشت شاد ضعیف
 السند حضرت آخند هیچ فکر نکردند که آنجا عتی که بیرون آمدند از مشرق
 اگر مسلم دارد کسی که با درین مقام بمعنی من است و دو مرتبه طلب حق کردند و
 مردمان بایشان ندادند و آخر که بایشان دادند ایشان قبول نکردند چنانکه
 مفاد این حدیث است ایشان کیان بودند حال آنکه ترجمه حضرت آخند نسبت
 بعبارت این حدیث بی نقصان و زیادت و مغایرتی نیست چنانکه اشأ
 بآن وقوع یافت آیا ادراك دراك حضرت آخند از کجا جزم نموده که حرف با
 که بر سلف مشرق در آمد بمعنی من است چرا نتواند بود که بمعنی بی باشد

و نمیدانم که در یخداست عبارت دین از کجا بیرون می آید ظاهر است که حضرت آخذ
 نفهمیدند که اگر مراد دین حق باشد معنی این خواهد بود که مردمان دین حق
 را با ایشان دهند و ایشان قبول نکند و آخر کت این عبارت بر هیچ صاحب
 بصیرت پوشیده نخواهد بود و حاشا که قول معصوم برین وجه باشد که حضرت
 آخذ نفهمیدند اندا که حضرت آخذ سواد ندارند چه شود که تکبر را برکنار
 گذارند و چند روزی بنزد ملای مکتب داری رفته صرف و نحو بخوانند
 و تا سواد خوان و مستعد نشوند دخل در حدیث نکند که با عدم سواد و
 استعداد کمال پیدا نیفتد دخل در حدیث کردن و اگر سواد دارند و تعلیم
 نموده از برای دنیا و جمیع منفعات معنی حدیث را تغییر میدهند ان معنی مخالف
 قید و صلاح است و منافی عدالت و از شق اول و زر و وبالش بیشتر ^{از آنکه}
 کسی از برای دنیا اینطور حدیثی را بعد از خود ترجمه نماید باید آنرا بر وجهی
 بسازد که ارباب فضل را پسندید آید مردی را که از اصطلاحات
 علی خیری ندارند کول زدن هنر نیست بلکه غایت پم و تیسست و هرگاه
 کسی را حال این باشد که خواهد از برای دنیا پادشاه شیعه را فریب دهد

اگر قصد ساز و اعظی و پیشمازی آن باشد که عوام الناس را بفریاد زود و در
 نخواهد بر عالمیان ظاهر است که شاه جنت مکان فرد و سرآشایان شاه
 اسمعیل حسینی موسوی صفوی بهادر خان انار الله برهانه از کیلان
 بیرون آمد در اندک وقتی بلاد ایران را از لوت وجود مخالفان پاک
 ساخت و کیلان آن بلد از بلاد شرقی نیست که معصوم اشاره بان فرموده
 چنانکه از چند حدیث صحیح ظاهر میگردد از آنجمله است آنکه فضل بر شاذ
 افاض الله علیه شایب الغفران میفرماید **حدثنا** فضالة بن ایوب عن **خالد**
 عنه عن القسم بن برید عن **اسید** بن برید بن معویة العجلی وکلب بن معویة
 الصیداوی قال سمعنا ابا جعفر علیه السلام يقول کان یقوم قد خرجوا من قبی
 بلاد المشرق من بلد یقال لها شیلا یطلبون حقهم من اهل الصین فلا
 یعطون ثم یطلبونه فلا یعطون فاذا راوا ذلك وضعوا سیوفهم علی
 عواتقهم وقاتلوهم فرضوا باعطاء ما سئلوه فلم یقبلوا وقتلوا منهم
 خلقا کثیرا ثم سیر^{وا} و بلاد الترتک والهند کلها ویتوجهون الی خراسان
 ویطلبونها من اهلها فلا یعطون فیاخذونها قهرا ویریدون ان لا یذوق^{ون}

تكملة تكملة تكملة

الملك الا الى صاحبكم فاذا خرج السفيناني فجاهدوه وقُتلوا جميعاً ورجعوا
 الى الدنيا بدعاء صاحبكم مع الذين قتلوهم وانقهموا منهم وتعيشوا في سلطان^{نه}
 الى آخر الدنيا وحدثنا عن حماد بن عثم عن معمر بن يحيى عن ابي جعفر عليه السلام
 مثله سواء **ديكر ميفر مايد** حدثنا الحسن بن محبوب عن علي بن رباب قال
 حدثنا ابو عبد الله عليه السلام حدثنا طويلاً عن امير المؤمنين صلوات الله
 وسلامه عليه انه قال في اخيه ثم يقع التدار ^{الوزن} والاختلاف بين امراء العرب
 والعجم فلا يزاون يختلفون الى ان يصير الامر الى رجل من ولد ابي سفينا
 يخرج من الوادي اليابس من دمشق فيهرب حاكمها منه ويجمع اليه
 قبائل العرب ويخرج الربيعي والجزهني والاصهبي وغيرهم من اهل الفتن
 والشغب فيقلب السفاني على كل من يجار به منهم فاذا قام القايم نجراً
 الذي اتي من الصين ومُلنا ووجه السفاني الجنود اليه فلم يعلبوا عليه
 ثم يقوم منا قايم بجبلان ويعينه المشرق في دفع شيعة عثمان ويحببه
 الابرو والديلم ويجدون منه النوال والتم وترفع لولد السجود والرايات
 ويفرقها في الاقطار والحرمات وياتي الى البصرة ويخرّبها ويحرق الكوفة

ويؤدبها فيعزم السفاني على قتاله ويهجم مع عساكره باستيصاله فاذا
 جهزت الالوف وصفت الصفوف قتل الكش الخروف فيهوت الثاير ويقوم
 الآخر ثم ينهض اليماني لمحاربة السفاني ويقتل النصراني فاذا اهلك الكافر
 وابنه الفاجر ومات الملك الصايب ^{بن} ومضى لسبيله النائب خرج الدجال
 وبالغ في الاغواء والاضلال ثم يظهر امير الامم وقال الكفر السلطان
 المامل الذي تحجر في غيبته العقول وهو لنا سابع من ولدك يا حسين
 يظهر بين الركنين يظهر على الثقيلين ولا يترك في الارض الا دينين
 طوي للمؤمنين الذين ادر كوا زمانه ولحقوا اوانه وشهدوا ايامه و
 لا قوا اقوامه **ايا حضرت اخند** تامل فرموده اند دران حديثي كه چنين
 تن از علماء اماميه رحمت الله عليهم اجمعين نقل کرده اند دران حديثي چنانكه
 بر ماتبع ما هر ظاهر است يك از ایشان شيخ طبرسيست رحمه الله عليه كه در كتاب
 احتجاج روايت کرده چند كلمه ازان كلام معجز نظام اينست كه حضرت امام حسن
 عسكري صلوات الله عليه فرموده فاما من كان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا
 لدينه مخالفا على هواه مطيعا لامر مولاه فللعوام ان يقلدوه وذلك لا يكون

الأبعض ففيها الشيعة لأجمعهم فانه مركب الفبايح والفواحش مركب فسقة فقهاء
 العامة فلا يقتلوا منه شيئاً منا ولا كرامة له وإنما كثر الخلط فيما يتخل عن أهل البيت كذلك
 لأن الفسقة يتخلون عنا ليحرفونه بأسر لجهلهم ويضعون الأشياء على غير وجهها لقلته
 معرفتهم وآخرون يتعدون الكذب علينا ليحرفوا من عرض الدين ما هو زادهم إلى ناز ^{جهتم}
 يعني فاما ان فقهاء كسره نگاه دارند باشند نفس خود را از ناشايست و حافظ باشند
 دين خود را و مخالف باشد هوای خود را و مطيع باشند مولای خود را پس عوام راست
 که تقلید او کنند و این نمیشد مگر بعضی از فقهاء شیعه نه همه ایشان پس بدرستی که ^{نیکه}
 که مرتکب قبايح و فواحش میشود که مرکب فاسقان فقیهان عامه اند قبول مکنید
 از و خیر از ما و نیست کرامتی او را و جزین نیست که بسیار شد امیرش در آنچه که
 متخل میشوند از ما اهل بیت یعنی آنچه از ما فرامیگیرند حق و باطل در آن بسبب ^{افترا}
 فاسقان امیرش یافته لأن الفسقة يتخلون عنا یعنی از جهت آنکه فاسقان متخل
 میشوند از ما احادیث را از برای آنکه تغییر و تحریف نمایند تمام آنرا بواسطه جهلی که
 دارند و میگذارند چیزها را بر غیر وجه آن چیزها بسبب کی و قلت معرفت
 ایشان یعنی کوجاهل و نادان و ظالی از صفت عرفان نبودند اینطور کاری نمیکند

و دیگران بعد دروغ بر مای بندند تا بوسیله آن بکشند بسوی خود از عرض و متاع دنیا
 آنچه بیزیر که آن توشه ایشانت بسوی آتش دوزخ و حدیث شریف یاد او دلالت بعمل ^{بلند}
 و پیک عالم مفتونا بالذین فان اولئک قطع طریق عبادی لم یردین پی ان ادنی
 ما انا صانع بهم ان از غر حلاوة مناجاتی من قلوبهم مناسبت تمام بمقام دارد مغیش
 اینست که حضرت ملک و در خطاب بحضرت داود پیغمبر علیه السلام فرموده بود
 که ای داود واسطه مساز میان من و خود عالی را که شیفته دنیا باشد پس بدست
 که انگونه عالمان راه زندگان بندگان منند که اراده من دارند بدرستی که ادنی
 جزائی که میدهم ایشانرا آنست که شیرینی و حلاوت مناجات خود را از دلهای
 ایشان انتزاع مینمایم و لذت را از کفایت خود را از قلوب ایشان بر میدارم و همچنین
 قول یسوع علیه السلام که فرموده است بحق اقول لکم ان شر الناس لرجل عالم
 اتر دنیا علی علیها فاجتها و طلبها و جهد علیها حتی لو استطاع ان یجعل الناس فی
 حیرة و ما اذا یعنی عن لایسع نورا الشمس و هو لا یبصرها کذلک لایعنی عز العالم
 علیها اذا هولم یعمل به ما اکثر ثمار الشجر و لیس کلها ینفع و لایوکل و ما اکثر العلماء
 و لیس کلهم ینتفع بما علم و ما اوسع الارض و لیس کلها ینسکن و ما اکثر المتکلمین

وليس كل كلامهم يصدق فاحتفظوا من العلماء الكذبة الذين عليهم ثياب
 الصوف من كسواؤهم وسهموا الى الارض يزورون به الخطايا يطرفون من تحت
 حواجبهم كما ترمق الذباب وقولهم يخالف فعلهم وهل يجتنب من العوج
 العنب ومن الخنظل التين وكذلك لا يثمر قول العالم الكاذب الا زورا وكل
 من يقوله يصدق وايضا آنچه در وصايا و نصايحي که حضرت رسالت پناه
 صلی الله علیه و آله ابوذر غفاری را حمد الله علیه فرموده که یا باذران شتر
 الناس منزله عند الله يوم القيمة عالم لا ينفع بعلمه ومن طلب علما ليصرفه
 وجوه الناس اليه لم يجد ربح الجنة يا باذر من اتبع العلم ليجد به الناس له
 يجد ربح الجنة ازین باب است یعنی ای ابوذر بد رستی که بدترین مردم ما ازین
 منزلت نزد حضرت الله تعالی عالمیست که منتفع نشود از علمش و هر کس طلب
 علم کند از برای آنکه بسبب آن علم رویهای مردم ما را بسوی خود کند بوی بهشت
 را نخواهد یافت ای ابوذر هر که طلب علم کند برای آنکه مردم ما را فریب دهد
 بوی بهشت نخواهد یافت **اخبار درین باب بسیار است** اما ذکر زیاده برین
 منافی لخصما راست و نزد مردم دنیا را ظهیر الشمس و مراعاة النهار است کلین

صفت که ملکه حضرت آخند شد و در طبیعت آن صاحب مروت جایگزین
نه قاعد عدالت و پیشنازیست بلکه طریقه جهالت و کبوتر بازیست که چنانکه
زند کبوتر باز همیشه در ترس و بیم است که مباد کبوتری زورمید بر بام غیر
نشیند پیشناز و واعظی که شیفته دنیای دینست و مدام در مقام ^{بسی} عام فرست
دایم ادل در برش لوزان است که مباد یکی از مردیان و معتقدان رضی از او سر برانند
و به پیشناز و واعظ دیگر میل کند بر هوشمندان جهان ظاهر و عیان است
که آنکسی که پیشنازی و واعظی ^{بسی} کند که در مسجدی صد پیشناز و واعظ
باشند و اگر بغیر او پیشناز و واعظی نباشد نزدش یکسانست و اگر از روی فرض
ملائی جامع شرایط حکم و فتوی باشد و در مسجدی که او بامامت نمازه
مشغولی دارد کودکی مثله خوان در برابر او بنصیحت مردمان پردازد و
ایشان را بطاعات و عبادات مرغب و از مناهی و معایم مهرب کرد و صفات
بار تعالی و نعوت انبیا و مناقب و فضایل ائمه هدی علیهم بکوشش ایشان
مرساند ملائی مذکور را تفاوت نخواهد کرد و پرتابی و اضطرابی از او
نخواهند آغز سید پچاره را که مدتهای در تحصیل علوم دینی کوشش نموده

و در حضور مثل ملا محمد علی استرآبادی سلمه الله تعالی دانشمند عادی در مدت
 یکسال فاتحه الکتاب را تفسیر کرده تهدید نمودن و گفتن بمسجد دیگر برو و ترک ^{عظه}
 کردن درین مسجد کن و فکر کن که میرزا حسین چه خفتها رسید آیا مناسبت
 مجال مدعیان عدالت دارد فی الحقیقه هرگاه بسبب ورود ملا محمد محسن
 کاشفی مسجد جامع جدید سید نجیب شریف الطرفین بمسجد جامع قدیم آید
 و در حکم میهمان باشد اگر حضرت آخذ پشنازی و واعظی را چند جمعه
 باو میگذاشند چه قصور داشت باخواجه زاده و مولازاده خود عناد ^{زید}
 و از ورود دل گرفتن بمرتبه که سالها بران گذشته و هنوز آن کدورت باقیست
 ظاهراست که شرط عدالت نیست که مراد نقل آن نامثل است مگر
 باینان این مسجد را خاصه از برای اولاد و احفاد ملا مجلسی شاعر بنا کرده اند
 آیا بنخواجه زاده و مولازاده خود عای شدن شرط عدالت است مگر حضرت آخذ
 حکایت ابوحنیفه و سلوک او را با کورک علوی شنیده اند صد هزار دریغ که آن
 سید نجیب رحلت نمود و حضرت آخذ از وحلیت حاصل نکرد و در روز
 قیامت همین ندامت حضرت آخذ را کفایت خواهد بود اگر چه این اربعین

در سال هزار و هشتاد و یکم از هجرت قلمی کشته اما بجهت آنکه حضرت آخذند شاید
 در کار خود تا مالمی نماید در او آخر ماه شعبان سال هزار و هشتاد و دویم این چند
 کلمه را اضافه این رساله کرد ایند نمیدانم اکثر چیزهایی که حضرت آخذند مردم ما را
 بآن بند میدهند خود بآن چه عمل نمیکند حضرت الله تعالی همه را از خواب غفلت بیدار
 و از دام مکر و حيله شیطان رستگار بخشد بمته وجوده سخت ضرورت
 که کتاب الکشف والتبیین فی غرور الخلق اجمعین را که از مصنفات غزالیست
 حضرت آخذند مطالعه فرمایند مصنف مذکور در کتابت پرور اهل عالم را از هر
 طبقه منقسم بچند قسم ساخته در جای در آن کتاب که تقسیم علمانوده میگوید
فرقة اخرى احكموا العلم والعمل الظاهر وتركوا المعاني الظاهرة وغفلوا عن قلوبهم
 فلم يحجوا منها الصفات المذمومة عند الله تعالى كالكب والرياء والحسد والطلب التناهي
 والعلو واردة السوء بالاقراء والشركاء وطلبوا الشهرة في البلاد والعباد وذلك غرور
 سببه غفلتهم عن قوله عليه السلام الرياء الشرك الاصغر وقوله الحسد ياكل الحسنات
 كما تاكل النار الحطب وقوله عليه السلام حب المال والشرف يبتان النفاق في القلب
 كما يبت الماء البقل الى غير ذلك من الاخبار وغفلوا عن قوله الامن اتى الله بقلب سليم

غفلوا

فمفلوا عن قلوبهم واشتغلوا بظواهرهم ومن لا يصفى قلبه لا تصح طاعته **یعنی فرقه دیگر**

از اهل علم استوار کردند علم و عمل ظاهر را و ترک کردند معامی آشکار را و غافل شدند از

دل‌های خود پس بگویند از دل‌های خود صفت‌هایی را که از صفت‌ها مذموم و نکو ^{هسته}

است نزد حضرت الله تعالی مانند کبر و ریا و حسد و خواستن ریاست و سروری

و بلندی و خواستن بد باقران و همسران و شریکان و خواستن شهرت در شهرها

و در میان بندگان و **سبب این غرور** غافل بود ز ایشانست از قول پیغمبر صلی الله علیه

و آله که میفرماید ریا شرک کوچک است و میفرماید که حسد میخورد نیکبهارا آنچنانکه

میخورد آتش هیزم را و میفرماید که دوستی مال و شرق میسویاند نفاق را در دل آنچنانکه

میرویاند آب سبزی را و بغیر این از اخبار و غافلند از قول حق تعالی که میفرماید لا

منزلت الله بقلب سلیم پس غافل شدند از دل‌های خود و مشغول گردیدند بظواهرها

خود و هر کس صاف نباشد دلش صحیح نیست طاعتش **بجلا باید که حضرت آخذ**

در هیچ بابی غافل نشوند خصوصاً در ترجمه کردن و تاویل نمودن حدیث و بدانند

که جوهری صحیح صحاح میگوید که **الرجم ان تکلم الرجل بالظن قال الله تعالی رجماً بالغیب**

یعنی **قال صار رجماً لا یوقف علی حقیقة امره و منه الحدیث المرجم بالتشدید و تراجموا**

بالحجارة ای تراوا بها و بعضی از مفسرین در مقام بتقریب تفسیر استعاذه بعد از آنکه
 گفته اند رجیم تعیست یعنی مفعول فرموده اند که میتواند بود که معنی فاعل باشد
 چون در اصل رجیم معنی هریست است ای الشیطان رای الخلاق العید یعنی معبودم
 من قرب جوار الله و باز بر س نقل جوهری رفته اند که در صحاح میگوید و يقال
 قد ترجمه کلامه اذ فسر بلسان آخر ومنه الترجان و لك ان تضم الناء لضمه الجیم
 فتقول ترجمان و بعد از آن گفته اند فیعلم من هذا الترجان من شأن الشیطان
 ان ترجمه کلام الانسان لسان بلسان آخر فيجد له سبيل الاغواء و يترجمه الكلام
 كما بلا یصرف من معناه الحقیقی لاول نوع آخر یعنی پس معلوم میشود از این ترجمه
 که از شان شیطانست که ترجمه کند کلام مردم را از برای مردم بزبانی دیگر پس یافت
 میکرد از برای شیطان راه گمراه کردن و ترجمه میکند کلام دروغی را
 تا منصرف شود از معنی حقیقی اولی بنوعی دیگر پس میگویم که ترجمه کلام معصوم
 هرگاه بخلاف مراد معصوم باشد زیادتی هست که آن افترا زدن است
 بر معصوم و اگر کسی بر امام معصوم افترا زند حقیقه بر بیغیر و بر خدا افترا
 زده زیرا که در کتاب کافی حدیثی هست که حضرت امام جعفر علیه السلام

فزهود حدیثی حدیث ای وحدیث ای حدیث جدی وحدیث جدی حدیث الحدیث الحدیث

وحدیث الحسین حدیث الحسن وحدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین وحدیث امیر المؤمنین

حدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وحدیث رسول الله قول الله عز وجل یعنی حدیث

من حدیث پدر من است وحدیث پدر من حدیث جد من است وحدیث جد من

حدیث حسین است وحدیث حسین حدیث حسن است وحدیث حسن حدیث

امیر المؤمنین حدیث رسول الله است صلی الله علیه وآله وحدیث رسول الله قول

خدای عز وجل است وهرگاه از آیه کریمه انما اولکم الله وحدیث شریف من کنت

مولاه فعلی مولاه میبینی و مبرهن باشد که پادشاهان ما ابقی الله دواتهم الی

دولة اقام علیه السلام خواجه زاده ومولازاده جمیع پادشاهان روی

زمین اندچه احتیاج است که کسی دست برین کونه احادیث نزنند و اینطور

اخبار را تاویل برین وجه کند که اگر عیاذا بالله بدست علمای مخالف افتد زبان

بطعن علمای امامیه دراز کنند و این معنی را بجهانه کرده نزد عوام خود جمیع

علمای شیعه را بعدم قید و صلاح نسبت دهند **اما حدیث دیگران**

دو حدیث که در اصل مطلب حضرت آخذ از نوشتن کتاب در رجوع

ذکر آن دو حدیث بوده اینست که حضرت آخند نقل فرموده اند از حضرت امام
 جعفر علیه السلام که گفت اذا قام القائم بخراسان وغلب علی ارض کوفان وملنا
 وجزیرة بنی کازان وقام منا قائم بخیلان واجابته الابر والذیلم وظهت لولوی
 ربات الترتک متفرقات فی الاقطار والحرمات وکانوا بین هنات وهنات
 اذا حرت البصنة وقایم امیر الامم فی علی علیه السلام حکایة طویلة ثم قال اذا جهزت
 الالوف وسفت الصفوف وقتل لکبش الخروف هناك یقوم الاخر ویشور الثیار
 ویهلك الکافر ثم یقوم القائم المامول والامام المجهول له الشرف والفضل وهو
 من ولدک یا حسین لا ین مثله یظهر بین الرکتین فی ذر سیر یظهر علی الثقلین
 ولا یتوک فی الارض الا دین طویلی من ادرك زمانه وحق اوانه وشهد ايامه
 حضرت آخند ترجمه این حدیث را با سطرهای نوشته اند که هرگاه خروج کند پادشاه
 از خراسان وغالب شود بر زمین کوفه وملتان ویکند از جزیرة بنی کازان که در
 حوالی بصره است وخروج کند از ما پادشاهی رکیلان واورا اجابت کنند ویا
 نمایند اهل ابرکه در حوالی استرآباد است ودیلم که قزوین وحوالی آنست و
 ظاهر شود از برای فرزندان وعلما یی ترکان ومتفرق شوند در اطراف عالم

در کمال

52
در مکانهای شریف و جنگهای و فتنهای عظیم ایشان را رود دهد در وقتی که
جنگ کنند در بصره و برخیزد پادشاه پادشاهان پس حکایت طولانی بیان فرمودند
که راوی از میان انناخته است پس فرمودند که آنهرنگاه که تهیه کرده شود ^{بن} چند
هزار لشکر و برکشید شود صفها و بکشد قوچ فرزند خود را در آن هنگام
دیگری پادشاه شود و طلب خون از کشته کند و کافران را هلاک کردند
پس بعد از زمانی قائم آل محمد که عالمیان در آرزوی اویند ظاهر شود اما ای که
مردم قدرش را ندانند یا در ^{بک} نش بنزد او راست شرف و فضیلت بر عالمیان
و او از فرزند ان تست ای حسین نه وصف او نمیتوان کرد مثل او کجا بهم ^{سد}
ظاهر شود در میان دورکن که به معظه با جماعتی اندک و بر جتن و انس غالب
کرد و مردم در بعضی کافران و ظالمان را از زمین بر اندازد خوشا که کسی
که زمان او را در یابد و بر روزگار دولت او برسد و در خد متش حاضر کرد
بدر این نتیجه حضرت آخند فرموده اند که ظاهر است که خروج کنند خراسان
اشاره است با مری ترکمان مثل چکیرخان و هلاکو خان و خروج کنند ^{کیر}
اشاره است بشاه دین پناه رضوان مکان شاه اسمعیل چشمه الله مع الائمة

الطاهر بن لهند حضرت فرمود که از ماست و او را فرزند یاد کرد و از میان خسروان
 روزگار این نسب عالی مقدار همین سلسله علیه ممتاز و سرفرازند و پادشاه پادشاهان
 یا مراد همان خسرو و خلفاشیان است یادگیری از سلاطین اولاد او و چون راوی ^ی آسیا
 از حدیث را انداخته است بخصوص حکم نمیتوان کرد و کشتن قوچ فرزند خود را ^{بگما}
 این حقیر اشاره است بشهادت شاهزاده عالی نبار صغی میرزا نورالله مضجعه
 و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است بسطنت سلطان علی بن آسیا ^{بن}
 شاه صغی اول افاض الله علیه شایب الغفران و چون حدیث را اختصار کرده
 اند بعضی از وقایع بعد افتاده است **پس خبر خنجر** درین حدیث شاد ضعیف
 استند که اگر صحیح باشد از متشابهات حدیث خواهد بود در مقام افاده ^{مع} در
 اند و ذکر ملتان در ترجمه فرموده اند چرا از معنی **ان چشم پوشید** اند و زبان
 مبارک از بیان آن در کام خاموشی کشید اند کاش بیان میفرمودند که پادشاه
 که در خراسان خروج کرد و بر کوفه و ملتان غالب آمد و از جزیره بنی کاوان
 گذشت که بود اگر چه درین حدیث عبارت وقام **منا فایم بجیلان** واقع است
 لیکن بسیار چیزها دارد که خوشامد گفتن مراد افع است قطع نظر از آن

کرده که با حدیث اول مغایرت و منافات دارد بحسب معنی چرا که در آن حدیث
مذکور بود کاتبی بقوم قد خر جوابا بالمشرق و درین حدیث مسطور است که قام
مناقام بجیلان و باید که حضرت آخذند بدانند که نه همین برخلاف شریع است
اینطور حدیثها را ناهمیه یا بسبب اغراض دنیوی بمقتضای خواهش خود معنی گفتن
مخالف آداب و رعایت حرمت است دست بر نیکونه اخبار زدن و با یاد شاهان از در
غرور و فریفتن در آمدن و حال آنکه یاد شاهان ما را فضیلتی حاصل است که غیر ایشان
از سلاطین و ملوک جهان آرضیلت حاصل نیست زیرا که ایشان بدلیل حدیث و قرآن
خواجه زاده و مولاد جمع یاد شاهان جهانند چنانکه مذکور گشت القصة در بعضی از
سخن که از خط شریف حضرت آخذند نقل کرده شد چنانکه ضبط کرده بود ابرو روز ^{بعضی}
رسید و در بعضی ابرو روز اخبار و فرموده اند که در حوالی استرا با دست صاحب
قاموس میگوید ابرو کامل بلد و جزیره بی کاوان غیر معروف است و هیچکس تا ابرو
دیلم را قزوین نرفته بود فیروز ^{آباد} میگوید الدیلم جیل معروف و صاحب ایوان ^{آباد}
میگوید الدیلم جیل من الناس و جوهری مثل او میگوید و صاحب اداة الفضلا
میگوید دیلم نام ولایت است و صاحب معرفة البلدان میگوید دیلم نام شهر است

که از آنجا نانبز وین پنج روز راه است و هم او میگوید دیلم محفف دیلمان است و کسی را
 که بشهر دیلمان نسبت میدهند دیلمی میگویند چنانکه کسی را که بشهر کاشان منسوب
 میسازند کاشی میگویند و صاحب تقاسیم الاقالیم میگوید بلاد الایلم بارض الحبال
 فیها خلق کثیر و هی متصله بارض طبرستان و این فقیر میگوید آل بویه مرا که طایفه
 اند از سلاطین عجم و بابن بابویه رحمه الله علیه معاصر بعضی از ایشان بود دیلمه
 گفتند بجهت آنکه بویه که جدایشانست از شهر دیلمانست و دیلمان که آنرا دیلم
 نیز میگویند از بلاد کیلانست و شهر لاهجان که آن نیز از شهرهای کیلانست
 نزدیکست **بجلاجه** میشد اگر حضرت آخذند از ریات متفرقات در اقطار **تسا**
 نشانی میدادند و **آیاسبب پیچیت** که وکانو این هنات و هنات را معنی
 نكفنه اند و شاید غربت البصره باشد بجای **مجهه** که حضرت آخذند از سواد
 تند بجای مهمله خوانده باشند و بعد از خرابی بصره قایل شدن حضرت آخذند
 به پجری طرفی در بدبهمه حال هرگاه حضرت آخذند در معنی قام امیر **الام**
 تردد داشتند و از حکایت طویله مشارالیها پیچنی بودند نقل اینقدر شرف
 نبود و لازم نبود اینقدرت را سبب خوشامد گفتن ساختن بعنوان دیگر گفتن

خوشامد ممکن بود و احتمال داشت که حکایت محذوفه و بعضی از وقایع بعد که
 خود فرموده اند که افناده اگر مذکور میشد باهام من دفع میکشت و راه غرور
 و فریفتن مسدود میکردید و اگر حضرت آخذند توضیح میفرمودند که حضرتت الاوف
 و صفت الصوفی کی بوده و در بکار خ نمود چه قصور داشت و میباید که حضرت
 آخذند از فصحا و بلغای زمان تحقیق نماید که چندین هزار لشکر که در معنی حضرت
 الاوف نوشته اند معقول است بهمه حال ازین چندین هزار لشکر سه لشکر جایا
 لشکر را اگر تعداد فرمایند هیچ نقصان بفضل و کمال ایشان ندارد و هرگاه بجان حضرت
 آخذند مطلب از قتل الکبش الخروف شاه عباس باشد درین صورت صغی میرزا را
 شهید گفتن چه معنی دارد ظاهر حضرت آخذند ندانسته اند که این خوشامد گفتن
 نیست بلکه سب و شتم نمود نیست و حال آنکه قتل الکبش الخروف این معنی ندارد که
 توج فرزند خود را بکشد و آنکه فرموده اند که پادشاه دیگر که طلب خون او نمائا^{یده}
 صفتیست با آنکه این معنی موافقت با این نقل ندارد از عقل نیز دور است زیرا که هرگاه
 قاتل در حیات نباشد از و چون طلب خوز می کند **دیگر حضرت آخذند از جا**
 داستند که شور درین مقام با این معنیست که طلب خون کند ظاهر است که حضرت

آخذند نداشتند که ثور از ثور و ثور از ثور مشتق است و معتل العین و اوی باب نض است
 و آنکه بمعنی طلب خون کردن است تا و ثور است و مهموز است از باب منع و مضارع
 یثاری آید بفتح هـ و علمای صرف گفته اند رواست که هـ را بالف بدل کرده تا ریشاد
 گویند و میتوان بود که یهک بفتح یا باشد و حضرت آخذند از باب افعال پنداشته
 باشند و لاسلم که عبارت کافر درین مقام بمعنی کفار باشد اگر حضرت آخذند درین حد
 صعیف بقوت مدعی خود گویند که لای که بوسه لفظ کافر را مدعی لام استغراق
 است با حدیث صحیح چه خواهند کرد که مفید این معنیست که این لام لام عهد است
و آنکه حضرت آخذند تفسیر و تاویل این حدیث را بجان صواب نشان خود منسوب
 ساخته اند مناسب حال مدعیان فضل و کمال نیست اگر دست ازینطور کمانها
 بدارند و طریقه اهل یقین بدست آرند از برای ایشان بهتر خواهد بود **و باید**
دانست که فقیر را در باب این حدیث احتیاج تخریر این کلمات نبود از آن جهت
 که حضرت آخذند از روی غفلت درین باب خود خود را جواب گفته اند آنجا که
 فرموده اند چون راوی بسیاری از حدیث را انداخته است بخصوص
 حکم نمیتوان کرد مدعا از تنسیق این چند کلمه آگاهانند زضعفای شیعه

بود تا رتبه هر کسی مراد در علم بشناسند و شهرت و استقلال کول بخورند **چون**
در تاریخ ماه ربیع الاول سال هزار و هشتاد و سیم از هجرت حضرت رسالت
 صلّی الله علیه و آله شیخی در مجلسی بعضی از مشایخ فضلاء در مقام اصلاح بعضی
 از گفتگوهای حضرت ملّا درآمدند بخاطر فاتر رسیدگی که این رساله را از ذکر
 افادات ایشان خالی نکند آمد مسموع شد که فرموده اند که قایمگی برخواست
 بخراسان و غالب شد بر کوفه و ملتان چنکیز خان بود بعد از چشم پوشیدن
 از آنکه در عبارت و اذ اقام القایم بخراسان بحث را می هست مکرر خواب
 دیدن باشد چنکیز خان که بر ملتان غالب آمد و ارباب سیر و تواریخ از خواب
 دیدن او یا خواب دیدن هلاک و اغراض غوده ذکر آن در هیچیک از مؤلفات و مصنفات
 خود نکرده باشند و الا در بسیاری خود این غلبه رو نداده صاحب تقاسیم ^{لیم} الا
 میگوید ملتان می آخو مدز الهند میالی الصین و باتفاق در قتنه چنکیز خان
 سلطان علاء الدین مسعود پادشاه هند و ستان بود و هیچ پادشاهی از
 پادشاهان هند را کثرت سپاه مثل او نبوده لهذا لشکر مغول چون عظمت
 عساکر او خبر یافتند از او جبهه مراجعت فرموده بجانب کابل عنان غرمت یافتند

و ارباب تتبع میدانند که هیچیک از پادشاهان مغول بر ملتان دست نیافته **دیگر**
آنکه لفظ شور را که بمعنی تیوجه برده اند ندانسته اند که کلام را از نظام افکنند
دیگر فرموده اند که در کتاب ملا مشام رایه حربت البصره بجای مهمله بوده
 جای تعجب است که بعد از آنکه ظل حمایت بر سر حضرت آخذ انداخته اند موئی^{الله}
 تابع نسخه و ملازم نقطه ساخته اند ظاهر اوایل این رساله را ندیده اند و از اقتضا
 حدیث غافل شده اند **هر خیر بصیر** که تغافل نور زد میدانند که چون حرف
 شاذ و ضعیف السنن در امثال این اخبار مذکور شود راه گفت و شنود
 مسدود میگردد و ارباب درایت را همین حجت کفایت خواهد بود **تخصیص**
 هرگاه اخبار صحیحی معارض باشد و اگر کسی از اخبار پنجر باشد اگر بنظر
 انصاف ملاحظه نماید در همین اربعین چند حدیث صحیح معارض این دو حدیث
 ضعیف که حضرت آخذ ذکر فرموده اند خواهد یافت از جمله دو حدیث
 گذشت و چند حدیث دیگر مذکور شود از شاء الله تعالی **دیگر در باب**
 وقت مقرر نمودن حضرت آخذ فرموده اند که مشام رایه کانی کرده اند عجبید^م
 که مردم دانا چنگ درزند باینگونه عندها از جانب حضرت ملا در واقع

کدام غلط و خطا ازین عظیمتر تواند بود که با پوشیده داشتن خدا و رسول و
 ائمه هدی ز همان طلوع آن خورشید فلک امامت را کسی بران شود که آفتاب
 ستر خدا نماید و گمانا بوقت ظهور آن نور زاه دهد و خواهد که در آنطور سد
 سدیدی رخنه کند سجا از الله متمسک بنقل الی سید مجهول شدن و حروف
 مقطعه قرآنی بر او شایسته بجد مغاربه بحساب در آوردن و اینهمه دست و پا زد
 در فاش کردن ستر خدا از برای آن میباشد که کسی بعد از آنکه اینطور خطایی کند
 مرتکب این قسم امر منہی عنہی شود آخر آنرا گمان نام کند **نمیدانم** که آن فاضل
 مشهور در دیگر غلطهای حضرت آخند چرخا موشی کزیده اند میگویند که راه
 اینگونه دست و پا زدنها در آن ندیده اند بنا برین در آن سکوت و زبیه
 اند حضرت حق تعالی براه صواب هدایت کند همه را و السلام علی من اتبع
 الهدی **جملا** اولی بحال حضرت ملا آنت که هر چه در هر کتاب به بند
 پی تحقیق و تأمل نقل نفر مایند بسیار چیزها در بعضی از کتابهای معتبر باشد
 که اعتماد را نشاید **از آنچه است آنکه حضرت آخند** علی رؤس الاشهاد ^{تفصیل}
 نقل فرموده اند فرود آمدن هاروت و ماروت را به بابل و عاشق زنی شدن

و شراب خوردن و بت پرستیدن و شخصی را بغیر حاکمیت و عذاب دنیا از بزرگای
 خود اختیار کردن و اهل بابل را سحر یاد دادن و در هوا معذب و منکس
 و معلق شدن مگر حضرت آخند نداشتند اندک نزول ایشان بامر حق تعالی
 و از جهت هدایت خلق بوده و نسبت معصیت با ایشان دادن از مقررات
 نواصب و برخلاف مذاهب ماست که آن وجوب عصمت ملائکه و انبیاء و ائمه هدی
 اگر حضرت آخند خواهند که تحقیق این معنی فرمایند بکتاب عیون اخبار الرضا و
 کتاب تبیان اهل الضلال و غیر آن از کتب معتبره علمای امامیه رجوع نمایند اکثر
 مریدان حضرت آخند که در مریدی غایت مبالغه دارند اینطور نقلها را که از
 حضرت آخند شنیدند بجهت آنکه این فقیه را ملامت کنند و اظهار نمایند
 که آنکه تو برخلاف آخند ما نقل کرده غلط است نقل افادات آن افادت و افاد^ت
 پناه مینمایند و چون جمیع کثیر از زبان بلاغت نشان حضرت آخند بعضی بعد از
 بعضی تفصیل بی زیاده و نقصان حدیث ها روایت و ما روایت را نقل نمودند
 این فقیه از مضموز و ترتیب آن دانست که حضرت آخند آنرا از تفسیر علی
 بن ابراهیم بن هاشم روح الله روحه نقل فرموده اند با آنکه این مرد بسیار

مرد در بدنه

بزرگ مرتبه و عالی درجه و بغایت ثقه و قاسط است این روایت از درجه اعتبار
ساقط است و معلوم نیست که حضرت آخند دانند که محمد بن قیس که در آخر
سند این روایت واقع است کدام محمد بن قیس است **باید دانست که شهید**
ثانی رحمت الله علیه در کتابی که در علم درایه نوشته میفرماید آنچه حاصل
مضمونش اینست که کل ما کان فی محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام فهو رو
لاشتر که پر الثقیة والضعیف اذا لم یوجد القرینة قطع نظر ازین تبرکه که در
این خبر است محمد بن قیس میگوید سئله عطا وخرشاید این عطا از بسیار
باشد که از فقهای و مفسرین مخالف است یا بعضی دیگر از سائین چنانکه
از لفظ شخص مستفاد میگردید یا بعضی از حضار و مستمعین از مخالفین باشند
و امام علیه السلام از روی تقیه موافق اعتقاد و مذهب ایشان جواب گفته
باشد آخر خوب نباشد که حضرت آخند با این حال گمان برند که احدی غیر ایشان
فوق در میان مذهب خاصه و عامه نموده میندازد بخاطر دارند حضرت آخند
یا فراموش کرده اند که بعد از گفتگوی این کمترین ازین قول سست نادم گشتند
و در رساله که در مذمت صوفیه و حکما نوشتند بخلاف آن قایل شدند

بزرگ مرتبه و عالی درجه و بغایت ثقه و قاسط است این روایت از درجه اعتبار ساقط است و معلوم نیست که حضرت آخند دانند که محمد بن قیس که در آخر سند این روایت واقع است کدام محمد بن قیس است باید دانست که شهید ثانی رحمت الله علیه در کتابی که در علم درایه نوشته میفرماید آنچه حاصل مضمونش اینست که کل ما کان فی محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام فهو رو لاشر که پر الثقیة والضعیف اذا لم یوجد القرینة قطع نظر ازین تبرکه که در این خبر است محمد بن قیس میگوید سئله عطا وخرشاید این عطا از بسیار باشد که از فقهای و مفسرین مخالف است یا بعضی دیگر از سائین چنانکه از لفظ شخص مستفاد میگردید یا بعضی از حضار و مستمعین از مخالفین باشند و امام علیه السلام از روی تقیه موافق اعتقاد و مذهب ایشان جواب گفته باشد آخر خوب نباشد که حضرت آخند با این حال گمان برند که احدی غیر ایشان فوق در میان مذهب خاصه و عامه نموده میندازد بخاطر دارند حضرت آخند یا فراموش کرده اند که بعد از گفتگوی این کمترین ازین قول سست نادم گشتند و در رساله که در مذمت صوفیه و حکما نوشتند بخلاف آن قایل شدند

چنانکه مانند والد علامه خود مبالغه بچند داشتند که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام در عزوه احد زخمهای بسیار یافته بود از آنجمله جراحتی بود در ساق
 آنحضرت که پیکان در آن جای استخوان گرفته بود چون دلایلی که این ضعیف
 نوشته که آن غلط است دیدند از آن روایتی اصل نیز بر کردیدند **باید**
که حضرت آخذند تتبع والد علامه خود نمایند و بمال و کثرت مرغبت جمال
 مغرور نکردند ازین قبیل نقلهای سست بسیار است که حضرت آخذند و ^{لد}
 مرحوم ایشان بیان میفرموده اند و بنا بر آنکه این فقیر بقدر عوام را شناخته
 بسکوت و خاموشی ساخته و اگر مامور نمیشود بنوشتن این رساله هرگز
 جرات نمینمود چون **انمعه** را یافته که اعتبار نزد جمال بمالست و پمال و منال
 حسب و نسب و فضل و کمال پایمالست و اکثر عالمیان سخن را بمرج میشناسند نه مرج را
 بسخن چنانکه در رساله اعلام المحبتین بتقریب نوشته و در رساله ادراء العاقلین
 قید نموده که نه همین غلو و خذلان عامیان در ماده دیوانگان و متبحران است
 بلکه در همه جا افراط و تفریط ایشان بچند و بی پایان است حتی در باو علماء و علمائیان
 پر باشد که پی سواد متصوِّفی را یا بد اعتقاد متفلسفی را در صد مجلس جا دهند

وقد وه واسوه خود نام نهند واگر عالی عامل پسا لوسی با سیدی فاضل پیشگی
 و چا بلوسی سلام کند گوشه ابر و هم حرکت ندهند چه جای آنکه لب بجواب
 کشایند یا تعظیم و تکریم نمایند ای عزیز نه پند امی که این طریقه از لوازم کونه نظراً
 این زمانست همیشه سحیه ظاهر بینان جهان بدیشان بوده که صاحبان مکر و حیه
 و سا لوسی و اهل بلاده و بلایه و چا بلوسی را عزیز دارند و مردی مرا که از رزق
 و ریاف و فرسندی و مکاریها خالی باشد فرو گذارند و بعضی از اصحاب فضل و کمال
 که خود فرو شرد و دست ندارند و ایشانرا استی ر هواری و شاطر و رکابدار بنامند
 بنا خفش و کوساله اعمش مثل اگر بریشان گذارند بنظر تحقیر بریشان نکرند بلکه
 طریق سخرت و استهزاء پیش گیرند حضرت الله تعالی تیز و دیدۀ پنا کو امت ^{بد} قوماً



هه راه والسلام علی من اتبع الهدی الحدیث

قال الشيخ الصدوق ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه رحمة الله
 علیه و علی والديه فی کتاب کمال الدین و عام النعمه حدیثنا احمد بن زیاد بن جعفر الهمدانی
 رخی الله عنه عن علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن عبد السلام بن صالح الخزاز
 قال سمعت دعبیل بن علی الخزازی یقول انشدت مولای الرضا علی بن موسی علیه ^{السلام}

قصيدتي التي اولها: مدارس آيات خلَّت من تلاوة: ومهبط وحي مقفر العصات
 فلما انتهيت الى قولي: خروج امام لاحالة خارج: يقوم على اسم الله والبركات: يميز
 فينا كل حق وباطل: ويجري على النعماء والتفات: بكى الرضا عليه السلام بكاء شديدا
 ثم رفع راسه الي فقال يا خراي نطق روح القدس على لسانك بهذا البتين
 فهل ندري من هذا الامام ومتى يقوم فقلت لا يا مولاي الا اني سمعت
 بخروج امام منكم يطهر الارض من الفساد ويملاءها عدلا فقال يا عبد الله
 بعدي محمد ابني وبعدي محمد ابني وبعدي علي وبعدي علي ابني الحسن وبعدي الحسن ابني
 المنظر في غيبته المطاع في طهونه لولم يتق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك
 اليوم حتى يخرج ويملاءها عدلا كما ملئت جورا واما متى فاجاب عن الوقت
 وقد حدثني ابي عن ابيه عن ابيه عليه السلام ان النبي صلى الله عليه
 وآله قيل له يا رسول الله متى يخرج القائم من ذريتك قال مثله مثل الساعة لا
 يحلها الا الله لاننا نبيكم الا بغتة **ابن بابويه رحمة الله عليه** بسند مزبور نقل
 كرده از عبد السلام بن صالح هروي كه او كفت شنيدم از عبد بن علي خراي
 كه او ميگفت خواندم بر مولاي خود علي بن موسى الرضا عليه السلام قصيده

که اولش اینست **شعر** مدارس آیات خلت من تلاق و مهبط و محققا عوا
چون منتهی شدم بگفتم که خروج امام لاحاله خارج یقوم علی اسم الله و
البرکات یمیز فینا کل حق و باطل و بحری علی النجاه و النجات امام رضا علیه
السلام سخت گریست و بعد از آن سر بر آورد و بجانب من تکریمت و فرمود
که ای خراسانی روح القدس بزبان تو ناطق شده است باین دو بیت آیا میدانی
کیست این امام که خروج خواهد کرد و کی قیام با امر امامت خواهد نمود گفت نمیدانم
ای مولای من الا آنکه شنیده ام که امای از شما خروج کند که پاک سازد زمین را از
فساد و پر کند از عدل و داد آنحضرت فرمود که ای دعبل امام بعد از من پسر من محمد است
و بعد از ویسرا و علی و بعد از ویسرا و حسن و بعد از حسن پسر و حجت قائم که منظر^{ست}
در زمان غایب بودنش و مطاع است در زمان ظهورش که باقی نمایند از دنیا
الا یروز هر آینه دراز کرد اند حضرت الله تعالی آنروز را تا آن امام ظهور کند
و پر کند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از ستم اما آنکه کی ظهور خواهد
کرد آن خبر داد نیست از وقت و تحقیق که خبر دادم پدیدم از پدیدش از ابایش
علیهما السلام که از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیدند که قائم از ذریت

توکی ظهور خواهد کرد آنحضرت فرمود که مثل او مثل قیامت است که هویدا نمیکردند
 کسی آنرا مگر حضرت الله تعالی و فی آید بشما مگر ناگاه و بجز **بغیر این حدیث** احادیث
 داله برین معنی که ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام را کسی بغیر از خدا
 عالمیان جل جلاله نمیداند بسیار است و گفتگوهایی که حضرت آخذند در ضمن
 حدیث سیم کرده اند سست و بی اعتبار است اگر حضرت آخذند از علم سیر خبر مید
 این توجیهاات را البته وای گذاشتند و در آنکه حضرت آخذند نقل فرموده اند
 که در حرف مقطعه قران علم بسیار است هیچکس را نمیست سخن در باقی
 روایت ای لیسید مخزوم نیست و حضرت آخذند از کجا جزم فرمودند که بنا بر حدیثی
 که او روایت کرده بر اجداهل مغربست و تالیف بجای الانوار از دایره افتخار پرور
 است زیرا که اگر کلین تاپی یا شاگرد قصای را عمر و فنا نماید و عالم بر از کتاب باشد
 بجز آنکه فری و ماسیاه و سفید کرده باشد میتواند همه را یکجا نوشتن
 و نای بران گذاشتن و ازان معنی که گذشته البته غافل نباید بود که وقت قرار
 داد از جهت ظهور حضرت حجت کمال جرات و با خدا و رسول و ائمه عین
 مخالفت و منافی عدالت بلکه غایت معصیت است دیگر علطهایی که حضرت

که حضرت آنقدر در کتاب مذکور کرده از حد شمار بیرواست محمد بن محبوب کلینی رحمة الله
 تعالیٰ یک باب درینمطلب که وقت ظهور حضرت خاتم الاوصیا را کسی بغیر از حضرت الله تعالیٰ
 نمیداند در کتاب کافی ايراد نموده و آنرا باب کراهیة التوقیت نام کرده و آنرا نشأ ذات علیه
 الرحمة والغفران در کتاب اثبات الرجعة بآی واکه مشتمل برینطور احادیث است بیاب
 شدة النهی عن التوقیت موسوم ساخته و توقیت را حرام میدانند **یکی از احادیث**
 که آن شیخ جلیل القدر روایت کرده اینست که میفرماید حدیثنا محمد بن ابی عمیر رحمة الله
 عنه عن حماد بن عیسیٰ عن ابي شعبة الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابيه
 محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن عمه الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام قال سالت
 جدي رسول الله صلى الله عليه وآله عن الائمة بعدك فقال عليه السلام الائمة بعدك
 نقباء بني اسرائيل اني غشيت اعطاهم الله علي وانت منهم ويا حسن فقلت يا رسول الله فني
 يخرج قاعنا اهل البيت قال يا حسن مثله مثل الساعة اخفى الله عليها على اهل السما
 والارض لانا في بغتة يعني حضرت امام حسن عليه السلام فرمود که از جد خود رسول
 خدا صلی الله علیه وآله پرسیدم از امامان که بعد از آن سرور عالمیان پیشوای
 جهانیان خواهند بود آنحضرت فرمود که امامان بعد از من شبها ن نقباء منی

اسرائیل اند یعنی آنجا که تقبای سیه اسرائیل دوازده تن بودند عطا نموده است
 خدای تعالی بایشان دانش و فهم مرا و تو از جمله ایشان پس کفیم که ای رسول خدا کی
 خروج خواهد کرد قیام ما اهل بیت آنحضرت فرمود که ای حسن جزیر نیست که
 مثل او مثل روز قیامت است که پنهان داشته است حضرت الله تعالی علم انرا بر ^{اهل}
 آسمانها و زمین فی آید روز قیامت مگر ناهماه و پیغمبر یعنی آنجا که کسی بغیر از حضرت
 خداوند عالمیان میداند که قیامت کی خواهد بود کسی بغیر از حضرت ملک مئان
 میداند که وقت ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام کی خواهد بود و **شیخ**

ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه در کتاب الغیبه میفرماید اما وقت خروج فلیس معلوم
 لنا علی التّفصیل بل هو مغیب عنا الی ان یاذن الله بالفرج و چند حدیث درین
 باب نقل کرده که در سند آن احادیث ابن شاذان رحمت الله علیه مذکور است
 و از احادیث با دیگر حدیثها درین معنی در کتاب اثبات الرجعه بنظر رسید

از مجلس اینکه شیخ ابو جعفر میفرماید اخبرنا الحسن بن علی عبد الله عن
 ابی جعفر محمد بن سفیان الزوفری عن علی بن محمد عن الفضل بن شاذان عن
 احد بن محمد و عبیس بن کرام عن الفضل قال سألنا ابا جعفر علیه السلام هل

لهذا الامر وقت فقال عليه السلام كذب الوقا تون كذب الوقا تون يعني فضيل
 كفت پرسیدیم از حضرت ابی جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلام که آیا وقت معنی
 هست مرین امر را یعنی ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را حضرت
 امام سه مرتبه از روی مسأله فرمود که دروغ گفتند وقت قرار دهندگان
 دیگر روایت کرده از ابن شاذان با این طریق که الفضل بن شاذان عن
 الحسين بن يزيد الصحاف عن منده الجوار عن ابي عبد الله عليه
 السلام قال لكذب بالوقوتون ما وقتنا فيما مضى ولا نوقت فيما مستقبل يعني
 حضرت امام جعفر عليه السلام فرمود دروغ گفتند وقت قرار دهندگان
 ما در زمان گذشته وقت قرار نداده ایم و در زمان آینه وقت قرار نخوا
 داد این شاذان بخندیش را بخند سند صحیح روایت کرده است و شیخ
 طوسی بعد از ذکر این حدیث میگوید و بهذا الاسناد عن عبد الرحمن بن
 كثير قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذ دخل عليه مهزم الاسدي
 فقال اخبرني جعلت فداك متى هذا الامر الذي تنتظرونه فقد طال فقال
 يا مهزم كذب الوقا تون وهلك المستجلون وحي المسلمون والينا يصيرو

یعنی عبدالرحمن بن کثیر گفت که نزد حضرت ابي عبد الله علیه السلام بودم که
 مهزم اسدي در آمد و گفت فلای تو شوم خردم مرا که این امری که اشطاران
 میکشید کی خواهد بود یعنی انظره و حضرت صاحب الامر علیه السلام پس
 بدرستی که مدت اشطار بدر از کشید آنحضرت فرمود که ای مهزم دروغ
 گفتی وقت قرار دهندگان و هلاک شدن دشمنان کنندگان و رستگاران
 شدند تسلیم کنندگان و بسوی ما میل میکنند آن تسلیم کنندگان **چند حدیث**

دیگر شیخ ابو محمد بن شاذان رحمة الله تعالى درین باب روایت کرده است
و در و جادرتوقیعا که حضرت حجة الرحمن علیه السلام خود وقت قرار دهندگان

در وضو کوی گفته یک آنست که ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین
 میگوید حدیثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق رضی الله عنه قال سمعت ابا علی بن

همام یقول سمعت محمد بن عثمان العمري قدس الله روحه یقول خرج التوقيع
 بخط اعزبه یقول من سماني في مجمع من الناس باسني فعليه لعنة الله قال

ابو علی بن همام و کتبت اسئله عن ظهور الفرج متى يكون فخرج التوقيع کذب
 الوفا تون یعنی محمد بن همام گفت شنیدم از محمد بن عثمان قدس الله روحه

72

که میگفت بیرون آمد توقع بخطی که مثنیاسم از خط لاکه میگفت یعنی حضرت
صاحب الزمان علیه السلام در آن هجین فرموده بود که هر کس در حجی
از مردمان مرا نام نهد یعنی نام مرا بزبان آورد بر و باد لغت خدا محمد بن همام
گفت نوشتم و سؤال نمودم از آن حضرت از ظهور فرج که آن کی خواهد بود بیرون
بیرون آمد توقع در جواب من که در روغ کفشد و وقت قرار دهندگان امید
محمد باقر داماد رحمت الله علیه بعد از نقل این حدیث در کتاب شعبة التسمية
میفرماید که این حدیث را بعینه شیخ مفید و شیخ طوسی و شیخ طبرسی ^{رضی الله}
اسرارهم بسند های صحیح خود روایت کرده اند **دیگر آنان در جاکه در تو**
واقع است آنست که ابن شاذان و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ طرابلسی ^{رضی الله}
علیهم اجمعین بسند های خود روایت کرده اند ما بیک سند و بنقل
از آن جهت اختصار درین مکان الکتفا مینمایم **ابن بابویه علی** روایت میکند
از محمد بن عصام کلینی ^{رضی الله عنه} و او از محمد بن یعقوب کلینی و او از اسحاق
بن یعقوب که او گفت مسئلت نمودم از محمد بن عثمان ^{رضی الله تعالی} که او
برساند نوشته مرا که سؤال کرده بودم در آن از مسایلی که مشکل بود بر من

پس وارد شد توقع در جواب مجلا از جمله آن مسایل یکی این بود که از وقت ظهور
آنحضرت پرسیده آنحضرت در جواب این سؤال نوشته است که واما ظهور
الفرج فانه الى الله تعالى وكذب لوقا تون يعني ما ظهور فرج باز بسته است
باراده و مشیت حضرت حق تعالی و دروغ گفتند وقت قرار دهندگان
قبل ازین مذکور شد که ابن شاذان علیه الرحمة والعقربان حدیثها درین باب
روایت کرده سوا آنچه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره از روایت نموده
از نقل یکی اینست که میفرماید حدیثنا عبد الرحمن بن اسحاق بن عاصم بن
حمید عن اسحاق بن عمار عن ابي جعفر عليه السلام قال قال رسول الله صلى
عليه وآله لا يراي المؤمن عليه السلام يا علي ان قرئنا ستظهر عليك هـ
ما استبطنته وتجمع كلمتهم على ظلمك وقهرك فان وجدت اعوانا فجاهد
وان لم تجد اعوانا فكف يدك واحقن دمك فان الشهادة من وراءك فاعلم
ان ابني ينتقم من ظالميك وظالمي اولادك وشيعتك في الدنيا وعذبهم الله في الآ
خرة
عذابا شديدا فقال سلمان الفارسي من هو يا رسول الله قال التاسع من ولد ابني
الحسين الذي يظهر بعد غيبته طويلا فيعلن امر الله ويظهر دين الله وينتقم من اعوانه
الله

ويعاد الاضيق

ویملاء الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً قال متى يظهر يا رسول الله قال
عليه السلام لا يعلم ذلك الا الله ولكن لذلك علامات منها نداء من السماء وخسف
بالمشرق وخسف بالمغرب وخسف بالبيداء يعني حضرت امام محمد باقر عليه السلام
فرمود که پیغمبر صلی الله علیه وآله با میرالمؤمنین علیه السلام گفت که یا علی زود باش
که قریش ظاهر سازند بر تو آنچه پنهان داشته اند از اظاهر سازند و مجتمع شود کلمه
ایشان یعنی آن کین و عدالتی را که در زمان من نسبت بتو پنهان میداشته اند بعد از
آنرا اظاهر سازند و مجتمع شود کلمه ایشان برستم نمودن و غلبه کردن بر تو یعنی اتفاق
کنند بر ظلم وجود کردن و قهر و غلبه نمودن بر تو پس اگر اعوان و انصار بیای جهاد
با ایشان و اگر نیایی باز دار دست خود را و نگاه دار خون خود را پس بد رستی که شهید
شدن از پاست ترا و بد آنکه فرزندان من اشقام خواهد کشید در دنیا از آنها که
بر تو و اولاد و شیعه تو ظلم کنند و خدای تعالی در آنچه پنهان ایشان را بعذاب شدید
گرفناز خواهد کرد ایند سلمان فارسی علیه الرحمه گفت ای رسول خدا آن فرزندان تو
که این کار خواهد کرد کیست پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که او نهمین است از
اولاد فرزندان من حسین آنکه ظاهر و هویدا گردد بعد از پنهان بودن دراز

پس اعلان نماید امر خدارا و ظاهر سازد دین خدارا و اشقام بکشد از دشمنان خدایا و
 پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم سلیمان گفت
 آن بر کزین ملک و دود کی ظهور خواهد نمود ای رسول خدا پیغمبر صلی الله علیه
 وآله فرمود آنرا کسی نمیداند الا خدا ای تعالی لیکن آنرا نشانهاست از جمله نشانها
 ندایبیت از آسمان و فرورفتن جمعی بر زمین در مشرق و فرورفتن کوهی بر زمین
 در مغرب و فرورفتن طایفه بر زمین در پیدا و التمسک علی من اتبع الهدی **ابن بابویه**

رحم الله علیه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه میگوید حدیثنا عبد الواحد بن محمد بن محمد بن عبد

الخطار قال حدیثنا علی بن محمد بن قتیبته الشیبوری عن حماد بن سلیمان قال حدیثنا
 الصقر بن علی دلف قال سمعت ابا جعفر محمد بن علی الرضا علیهما السلام یقولان

الامام بعدی ابی علی امیر امری و قوله قوی و طاعته طاعنی و الامام بعده ابنه الحسن
 امیر امر ایه و قوله قول ایه و طاعته طاعة ایه ثم سکت فقلت له یا بن رسول الله

فمن الامام بعد الحسن فبکا علیه السلام بکاء شديدا ثم قال ان من بعد الحسن ابنه

القائم بالحق المنتظر فقلت له یا بن رسول الله ولم سمي قائم قال لانه يقوم بعد

ذکره و ارتداد اکثر القائلین بامامته فقلت ولم سمي المنتظر قال لان له غیبه کثیر

ایامها و بطول آمده ایند نظر خر وجه المخلصون وینکه المرتابون و استهزی بزرگ
 الجاحدون و یکذب فیها الوقتون و یهالك فیها المستجولون و یخوفینها المسلمون
 یعنی صفر بن ابی دلف گفت شنیدم از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که میگفت
 امام بعد از من پسر من علیست امر او امر منست و قول او قول منست و طاعت او طاعت منست
 و بعد از امام پسر او حسن است امر او امر پدر اوست و قول او قول پدر اوست و طاعت
 او طاعت پدر اوست بعد از آن امام علیه السلام خاموش شد پس گفتم که ای فرزند
 رسول خدا امام بعد از حسن کیست آنحضرت کریمت کویتی سخت بعد از آن فرمود
 که امام بعد از حسن پسر اوست قائم بحق که منتظر است گفتم ای فرزند رسول
 خدا او را چه قائم نام کرده اند فرمود بجهت آنکه قیام خواهد نمود با مرامت بعد از موت
 ذکرش و مرتد شدن اکثر قایلین با ماتمش گفتم چرا او را منتظر نام کرده اند فرمود از
 برای آنکه او راست غایب بودنی که بسیار خواهد بود روزهای آن و بطول خواهد
 کشید مدت آن پسر انتظار خواهند کشید خروج او را مخلصان و انکار خواهند کرد
 او را شک کنندگان و استهزا خواهند نمود بیاید کرد ز او جامدان و دروغ خواهند
 گفت وقت قرار دهندگان و هلاک خواهند شد در آن غایب بودن شناب ^{کنند}

ورستگاری خواهند یافت در آن غایب بودن تسلیم کنندگان یعنی آنهایی که کردن
 تسلیم بکنارند و بچون و چرا که سبب توقف چلیست و چرا خروج نمیکند کارندان
 ایحدث را از بنش آذان بواسطه از امام باندک اختلاف عبارتی نقل کرده با چند^{ست}
 دیگر و بعد از آن میگوید قد تحقق من هذه الاخبار و امثالها ان وقت ظهور
 مقیّب عن الخلق ولا يعلمه الا الله تعالى وحسن بن حمزة علوی طبري در کتاب
 الغيبة میگوید قال ابو علی محمد بن همام رضي الله عنه في كتابه نوادر الانوار
 حدثنا محمد بن عثمان بن سعيد الزيات رضي الله عنه قال سمعت ابي يقول سئل
 ابو محمد عليه السلام عن الخبر الذي روى عن ابائه عليهم السلام ان الارض
 لا تخلو من حجة لله تعالى على خلقه الى يوم القيمة فان من مات ولم يعرف امام
 زمانه مات ميتة جاهلية فقال ان هذا حق كما ان الشاهق فقيل له يا بن
 رسول الله فمن الحجة والامام بعدك قال ابني هو الامام والحجة بعدي من مات
 ولم يعرفه مات ميتة جاهلية اما ان له غيبة يحار فيها الجاهلون ويهلك فيها
 المبطلون ويكذب فيها الواقفون ثم يخرج كافي النظر الى الاعلام التي تحقق فوق
 راسه بنصف الكوفة يعني عثمان بن سعيد که از وکلای حضرت امام حسن عسکری

و حضرت صاحب الزمان علیهما السلام بوده گفت که از حضرت ابو محمد یعنی امام حسن
 عسکری علیه السلام پرسیدند از معنی حدیثی که روایت کرده اند از آبی که امام
 آنحضرت که ایشان فرموده اند که خلی نمماند زمین از حجتی که مر خدا بر او باشد بود
 تا بروز قیامت بدرستی که هر کس میرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرد ^{ست}
 مرد جاهلیت آنحضرت فرمود که این حق است همچنانکه روز حقا است یعنی چنانکه
 روز ظاهر و روشن است اینجند نیز مبین و مبرهن است پس گفتند که ای فرزند
 رسول خدا کیست حجت و امام بعد از تو آنحضرت فرمود فرزند من امام و حجت
 است بعد از من هر کس میرد و او را نشناخته باشد مرد است مرد جاهلیت یعنی
 حکم آن دارد که اسلام و زمان اسلام را در نیافته و کافر مرده بالجمله امام علیه السلام
 فرمود که بدان و آگاه باش که او را غایب شدی خواهد بود که حیران خواهند
 شد دراز جاهلان و هلاک خواهند شد دراز مبطلان و دروغ خواهند
 گفت در آن وقت قرار دهند کان بعد از آن خروج خواهد نمود کویانظر میکنم
 بعلامه ای که میدرخشد و حرکت میکند بر بالای سر او در نجف کوفه ^{پس معلوم}
^{بود} ^{نشانی} ^{میشود} ازین احادیث که شیخ طوسی و ابن بابویه و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ

که مقدم است بر ایشان چه جای آنها از علما که مؤخرند از ایشان و پیغمبر و ائمه اشعری
 علیهم السلام بروقت ظهور حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه مطلع
 نبوده اند و حضرت صاحب الامر علیه السلام خود بران اطلاع ندارد حضرت آخند
 مگر خود را از همه ایشان اعلم میدانند که در ضمن حدیث سیم زورها زده اند ^{جد}
 مغرب بمیان آورده اند که وقت از برای ظهور آنحضرت قرار دهند و حال آنکه در
 اوایل ترجمه حدیث هشتم از حضرت امام جعفر علیه السلام خود نقل فرموده اند
 که آنحضرت در جواب مغضل بن عمر گفت که حق تعالی ابا نموده است از اینکه از
 برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که آیاتی که حق
 سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام ^{آنحضرت}
 نازل شده و هر کس از برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا
 در علم غیب شریک گردانید و دعوی اطلاع بر اسرار الهی کرده است انشی
 پس هرگاه ^{بسم الله تعالی} از وقت تعیین کردن ابا فرموده چو آنحضرت آخند ابا نموده اند اگر حضرت آخند
 خود را در علم غیب با خدا شریک میدانند و دعوی اطلاع بر اسرار الهی میکنند باید
 که وقت تعیین نمایند و از آن مرتبه تجاوز نفرمایند پرجزیهها باشد که در خاطر ^{خطو}ها

کند که از وساوس شیطانی و هوا جس نفسانی باشد از بی‌آغچه بنظر رسد رفتن و جمی ندارد ^{حضرت}
 عزت تعالی شانه در او خرسون اعرف میفرماید سئلونک عن الساعة ایان مر سها قل انما علمها
 عند ربی لا یجلیها و قضاها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لانا نیکم الا بغتة یسئلونک
 کانتک خفی عنهما قل انما علمها عند الله و لکن اکثر الناس لا یعلمون درین آیه شریفه ^{حضرت} و جأ
 الله تعالی از روی تأکید امر فرموده حبیب خود را که بگویی که بغیر از تعالی کسی بزمان ^{عین}
 آگاهی ندارد یکبار میفرماید که بگویی که دانستی آن نزدیک و دور کار منست و مرتبه ^{دیگر}
 میفرماید که بگویی که علم آن نزد حضرت الله تعالی است پس آنکه حضرت آخند در اوایل
 ترجمه حدیث هشتم روایت فرموده اند از حضرت امام جعفر علیه السلام که آنحضرت
 فرمود که آیاتی که حضرت حبیبانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است
 هیچک در باب قیام آنحضرت نازل شده چنانکه گذشت که حضرت آخند بضعف آنحدیث
 قایلند و میدانند که احادیث صحیحیه معارض اکثر فقرات آنست نقل آن و جمی نداشت
 و اگر آنحدیث را صحیح میدانند چرا امر قیام ساعت را که حضرت الله تعالی آشکار
 نکرده حضرت آخند آشکار میکنند درین صورت واجب بوده که حضرت آخند با
 خداوند عالمیان مخالفت نموده در آشکار کردن وقت آن کوشش نفرمایند

حال آنکه آنچه از مفضل بن عمر در آن خبر معنی آنرا روایت کرده اند که او گفت قلت
 افلا تَوَقَّتْ فقال يا مفضل لا اَوَقَّتْ له وَقْتًا ولا تَوَقَّتْ له وَقْتًا انْ مِنْ وَقْتِ
 لمهدينا وقتا فقد شارك الله في علمه وادعى انه ظهر سر مؤیدات بسیار داد
 چنانکه بعضی از آن مذکور گشت آیات و احادیث درین باب که وقت قیام قیامت و
 ظهور حضرت حجت راعیله السلام کسی بغیر از حضرت عزت تعالی شأنه نمیداند بسیا
 است چون نقل همه آن مباحث را در این مختصر بود بهمین قدر اکتفا نمود اما معنی این خبر که
 از مفضل بن عمر روایت کرده اند آنست که او گفت گفتم بحضرت امام جعفر علیه السلام
 که آیا وقت قرار نمیدهی از برای ظهور او آنحضرت در جواب گفت فرمود که ما وقت
 از برای ظهور او قرار نمیدهیم و تو نیز وقت از برای ظهور او قرار مده بدستی
 که هر کس وقت از برای ظهور مهدی ما قرار دهد بتحقیق که شریک ساخته است
 خود را با خدای تعالی در علم او و دعوی آن کرده است که ظاهر کرد اینده است
 سر خدا را یا حضرت آخند تا مثل نفرموده اند در آن فقره از آن حدیث که ترجمه فرموده اند
 باین عبارت که بقعه های زمین بایکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظله بر کربلائی معلی
 فخر کرد حق تعالی وی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلائی بدستی

که آن بقعه مبارکه است که در آنجا ندای آتی انا الله از شجر مبارکه موسی رسید و همان مکان بلند است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه را بعد از شهادت شستند در همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود در آن غسل کرد و آن

بهترین بقعه است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نمود **انشه**

طایفه که بوحمدت وجود قایل اند شاید بوحمدت اینرا ممکنه قایل شوند دیگر آنکه در آن

حدیث مذکور است که عثمان بن عتبّه یعنی سفیانی از اولاد عتبّه بن ابی سفیان خوانده

بود و حال آنکه احادیث صحیحه ناطق است باینکه او از اولاد عتبّه بن ابی سفیان

خواهد بود و باتفاق نسلی نزیددر اندک زمانی منقرض گردید اگر حضرت آخذ

گویند که این حدیث را از کتاب مزار ابن قولویه رحمه الله علیه نقل کرده ام آن نیز

ضعیف السند است و اخبار صحیحه و غیر صحیحه در آن نیز بسیار است **ای عاقل**

تامل نمایی که آنجا که حضرت آخذند از برای قرار دادن وقت بجهت ظهور حضرت حساب

الامر علیه السلام حسابا بجد مغاربه میان آورده اند فرموده اند دیگر بحسب

ترتیب سور قرآنی المص است و آن شاه است بخروج بن عباس که باز از بنهای ^{شم}

بودند و هر چند که خرد و جشان بباطل بود بحساب ابجد مغاربه صدوسی و
 يك است و از او ایل بعثت تا او ایل ظهور دولت ایشان صدوسی يك بود قطع
 نظر از آن کرده که از حضرت آخند درین مقام هم غلطی رسوا سر زده چرا خروج
 محمد بن عبد الله بن الحسن و برادرانش ابواهم و ادریس و ادریس بن ادریس
 و حسین بن علی عابد و زید شهید و دیگر امام زادها را که ذکر همه ایشان
 موجب اطناست و خروج اکثر ایشان مثل خروج زید شهید بحق بوده
 یاد نکرده اند مگر ایشان از بنی هاشم نمیدانند حال آنکه بنی عباس منقرض
 شدند و جمعی از علمای انساب و غیرهم نقل کرده اند که چندین تن از مملوک
 ادریسیه در بعضی از بلاد مغرب باقی اند و از نسل زید شهید سلام الله

علیه در ولایت بفراج از بلاد شرقی پادشاهان عظیم الشان و صاحبان
 فراوان و خزاین بی پایان هستند و السلام علی من اتبع الهدی

الحديث الثالث

قال الصدوق رحمة الله عليه بعالي في كتاب كمال الدين وقام النعمة حدثنا
 محمد بن موسى المتوكل قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي قال حدثنا موسى بن عمار

الفخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن الحسن بن علي بن ابي حمزة عن ابيه
 عن الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن امير المؤمنين عليه السلام
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله حدثني جبرئيل عن رب العرش جل جلاله
 انه قال من علم ان لا اله الا انا وحدي وان محمدا عبدي ورسولي وان
 علي بن ابي طالب خليفتي وان الائمة من ولاة حجج ادخلته الجنة برحمتي ونجيت
 من النار بعفوي وابتعت له جواري واوجبت له كرامتي واقمت عليه نعمتي
 وجعلته من خاصتي وخالصتي ان ناداني لبيته وازدعاني اجبته وان
 سألني اعطيته وان سكت ابتدته وان اساء رحمه وان فرمتني دعوته وان رجعت الي
 قبلته وان قرع بابي فتحنه ومن لم يشهد ان لا اله الا انا وحدي او شهد بذلك
 ولم يشهد ان الائمة من ولاة محمدا عبدي ورسولي او شهد بذلك ولم يشهد
 ان علي بن ابي طالب خليفتي او شهد بذلك ولم يشهد ان الائمة من ولاة حجج فقد
 حقد نعمتي وصغر عظمي وكفر باياتي وكنتي ورسلي ان قصدني محبته وان سألني
 حرمة وان ناداني لم اسمع نداءه وازدعاني لم استجب دعاءه وان رجايني
 خيبته وذلك جزاءه مني وما انا بظالم للعبيد فقام جابر بن عبد الله الـ

في نسخة
 في نسخة
 في نسخة

فقال يا رسول الله ومن الائمة من ولد علي بن ابي طالب قال الحسن والحسين سيديا
 شباب اهل الجنة ثم سيد العابدين في زمانه علي بن الحسين ثم الباقر محمد بن علي
 سدره باجا بر فاذا ادركته فاقراه معي السلم ثم الصادق جعفر بن محمد ثم الكاظم
 موسى ثم التقي محمد بن علي ثم النقي علي بن محمد ثم الزكي الحسن بن علي ثم ابنه
 القايم بالحق مهدي امته الذي يملأ الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا
 وظلما هؤلاء يا ابا بر خلفائي واوصيائي واولادي وعترتي من اطاعهم
 فقد اطاعني ومن عصاهم فقد عصاني ومن انكر واحدا منهم فقد انكرني
 بهم عيسك الله السماء ان تقع على الارض الا باذنه وبهم يحفظ الله الارض
 ان تميد باهلها^٢

بسمه مذکور ابن بابويه رحمه الله عليه از حضرت ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق
 وآنحضرت از ابای کام خود نقل فرموده از حضرت رسالت پناه عليهم صلوات
 وآنجناب از جبرئیل ۱۴ و جبرئیل از حضرت رب العقی جل جلاله که حضرت ملک
 و دود فرمود که هر کس کواهی دهد که نیست خدایی الا من که یگانه و واحد
 و محمد بنک و رسول منست و علی بن ابي طالب خلیفه منست و امامان از فرزندان
 علی بن ابي طالب مجتهدی منند داخل میسازم و او را بر حمت خود در بهشت

و بخت میدهم او را از آتش دوزخ بفضو خود و مباح میگردانم بر جواری و
 حوریان بهشتی را و واجب میسازم از برای او کرامت او خود را و تمام میگردانم
 بدو نعمت خود را و میگردانم او را از بندگان خاص و خالص خود اگر نذا کند آن
 مراد رجواب اولییک گویم و اگر بخوانند مرا اجابت کنم او را و اگر از من چیزی خواهد
 عطا کنم با و و اگر خاموش شود ابتدا کنم بخطاب کردن با و او را که بد کند رحمت
 کنم بر و و اگر از من بگیرد و دوری نماید من بخوانم او را و اگر بازگشت من نماید
 قبول کنم او را و اگر در رحمت مرا بگوید بکشایم بر روی او و آنکی که شهادت ندهد
 باینکه نیست خدای غیر من و مرا واحد و یگانه نداند یا باین معنی شهادت بدهد و شهادت
 ندهد که محمد بنده و رسول منست یا باین هم شهادت بدهد و شهادت ندهد
 که علی بن ابیطالب خلیفه منست یا باین نیز شهادت بدهد و شهادت ندهد که
 امامان از فرزندان علی بن ابیطالب جتتهای منند پس تحقیق که انکار کرده است نعمت
 مرا و خورد و کوجب و حقیر شمرده عظمت مرا و کافر شده با آیات و کتابهای من و غیر
 من از بند اگر قصد من کند و روی من آورد در پرده شوم از وی یعنی اگر
 بدرگاه رحمت من کند از و پنهان دارم رحمت خود را و اگر از من چیزی نخواهد

آنرا بر وحرام کرد انم و اگر نهد کند مرا نشنوم ندای او را و اگر بخواند مرا و دعا کند مستجاب نکند
 دعای او را و اگر امیدوار شود بمنزله امید کرد انم او را و این جزای اوست و نیستم
 من ظلم کننده بر بندگان پس برخواست جابر بن عبد الله انصاری و گفت ای
 رسول خدا چه کسانی اند ما مان از فرزندان علی بن ابیطالب پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود که حسن و حسین اند دو سید و سرور و بهترین جوانان اهل بهشت
 بعد از ایشان سید و سرور عبادت کنندگان در زمان خود علی بن الحسین بعد
 باقر محمد بن علی و زود باشد که در یابی تو او را ای جابر پس هر گاه که او را در با
 بخوان او را از من سلام بعد از و صادق جعفر بن محمد بعد از و کاظم موسی بن جعفر
 بعد از و رضا علی بن موسی بعد از و تقی محمد بن علی بعد از و تقی علی بن محمد بعد از و زکی حسن
 بن علی بعد از و پس او قائم بحق مهدی مت من آنکه بر کند زمین را از عدل و داد
 همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم ای جابر ایشان خلیفهای من و اوصیای من و اولاد
 و عترت منند هر که اطاعت نمایند ایشان را مرا اطاعت نموده و هر که نافرمانی ایشان
 نماید حکم آن دارد که نافرمانی من کرده و بمن عاصی شده و هر که انکار کند ایشان را
 یا انکار نماید یکی از ایشان را بحقیق که انکار من کرده بسبب ایشان نگاه میدارم

خداي تعالی آسمان را که واقع نشود و نیفتد بر زمین مگر باذن او و همچنین بسبب ایشان نگاه
 میدارد زمین را از آنکه نجس انداهش را **بخیریت** را **شیخ ابو محمد بن شاذان علیه**
الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر ع روایت کرده و از جمله نصوص **لله برآما**
 ائمه اثنی عشر علیهم السلام شمرده **فایده جلیله** از **خوایندیت** مستفاد میگرد
 که درین زمان آسمان بسبب وجود **فایض الجود** حضرت صاحب الزمان **علیه**
 السلام بر پاست و زمین ببرکت آنحضرت ثابت و قائم و برجاست و اگر یکی از **انسان**
 درین معنی با اهل حق از در مناقشه درآید و با طایفه ناجیه مکابن نماید با چندین
 حدیث که در کتب معتبره اهل خلاف ثبت است و از طرق ایشان مرویست چه خواهد کرد
 که از همه آن احادیث مستفاد میشود که بقای این جهان باز بسته است ببقای **حضرت**
 صاحب الزمان صلوات الله الملك المنان بعضی از آن بعد ازین در او **اخرا** این اربعین

مذکور کرد **دانشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی**

الحل **الرابع**

قال الفضل بن شاذان **علیه الرحمة والغفران** حدثنا صفوان بن يحيى عن محمد بن ابي
 قال حدثنا ابو ايوب ابراهيم بن ابي زياد الخزاز قال حدثنا ابو حمزة الثمالي عن ابي خالد

الکتابی قال دخلت علی مولای علی بن الحسین بن علی بن ایطالب علیهم السلام فرأيت
فی یدین صحیفه کان ینظر الیهما ویکبکبکاء شديدا فقلت فداک ابی وائی باین رسول
الله
الله
ما هذا الصحیفه قال علیه السلام هذه نسخة اللوح الذی اهداه الله تعالی الی رسول

صلی الله علیه وآله الذی کان فیہ اسم الله تعالی ورسوله و امیر المؤمنین و عمی الحسن
بن علی و اید علیهم السلام واسم ابی محمد الباقر و ابنه جعفر الصادق و ابنه
موسی کاظم و ابنه علی الرضا و ابنه محمد التقی و ابنه علی النقی و ابنه الحسن الزکی
و ابنه حجة الله القایم بامر الله المنتقم من اعداء الله الذی یغیب غیبة طویلة ثم

یظهر فی بلاد الارض قسما وعدلا کما ملئت جورا وظلما **شیخ عالیشان**

یعنی فضل بن شاذان بسند مزبور روایت کرد از ابی خالد کبابی که او گفت داخل شدم
بمنزل مولای خود حضرت امام زین العابدین علیه السلام در دست
آنحضرت صحیفه دیدم که در آن منکرست و میکرست کفتم پدرو ما درین
فدای تو باد ای فرزند رسول خدا چیست این صحیفه آنحضرت فرمود که این نسخه
لوحیست که خدای تعالی بر رسول خود به هدیه فرستاد آن لوحی که در آن بود نام
الله تعالی و نام رسول او و نام امیر المؤمنین و نام عمی حسن بن علی و نام پدروم

علیه

عليهما السلام ونام من ونام فرزندم محمد باقر و فرزند او جعفر بن محمد و فرزند
 او موسی بن جعفر و فرزند او علی رضا و فرزند او محمد تقی و فرزند او علی نقی و
 فرزند او حسن زکی و فرزند او حجة الله و قائم بامر الله و منتقم از اعداء الله
 آنکه غایب شود غایب شدنی در از بعد از آن ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل
 و داد همچنانکه پر شده باشد از ستم و پیدایند **اینچنین** مویدات بسیار است
 سبب اینچنان بود که درین رساله بنقل این خبر مختصر قناعت نمود حضرت سید المجتهدین
 امیر محمد باقر داماد در باب این حدیث که بحدیث لوح موسوم است در کتاب شریعه

التسمیه منفر باید هو ماعلی و آتیه تواطؤ الخاصة والعامة من طرق متلونة
 مختلفة و اسانید متشعبة متکثره و از کتابست که در وقتیکه این ضعیف نزد آن

دو مخیر بر عظیم الشان یعنی شیخ بهاء الدین محمد عاملی و امیر محمد باقر داماد علیهما
 الرحمة بتلمذ و تعلم تردد داشت در میان ایشان بر سر جواز تسمیه و حرمت آن در آن
 غیبت مناظره و مباحثه روی نمود و آن گفتگو مدتی در میان بود لهذا سید

مشاریه کتاب مذکور را تالیف فرمود فرجه الله علیهما و السلام علی مرتب

الهدی الحدیثی **الخامس**

البنظر
 عید

قال الصدوق رضوان الله عليه في كتاب كمال الدين حدثنا غير واحد من اصحابنا قالوا
 حدثنا محمد بن همام قال حدثنا جعفر بن محمد مالك الفزاري قال حدثني الحسن بن محمد بن
 سماعة قال حدثني احمد بن الحارث قال حدثني المفضل بن عمر عن يونس بن عيسى عن
 جابر بن يزيد الجعفي قال سمعت جابر بن عبد الله الانصاري يقول لما انزل الله عز وجل
 على نبيه محمد صلى الله عليه وآله يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي
 الامر منكم قلت يا رسول الله عرفنا الله ورسوله فمن اولى الامر الذين قرب الله طاعتهم
 بطاعتك فقال عليه السلام هم خلفائي يا جابر وائمة المسلمين من بعدي اولهم علي بن
 ابي طالب ثم الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي المعروف في التواتر
 بالباقر وستدركه يا جابر فاذا القيته فاقره من السلام ثم الصادق جعفر بن محمد
 ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم الحسن بن علي
 ثم سميني وكنيتي حجة الله في ارضه وبقية وعباده ابن الحسين بن علي ذاك الذي
 يفتح الله تعالى ذكره على يد يه مشارق الارض ومغاربها ذاك الذي يغيب عن شيعته
 واوليائه غيبة لا يثبت فيها على القول بامامة الامن امتحى الله قلبه للايمان
 قال جابر فقلت يا رسول الله فهل يتفجع الشيعة في غيبته فقال عليه السلام اي والذي

بعثني بالنبوۃ انهم ليستضيئون بنور وينتفعون بولايته في غيبته فقال عليه
 السلام كأنفعا للناس بالشمس وان تجل لها سحاب يا جابر هذا من مكنون الله
 ومخزور عليه فاكتبه الاعزاء له الى آخر الحديث **سند مسطور مروی ہے کہ**
 جابر بن یزید جعفری گفت شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری کہ می گفت کہ در آن
 هنگام کہ حضرت ملک علام فرو فرستاد بہ بنی خود یعنی سیدانام علیہ وآلہ
 الصلوٰۃ والسلام آیہ یا ایہا الذین آمنوا اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی
 الامر منکم را قتمت یا رسول الله ما خدا ورسول را شناختہ ایم اولی الامر کیستند
 کہ قرین کرد ایند است حضرت الله تعالی طاعت ایشان را بطاعت تو آنحضرت فرمود
 کہ ایشان خلیفہای منند و امامان مسلمانانند بعد از من اول ایشان علی بن ابی
 طالب است بعد از آن حسن پس حسین پس علی بن الحسین بعد از آن محمد علی کہ
 معروفست در توراہ بیا قر و زود باشد کہ تو او را در یابی یا جابر پس چون او را
 بہ بینی باید کہ بخوانی او را از من سلام یعنی کہ سلام من باو برسانی بعد از آن صادق
 جعفر بن محمد بعد از آن موسی بن جعفر بعد از آن علی بن موسی پس محمد بن علی
 پس علی بن محمد بعد از آن حسن بن علی بعد از آن ہمام من و ہم کنیت من حجت خدا

در زمین خدا و بقیه خدا در میان بندگان خدا پس حسن بن علی که بکشاید خدای تعالی بدست او مشارق و مغارب زمین را و غایب شود از شیعه و دوستان خود غایب شدنی که ثابت نماید در از غایب بودن او بقبایل بودن امامت او مگر آنکه که امتحان و آزمایش کرده باشد الله تعالی او را بایمان جابر گفت گفتن ای رسول خدا آیا منتفع شوند از و شیعه در زمان غایب بودن او آنحضرت فرمود بل منتفع میشوند بان خدایی قسم که مرا نبوت برانگیخته است که ایشان مستغنی میکردند بنور او و منتفع میشوند بولایت او در زمان غایب بودن او مانند منتفع شدن مردمان از نور آفتاب اگر چه پوشیده باشد قرص آفتاب از سحاب ای جابر این از مکنون سر خدا و مخزون علم خداست پنهان دار آنرا مگر از اهلش باید دانست که

که این حدیث تمة داشت بجهت اختصار این خاکسار و گذاشت ذکر آنرا و السلام

علی من اتبع الهدی الحدیث السادس

قال الشيخ الجليل الفضل بن شاذان بن الخليل رحمت الله تعالى حدثنا محمد بن سنان عن المفضل عن جابر بن يزيد الجعفي عن سعيد بن المسيب عن عبد الرحمن بن سمر قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لما خلق الله تعالى

از اهلش

ابراهيم الخليل ع كشف عن بصره فرأى نورا اجنبا العرش فقال اللهم ما هذا النور قال
 يا ابراهيم هذا نور محمد صفتي من خلقى وراى نورا اجنبا فقال اللهم ما هذا النور
 قال هذا نور على ناصر ديني وراى في جنبها ثلثة انوار فقال اللهم ما هذه الانوار قال
 نور فاطمة بنت محمد والحسن والحسين ابنيهما وابني علي قال اللهم انى ترى تسعة
 انوار قد احدثوا بالحسنة قال هذه انوار على بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد
 وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي والحجة
 بن الحسن الذي يظهر بعد غيبته عن شيعته واوليائه فقال ابراهيم اللهم انى ترى
 انوارا قد احدثوا بهم لا يحصى عددهم الا انت قال يا ابراهيم هذا انوار شيعتهم
 شيعة على بن ابي طالب امير المؤمنين فقال ابراهيم فما تعرف شيعة قال صلوة احد
 وخمسين والجمعة بسم الله الرحمن الرحيم والقنوت قبل الركوع وتعفير الجبين
 والتحتم باليمين فقال ابراهيم اللهم اجعلني من شيعة امير المؤمنين على بن ابي طالب
 قال تبارك وتعالى يا ابراهيم قد جعلتك منهم فلماذا اتزل الله فيه في كتابه الكريم
 وان من شيعة لابراهيم قال الفضل بن عمر قد روي ان ابراهيم لما احسن صلوات
 روى هذا الخبر لاحبابه وسجد فقبض في سجدة صلوات الله وسلامه عليه

بسندي که نوشته شده منقولست از عبد الرحمن بن سمره که او گفت که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 فرمود که چون آفرید حضرت ملک جلیل حضرت ابراهیم خلیل ع را حجاب از پیش نظر لجناب
 برداشت پس آنحضرت در جنب عرش مجید نوری دید پس از حضرت ملک و در داند
 حقیقت آن سوال نمود خطاب از حضرت رب الامراب رسید که این نور بوکرین
 من محمد است و از حقیقت نوری که در جنب آن نور دید پرسید حق تعالی فرمود
 که آن نور نامردین من علیست و در جنب آن دو نور سه نور بنظر مبارک در آمد
 و پرسید خطاب رسید که آن نور فاطمه دختر محمد و حسن و حسین است که دو فرزند
 او دو فرزند علی بن ایطالب اند گفت ای خداوند من نه نوری پنجم که بر دور آن پنج
 نور در آمدند نام رسید که نور علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی
 بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجت بن الحسن است
 آنکه ظاهر شود بعد از غایب شدن از شیعه و دوستانش ابراهیم ع گفت ای خداوند
 من نورهای بسیاری پنجم که در ایشان نافر و کوفه اند که نمیشمارد آن انوار را مگر
 تو یعنی غیر از تو که خداوند عالمیانی کسی قادر بر شمردن آن نورهای بسیار نیست آن
 نورها چیست حق تعالی فرمود که آن نورهای شیعیان ایشانست و شیعیان علی بن

ابطال که امیر المؤمنین است ابراهیم گفت چه چیز می شناسند شیعه امیر المؤمنین
 را حق تعالی فرمود به پنجاه و یک رکعت نماز یعنی در شبان روزی گذاردن و بجزیم الله
 الرحمن الرحیم گفتن یعنی در نماز و دعا خواندن در نماز پیش از رکوع و جبین خاک
 گذاشتن بعد از نماز و انکسرت در دست راست کردن پس ابراهیم گفت امیدوار
 و از درگاه احسانت توقع دارم که مرا از شیعیان علی کرد این خطاب از خدای تبارک
 و تعالی رسید که یا ابراهیم ما کنذا و ند عالمیانیم ترا از شیعیان علی کرد این خطاب
 از خدای تبارک و تعالی رسید که یا ابراهیم ما که خداوند عالمیانیم ترا از شیعیان علی
 کرد این پس از بیعت حضرت عزت فر فرستاد در کتاب کریم یعنی در قرآن عظیم شان
 در شان حضرت ابراهیم ۴ این آیه را که ان من شیعتی ل ابراهیم یعنی بد راستی
 راستی و حقیقت که هر آینه از شیعه اوست ابراهیم مفضل گفت روایت کرده اند از
 برای ما که در وقتی که حضرت ابراهیم پیغمبر ۴ احساس نمود که وقت رحلت است
 روایت کرد این حدیث شریف صحاب اصحاب خود و بسجود رفت پس قرض کرده
 روح مقدس آنحضرت در آن هنگام که در سجود بود الحمد لله الذي شرف شیعة امیر
 المؤمنین ۴ بهذه الفضيلة العظمی والسلام علی من اتبع الهدی

الحديث

الحديث

قال الشيخ الفقيه ابو الحسن محمد بن احمد بن محمد بن الحسن بن شاذان القمي رحمت الله
 تعالى في المائة التي جمعها من طرق العامة حدثنا احمد بن محمد بن عبيد الله الحافظ
 قال حدثنا علي بن سنان الموصلي قال حدثنا احمد بن محمد بن صالح قال حدثنا سليمان
 بن احمد قال حدثنا ريان بن مسلم قال حدثنا عبد الرحمن بن يزيد بن جابر قال حدثنا
 سلامه بن ابي سليمان راعي رسول الله صلى الله عليه وآله لما اسرى بي الى السماء
 قال لي الجليل جل جلاله امن الرسول بما انزل اليه من ربه قلت والمؤمنون
 قال صدقت يا محمد من خلقك في امتك قلت خيرها قال علي بن ابي طالب قلت
 نعم يا رب قال يا محمد اني طلعت على اهل الارض فاخترتك منها فشقت لك اسما
 اسمائي فلا اذكر في موضع الا ذكرت معي فانا الحمد والمجود وانت محمد ثم طلعت
 ثانية فاخترت منها عليا وشقت اسما من اسمائي فانا الاعلى وهو علي يا محمد اني
 خلقتك وخلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ولد من سخي
 نور من نوري وعرضت ولايتكم على اهل السموات واهل الارض فمن قبلها
 كان عندي من المؤمنين ومن بعدها كان من الكافرين يا محمد لوان اتبعك

من فضلي

۹۶
شدن جان جهان و امان کشیدن جوارش

من عیسیٰ عبدی حتی نیقطع و یصیر کاشن البالی ثم اتانی جامعاً بولایتکم ما
غفرت له حتی یقر بولایتکم یا محمد تجب ان تراهم قلت نعم یارب فقال لی التفت
عن ین العرش فالتفت فاذا بعلی وفاطمه والحسن والحسین وعلی بن الحسین
و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد بن علی و
علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدی فی ضحاح من نور قیام یصلون و فی سظم
یضئ المهدی کانه کوكب درمی فقال یا محمد هولاء الحجج و هو انثاء من عترتک
و عزتی و جلالی اینه الحجبة الواجبة لا ولیائی و المنتقم من اعدائی **ابن شیخ عالی شانه**
او نیز از بزرگان علمای طایفه ناجیه است بسند مشهور روایت میکنند از پیغمبر
که شبان سید عالمیان بود که او گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که در شبی
که ما بردند بجانب آسمان حضرت ملک جلیل جل جلاله فرمود که آمن الرسول
بما انزل الیه من ربّه کفتم و المؤمنون حضرت معبود فرمود که راست گفتی یا محمد
که اخیفه ساختی و به نیابت خود در زمین گذاشتی که بسیاری اکرام و عرش اعظام ما
بر آمدی گفتیم بهتیر امت ما فرمود که علی بن ابیطالب مرا کفتم بیای پروردگار
من فرمود که یا محمد من در نکر لیتم بزمین یعنی اراده خود را بجهت بر کونین متعلق

ان

بزمین ساخته پس ترا بر کردیم از اهل زمین نگاه پیر و ن آوردیم از برای تو نای از نامهای
 خود پس یاد نمیکند مراد هیچ محل و موضعی الا آنکه یاد میکنند ترا با من منم محمود و تویی
 محمد بعد از آن بنظر قدرت بزمین نکرستم و علی را از اهل زمین بر کردیم و از برای
 او نیز اسمی از اسمای حسنی خود مشتق ساخته پس منم علی و اوست علی یا محمد آفریدم تو را
 و علی را وفاطه و حسن و حسین را و اما ما نیز آنکه از اولاد حسین اند از اصل نوبی
 از نور خود و عرض کردم دوستی شما را بر اهل آسمانها و اهل زمین پس هر کس که قبول
 کرد دوستی شما را نزد من از مؤمنانست و هر کس انکار کرد از کافرانست یا محمل گرفته
 از بندگان من عبادت کند ما را ناقص شود یعنی نزدیک کرد که قطع حیاتش شود
 و از غایت بلخت عبادت بدنش چون مشیک که نه کرد پس بجانب من آید یعنی
 بازگشت بمن نماید در حالتی که منکر باشد ولایت شما را بنام منم او را تا وقتی که اقرار
 کند بولایت شما یا محمد دوست میداری که به پنی ایشانرا و بنظر در آوری آل و
 اوصیای خود را القتم بلی ای پروردگار من فرمود که توجه کن و التفات نا بجانب
 راست عرش چون نگاه کردم علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و علی بن
 الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمد

ومحمد بن علی وعلی بن محمد وحسن بن علی ومهدی را دیدم در میان آب تنگی از نور
 که همه ایستاده بودند و بناز قیام می نمودند و در میان همه مهدی میدرخشید
 چنانکه گویا کوب درخشند بود پس حضرت ملک و درود بمن خطاب نمود که یا محمد
 ایشان جتهای منند و مهدی طلب خوز کنند عترت تست بعزت وجلاله قسم
 که مهدی حجت واجب الاتباع است از برای دوستان من و انتقام کننده است از
 دشمنان من **ابن بابویه رحمت الله علیه** ان حدیث را بسند دیگر در کتاب کمال الدین
 وتمام النعمه از ائمه اهل بیت علیهم السلام در عیون اخبار ائمه نقل نموده که در آخر آن واقع است که

فیخرج اللات والعزی طریقین فیرقهما فلقنته الناس یومئذ بهما انشد من قنته
العجل والسامری یعنی بیرون خواهد آورد حضرت صاحب الزمان لات و عزی را
 و توتازه پس خواهد سوخت ایشان را و هر آینه فتنه مردمان در آن روز بسبب ایشان
 مخر خواهد بود از فتنه که ساله سامری مراد از لات و عزی که درین حدیث

واقع است ابی بکر و عمر است علیهما ما علیهما والسلام علی من اتبع الهدی

الحديث الثامن

قال الشيخ الجلیل الفضل بن شاذان بن الخلیل قدس الله سره حدثنا عبد الله بن
 محمد بن...

بن ابی بخران قال حدثنا عاصم بن حمید قال حدثنا ابی حمزة الثمالی قال حدثنا سعید
 بن جبیر قال حدثنا عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله لم أعرج
 فی السماء بلغت سدة المنتهی نادانی ربی جل جلاله فقال لی یا محمد فقلت لیس لیک
 یارب قال ما ارسلت رسولا فانقضت ایامه الا اقام بالامر بعد وصیه فانا جعلت
 علی بن ابی طالب طیفک و امام امتک ثم الحسن ثم الحسین ثم علی بن الحسین
 ثم محمد بن علی ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی
 ثم علی بن محمد ثم الحسن بن علی ثم الحجة بن الحسن یا محمد ارفع راسک فرفعت راسی
 فاذا بانوار علی والحسن والحسین وتسعة اولاد الحسین والحجة فی وسطهم تیلالاکا^{ته}
 کوکب درئی فقال الله تعالی یا محمد هو لا خلفائی و حجج فی الارض و خلفاؤا و لا و

اوصیاؤک من بعدک فطوبی لمن اصبهم و الویل لمن ابغضهم **شیخ مذکور بسند**

مزبور روایت میکند از عبد الله بن عباس که او گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود

که چون مرا عروج بجای سموات فرمودند بسند که المنتهی رسیدم خطاب از
 حضرت رب الارباب رسید که یا محمد گفت لیس لیک ای پروردگار من خدا
 عالمیان فرمود که ما هیچ پیغمبری بدینا و اهل دنیا نفرستادیم که مقفی شود ایام

در بیان آنکه در آن شب منتهی شد و در آن شب منتهی شد

حیات و روزگار نبوت و اله آنکه بیای داشت با مرد عوت و بر جای خود گذاشت برای
برای هدایت امت بعد از خود و می خود را و بجهت نگاهبانی شریعت حجتی را پس ما که آفرید
جهان و خداوند عالمیایم کرد آید مکه بعد از امیر المؤمنین خلیفه تو و امام امت تو حسن
باشد بعد از و حسین بعد از و علی بن الحسین بعد از و محمد بن علی بعد از و جعفر بن محمد
بعد از و موسی بن جعفر بعد از و علی بن موسی بعد از و محمد بن علی بعد از و علی بن محمد بعد از و

حسن بن علی بعد از و حجت پسر حسن یا محمد سر بالا کن چون سیر بر آورد انوار علی و حسن
و حسین و نه تن از اولاد حسین مرادیدم و حجت یعنی حضرت صاحب الزمان در
میان ایشان میدرخشید که گویا کویک درخشنده بود پس حضرت الله تعالی فرمود که
اینها خلیفهای و حجتهای منند در زمین و خلیفها و وصیای تواند بعد از تو پس

خوشحال کسی که دوست دارد ایشان را و ویل و وای بر آن کسی که دشمن دارد ایشان را و
بغیر این دو حدیث که گذشت چند حدیث است از احادیث معراجیه که خداوند

عالمیان در آن سید دانش و جان را بخلاف عزت طاهره اشارت فرموده اگر کسی گوید
که در یک شب چندین مرتبه آگاهایندن برای چیست جواب آنست که شاید همه
در یک شب واقع نشد باشند زیرا که حدیثی هست که قضیه معراج دوبار

وقوع یافته و آخذیت را علی بن ابراهیم بزهاشم در تفسیرش ذکر کرده اما چون
 خالی از طرد نیست ذکر آنرا موقوف میدارد طالب اطلاع باید که با آن کتاب حج
 نماید و بزبویه رحمة الله علیه در کتاب حصال حدیثی روایت کرده که صد
 بیست مرتبه حضرت رسالت را عروج بر سما و ارتقا بر عرش حضرت حق تعالی
 روی داده و آخذیت اینست که حضرت امام جعفر فرمود که عرج بالنبی صلی الله علیه
وآله مائة وعشرين مرة من مكة الا وقد اوحى الله تعالى فيها النبي عليه السلام بالو
لعي والائمة عليهم السلام اكثر مما اوصاه بالفرايض يعني عروج فرمودند حضرت س
 راصلی الله علیه و آله صد و بیست مرتبه و هیچ مرتبه ازان مراتب نبود الا آنکه سفارش
 فرمود حضرت الله تعالی را ن پیغمبر را بولایت و دوستی امیر المؤمنین و باقی ائمه
 معصومین علیهم السلام زیاده از آنچه سفارش فرمود آنحضرت را بفرايض میتواند
 بود که مراد از ولایت درین حدیث وای شدن حضرت شاه ولایت باشد بر امت
 و تکرار سفارش از جهت تاکید باشد چنانکه حضرت رسالت نیز مکرر بنص
 جلیه و خفیّه در باب امامت و خلافت آنحضرت بیان فرمود سبحانه با
 این همه سفارش ها از جانب حضرت حق تعالی و حضرت مصطفی در بان علی
 مرتضی صلوات الله علیها و آلهما بهمیوجه مناققان دعا متاثر نشدند و بجای

داشتن دشمنی کردند و از خلافت و ولایت آنحضرت سر باز زدند و باین نیز
 اکتفا نموده بر آن سروردین پروراستیلا و استعلا نمودند و باین هم قناعت
 نکردند و ظلمها بر آنحضرت و اولاد آنحضرت روا داشتند و ندانستند که در دنیا
 حضرت صاحب الزمان علیه السلام از ایشان انتقام خواهد کشید و در آنجا
 عذاب جاودان گرفتار خواهند کردید **بالحکم** امید آنست که حضرت آخذ
 توفیق یابند که توفیق نمایند این دو حدیث را که در باب کیت معراج ورود
 یافته که مختلف اند بظاهر بابی که در کتاب کلینی است و در کتاب بصائر
 الدرجات است که در هر شب جمعه معراجیست بغیر واغنه معصومین علیهم

الحديث التاسع السلام را و السلام علی من اتبع الهدی

قال ابو محمد بن سنان قال جعل الله الفردوس مثواه وحشره مع من تولاها
 حدثنا محمد بن ابي عمير واحمد بن محمد بن ابي نصر جميعا عن ابيان بن عثمان الاحمر عن ابي
 بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال قدم يهودي الى رسول الله صلى
 عليه وآله فقال له تغفل فقال يا محمد اني اسئلك عن اشياء تلج في صدري
 منذ حين فان اجبتني عنها اسلمت على يدك قال عليه السلام سل يا باعارة

قال يا محمد صف لي ربك فقال صلوات الله عليه وآله ان الخالق لا يوصف الا بما
وصف به نفسه كيف يوصف الخالق الواحد الذي تعجز الحواس ان تدركه والادوات
ازتناله والخطرات ان تحده والبصائر ان تحيط قدرته اجل عما يصفه الموصفون
ناى في قربه وقرب في نايه كيف الكيف فلا يقال كيف واين الاين فلا يقال اين
تنقطع الافكار عن معرفته وليعلم ان الكيفية منه والاينونية فهو الاحد الصمد
كما وصف نفسه والموصفون لا يبلغون نغته لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا
احد قال صدقت يا محمد فاخبرني عن قولك انه واحد لا يشبه له اليس الله واحد
والانسان واحد ووحدا نيته قد اشبهت وحدا نيته الانسان فقال عليه السلام
الله واحد واهدى المعنى والانسان واحد شوي جسم وعرض وروح وانما التشبيه
في المعاني لا غير قال صدقت يا محمد فاخبرني عن وصيتك من هو فامس نبي الاوله
وصي وارث نبينا موسى بن عمران اوصى الى يوشع بن نون فقال نعم ان وصي
الخليفة من بعدي علي بن ابي طالب وبعده سبطاي الحسن والحسين يتلوه
تسعة من صلب الحسين ائمة ابرار قال فسبهم لي يا محمد قال نعم اذا مضى الحسين
فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه جعفر فاذا مضى جعفر فابنه موسى فاذا مضى موسى

فابنه على فاذا مضى على فابنه محمد فاذا مضى محمد فابنه على فاذا مضى على فابنه الحسن وبعد
الحسن حجة بن الحسن بن علي فابنه اثنا عشر اماما على عدد نقباء بني اسرائيل قال فاين
مكانهم في الجنة قال معي في درجتي قال اشهد ان لا اله الا الله وانتك لرسول الله
واشهد انهم الاوصياء بعدك ولقد وجدت هذا في الكتب المتقدمة فاجزي
يا رسول الله عز الثاني عشر من اوصياك قال عليه السلام يغيب حتى لا يرى وياتي
على امتي زمان لا يبقى من الاسلام الا اسمه ومن القرآن الاسم حينئذ يا ذل الله
له بالخر وج فانتفض نعتل وقام من بين يدي رسول الله صلى الله عليه وآله و
يقول صلوات الله عليك يا سيد المرسلين وعلى اوصياك الطاهرين والحجراته
رب العالمين **معنى عبد الله عباس** كفت كه يهودي كه اورا نعتل ميكفند بنزد
حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله آمد وكفت يا محمد من چند چيز از تو ^{سم}
كه بسيار وقتيست كه آن درسينه من ميكرد اگر جواب مقرون بصواب
ادامايي بدست تو اسلامي آورم و تابع دين تو ميشوم آنحضرت فرمود كه
اي اباعاره پرس كفت اي محمد پروردگار خود را از براي من وصف كن
آنجناب فرمود كه وصف ميتوانند كرد حضرت خالق را مكن ياخري كه خود

وصف کرده است بآن خود را چگونه وصف نمایند خالق واحدی و آفریننده یکانه را
 که عاجز است حواس از آن که او را بیابد و ادراک ذات مقدس او نماید و فروماند
 است او همام از آن که او را بیابد و بکنه ذات او برسد و در مانده است خطرات آن
 که حدی از برای او پیدا کند و ناتوان است بصی از آنکه احاطه قدرت او کند
 بزرگتر است از آنکه وصف او کنند و صف کنندگان دور است در نزدیکی
 و نزدیک است در دوری یعنی نزدیک و دور نزد علم او یکسانست چگونگی
 را و چگونگی داده پس نمیتوان گفت که چگونه است و گجایی را او گجایی بخشید
 پس نمیتوان گفت که گجاست منقطع میشود فکری از شناخت او پس باید بداند
 که کیفیت و اینوئیت از او پیداشده و بقدرت او وجود یافته احد است یعنی
 تکثر در وحدانیت ذاتش متصور نیست و از ابغاض و اجزاعل و برلیست
 و صمد است یعنی جسم نیست که توان گفت میان تهیست و خداوندیست
 که کل خلایق در حوایج و رغایب روی بدرگاه او می آورند و از و حاجتها
 می طلبند و از و مراد های یابند با بحاله آنحضرت فرمود که خدای تعالی احد
 و صمد است همچنانکه خود خود را وصف کرده است و وصف کنندگان

۱۵۶
نمیرسند بجد وصف کردن و نشان دادن او و چنانکه خود صفت فرموده لم یولد ولم
یولد ولم یکن له کفو احد است نعتی که مراست گفتی یا محمد پس خبر ده مرا یا محمد
که و بی تو کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده الا آنکه او را وصی بود و پیغمبر ما موسی وصیت
کرد بیوشع بن نون آنحضرت فرمود که بی خبر ده مرا بد رستی که وصی و خلیفه من بعد از من
علی بن ابی طالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و بوصایت از پی حسین در
بی آیند نه تن از صلب حسین که ائمه ابرار و امامان نیکوکارند نعتی که گفت نام کن ایشان را یعنی
بنام ایشان را ذکر کنی از برای من یا محمد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بی چون
حسین در گذرد پسر او علی وصی و خلیفه باشد و چون مدت وصایت و خلافت علی
بنهایت رسد پسر او محمد و چون مدت وصایت محمد تمام شود پسر او جعفر و چون
جعفر مدت وصایت خود را بگذرانند پسر او موسی و چون موسی ازین عالم مفارقت
نماید پسر او علی و چون علی رحلت کند پسر او محمد و چون محمد وفات نماید پسر او علی و چون
علی با بجهان روی آورد پسر او حسن و چون حسن بمقام متوجه شود حجه بن
الحسن بن علی ایشان دو زاده امام اند بشماره نقبای بنی اسرائیل نعتی که گفت شهادت
میدهم که نیست الهی مگر الله و شهادت میدهم که تو رسول و فرستاده خدا

وشهادت میدهم که ایشان اند اوصیا بعد از تو و بتحقیق که یافته ام این معنی مراد کتب
 متقدمه پس خبر ده مرا ای رسول خدا از وی دوازدهم از جمله اوصیای تو آنحضرت
 فرمود که او غایب خواهد شد تا نه پند او را و زمانی پیش آید امت مرا که نمایند از اسلاً
 مکر اسم اسلام و از قرآن الارسر قرآن در آن هنگام رخصت دهد حضرت الله تعالی
 مرا ز خلیفه مرا بخرج نمود پس بفرزید نعل و برخواست از پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و در آن حال می گفت صلوات خدا بر تو باد ای بهترین پیغمبران و صلوات خدا باد بر
 اوصیای تو که منزهند از عیبها و گناهان و سپاس و حمد مر خدا بر آنکه پروردگار
 عالمیانت در بعضی از روایات در او اخراجیست زیادتی هست با شعری که
 نعل انشاء نموده در مدح و ثنای حضرت خیر البشر و ائمه اثنی عشر علیهم صلوات
 الله الملك الاکبر اگر در اجل تاخیری باشد یک کتاب علمی در شرح این حدیث نوشته
 شود انشاء الله تعالی والسلام علی من اتبع الهدی **الحديث العاشر**
 قال ابو محمد بن شاذان علیه رحمة الله الملك المنان حدثنا فضالة بن ايوب قال حدثنا
 ابا بن عثمان قال حدثنا محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر عليه السلام قال رسول الله
 صلی الله علیه و آله لعلي بن علي الطالِب عليه السلام انا اولی بالمؤمنین من انفسهم

ثم انت يا علي اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم الحسن اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم الحسين
 اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم علي بن الحسين اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم محمد بن
 علي اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم جعفر بن محمد اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم موسى
 بن جعفر اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم علي بن موسى اولى بالمؤمنين من انفسهم
 ثم محمد بن علي اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم علي بن محمد اولى بالمؤمنين من انفسهم
 ثم الحسن بن علي اولى بالمؤمنين من انفسهم ثم الحجة بن الحسن الذي ينتهي اليه
 الخلافة والوصاية ويغيب مدته طويلاً ثم يظهر ويملاء الارض عدلاً وقسطاً كما
 جوازاً وظلماً **يعني حضرت امام محمد باقر عليه السلام** كه يغير صلى الله عليه وآله بامير المؤمنين
 عليه السلام خطاب فرموده كفت كه من اولايه بمؤمنان از نفس ايشان و بعد از ان
 تو يا علي اولايه بمؤمنان از نفسهاي ايشان بعد از ان امام حسن اولاست
 بمؤمنان از نفسهاي ايشان بعد از ان امام حسين اولاست بمؤمنان از نفسهاي
 ايشان بعد از ان علي بن الحسين اولاست بمؤمنان از نفسهاي ايشان بعد از ان محمد
 بن علي اولاست بمؤمنان از نفسهاي ايشان بعد از ان جعفر بن محمد اولاست بمؤمنان
 از نفسهاي ايشان بعد از ان موسى بن جعفر اولاست بمؤمنان از نفسهاي ايشان

بعد از آن علی بن موسی اول است بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از آن محمد علی اول است بمؤمنان
 از نفسهای ایشان بعد از آن علی بن محمد اول است بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از آن
 حسن بن علی اول است بمؤمنان از نفسهای ایشان بعد از آن حجة بن الحسن آنکه
 منتهی میشود باو خلافت و وصایت و غایب خواهد شد مدتی دراز بعد از آن
 ظاهر خواهد شد و زمین را پس از عدل و داد خواهد کرد آنچه آنکه پر شک باشد
 از جور و ظلم الحمد لله الذي جعل اصفياءه موالينا والسلام على من اتبع الهدى
الحديث الحادي عشر قال ابو محمد بن شاذان عليه الرحمة والغفران
 حدثنا محمد بن الحسن الواسطي رضي الله عنه قال حدثنا زفر بن الهذيل قال حدثنا
 سليمان بن مهران الاعمش قال حدثنا مورق قال حدثنا جابر بن عبد الله الا
 قال دخل جندل بن جنادة اليهودي من خيبر على رسول الله صلى الله عليه و
 فقال يا محمد اخبرني عما ليس لله وعما ليس عند الله وعما لا يعلمه الله فقال رسول الله
 صلى الله عليه وآله اما ما ليس لله فليس لله شريك واما ما ليس عند الله فليس
 عند الله ظلم واما ما يعلمه الله فذلكم قولكم معاشر اليهود ان خيرنا ابن الله
 والله لا يعلم له ولدا فقال جندل اشهد ان لا اله الا الله وانك رسول الله حقا

ثم قال يا رسول الله اني اريت البارحة في النوم موسى بن عمران عليه السلام فقال لي يا
جندل اسلم على يد محمد واستمسك بالاوصياء من بعدك فقد اسلمت ورزقني الله ذلك
فاخبرني بالاوصياء بعدك لاستمسك بهم فقال يا جندل اوصيائي من بعدي بعد
تقباء بني اسرائيل فقال يا رسول الله انهم كانوا اثني عشر هكذا وجدنا في التوراة
قال نعم الذين هم اوصيائي من بعدي اثنا عشر فقال يا رسول الله كلهم في زمين ^{واحد}
قال لا خلف بعد خلف فاتك لمن تدرك منهم الاثنته قال منهم لي يا رسول الله
قال نعم اتك تدرك سيد الاوصياء ووارث علم الانبياء و^{ابا} الائمة الاتقياء على
بن ابي طالب بعدي ثم ابنيه الحسن والحسين فاستمسك بهم من بعدي
فلا يغرتك جهل الجاهلين فاذا كان وقت ولادة ابني علي بن الحسين زين العابدين
يقضي الله عليك ويكون آخر زادك من الدنيا شربة لبن تشربه فقال يا رسول
الله
فاساوي الاوصياء الذين يكونون ائمة المسلمين بعد علي بن الحسين قال صلوات
الله عليه وآله فاذا انقضت مدة علي قام بالامر محمد ابنه يدعي بالباقر فاذا انقضت
مدة محمد قام بالامر بعد جعفر ابنه يدعي بالصادق فاذا انقضت مدة جعفر قام بالامر
بعده موسى ابنه يدعي بالكاظم فاذا انقضت مدة موسى قام بالامر بعد علي ابنه

يدعى بالرضا فاذا انقضت مدة على قام بالامر بعد محمد يدعى بالتقي فاذا انقضت
مدة محمد قام بالامر بعد علي يدعى بالتقي فاذا انقضت مدة على قام بالامر بعد
الحسن ابنه يدعى بالزكي ثم يعيب عن الناس ما مهم قال يا رسول الله يعيب
الحسن منهم قال لا ولكن ابنه الحجة يعيب عنهم غيبة طويلة قال يا رسول الله
فا اسمه قال لا يسمي حتى يظهم الله فقال جنبد قد بشرنا موسى بن عمران بك وبالآذ
من ذريتك ثم تلى رسول الله صلى الله عليه وآله وعد الله الذين آمنوا منكم و
الصالحات لسنننا فنتهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وتمكن لهم
دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم انما قال جنبد ما خوافهم
قال يا جنبد في زمن كل واحد منهم شيطان يعتريه ويؤذيه فاذا اذن الله للحجة
خرج وطهر الارض من الظالمين فملاها تسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما طوي
للسابرين في غيبته طوي للساكنين في محبته والتائبين في موالاته ومحبته اولئك
ممن وصفهم الله في كتابه فقال الذين يؤمنون بالغيب وقال اولئك حز
الان حزب الله هم المفلحون ثم قال جابر عاشر جنبد بزجاده الى ايام الحسين
بن علي عليهما السلام ثم خرج الى الطائف فرض فدعا بشرته من لبن فشربه وقال كنا

عهد رسول الله صلى الله عليه وآله انه يكون آخر زادي من الدنيا شربة من لبن ثم ما
 ودفن بالطائف في الموضع المعروف بالكوراء رحمه الله تعالى **لبسند مسطور روایت**
 شيخ عالیشان ابو محمد بن شاذان عليه الرحمة والغفران از جابر بن عبد الله انصاري كه
 او گفت داخل شد مردی از يهود بجلوس بنجر صلى الله عليه وآله كه جنبد نام او بود
 و پدرش جناده نام داشت و از يهود خيبر بود پس گفت يا محمد خبر ده مرا از آنكه
 خدا براينست و از آنچه نزد خداينست و از آنچه انرا عيديد اند خدا حضرت رسول
 صلى الله عليه وآله فرمود كه آنكه نيست خدايى را آن شريك است و آنچه نيست
 نزد خدا آن ظلم است و آنچه عيديد اند خدا انرا آن قول نما يهود يا نيست كه ميگويد
 عزيز تر پس خداست و الله كه خدا كسي را فرزند خود عيديد اند جنبد چون آن جواب
 بصواب شنيد گفت اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله حقا بعد از آن كه
 اي رسول خدا من در خواب موسى بن عمران عليه السلام را ديدم كه با من گفت
 اي جنبد بدست محمد صلى الله عليه وآله مسلمان شو و با وصياي او بگرد مسك
 ناي باشيان و پنداري جوي از بد كيشان چون خداوند عاليمان مرا تو فيق داد
 و بخدمت رسانيد و شرف اسلام روزم كه ايند مرا بر حال او وصياي خود ^{اكا}

کردن تا متمسک شوم با ایشان تا حضرت فرمود که ای جنبدل اوصیای من که برگزیدگان
 ملک جلیل اند بعد د تقیای بنی اسرائیل اند جنبدل گفت چنانکه در توره یافته ام تقیای
 بنی اسرائیل دوازده تن جنبدل گفت ایشان همه در یک زمان بوده اند حضرت فرمود که
 بی اما مان که اوصیای منند بعد از من منحصرند در دوازده تن جنبدل گفت ایشان
 همه در یک زمان خواهند بود انتخاب فرمود که همه در یک زمان نخواهد بود بلکه یکی
 بعد از دیگری با امر امت و وصایت قیام خواهند نمود تو بخدمت سه تن از ایشان
 خواهی رسید و با استدعای جنبدل اشرو در ذکر اسامی سامیه اوصیای خود نمود
 برینوجه که تو در خواهی یافت سید اوصیا و وارث علم انبیا و پدر ائمه اقیما
 علی بن ابیطالب را بعد از من بعد از آن دو فرزند او حسن و حسین را متمسک
 غای با ایشان و فریفته مشو بجهل جاهلان و هنگام ولادت فرزند من علی بن
 الحسین باشد که سید و سرور عابدان است که حکم خدا بر تو وارد کرد
 یعنی جل تو در رسد و آخرین زاد تو از دنیا بگرعه شیعی باشد جنبدل گفت
 ای رسول خدا چیست نامهای اوصیای تو که بعد از علی بن الحسین اما مان
 مسلمانانند بغير صلوات الله علیه و آله فرمود که چون منقضی شود مدت

امامت و وصایت را بعد از و پسر او جعفر که ملقب بصادق باشد و چون مدت او بسر آید بعد از
 پسر او موسی که او را کاسم گویند قایم مقام او گردد و بعد از و پسر او علی که او را رضا خوانند
 و بعد از و پسر او محمد که او را تقی خوانند و بعد از و پسر او علی که او را تقی خوانند و بعد از و پسر او
 حسن که او را زکی خوانند بعد از آن غایب گردد از مردم آن ایستان جنبدل گفت ای
 رسول خدا حسن از ایشان غایب گردد آنحضرت فرمود که نه ولیکن پسر او حجت غایب
 گردد جنبدل گفت نام او چه باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که نام برده نشود
 تا زمانی که حضرت الله تعالی او را ظاهر سازد جنبدل گفت تحقیق که بشارت داد ما را رسول
 بن عمران بتو و باوصیا که از ذریت تو اند بعد از آن تلاوت فرمود رسول خدا صلی الله
 علیه و آله این آیه وافی هدایه را که وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم
 فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیسوا
 من بعد خوفهم اما جنبدل گفت ای رسول خدا خوف ایشان از چه باشد آنحضرت
 فرمود در زمان هر یک از ایشان شیطان باشد که ایشان را آزار کند و بر ایشان جفا
 نماید چون رخصت دهد حضرت الله تعالی حجت را بر او آید و پاک سازد زمین
 از ظالمان و پر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه پوشده باشد از جور و ظلم خوشتا

حال آنان که در زمان غایب بودن اوصا بر باشند و خوشحال آنها که سالک محبه و طریقه
 او باشند و در مودت و محبت و ثابت باشند ایشان آنستند که حضرت حق تعالی
 در کتاب خود وصف ایشان نموده و در تعریف ایشان فرموده **الذین یؤمنون بالغیب**
و جای دیگر در کتاب خود در صفت ایشان فرموده اولئک حزب الله الا ان حزب الله
هم المفلحون جا بر گفت که بعد از آن جنبدل زیت تا ایام حضرت امام حسین بن علی علیهما
 السلام بعد از آن رفت بطرف طایف و در آنجا پامار شد و در آن پاری شیر طلبید
 و جرعه ازان نوشید و گفت این عهدیست که رسول خدا فرموده بود که آخرین
 زاد من از دنیا جرعه از شیر باشد و بعد از آن رحلت کرد و در طایف در موضعی
 که معروف است بکورا مدفون گردید که رحمت کند بر و خدای تعالی مؤلف گوید که
 حکایات جنبدل و سبب آمدن او از خیبر و جنگهای او در موضع صفین و غیر آن
 با مخالفین طویل دارد هر که خواهد که بدان اطلاع یابد تباریح کبیر تقی علیه الرحمه
 رجوع نماید و اگر بر آن دست نیابد کتاب ریاض المؤمنین و حدائق المتقین را که از
 مؤلفات این کتیر است مطالعه فرماید اللهم ارزقنا جمعة من الكوثر من کف و لیک
 علی المرتضی و السلام علی من اتبع الهدی **الحديث الثانی عشر قال ابو محمد**

شاذان امطر الله عليه شأيب الغفران حدثنا الحسن بن علي برسالم عن ابي عن
 ابي خزيمة الثمالي عن سعيد بن جبير عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى
 عليه وآله لما خلق الله الدنيا اطلع على الارض اطلاعة فاخترني منها فجعلني نبياً
 ثم اطلع الثانية فاختر منها علياً فجعله اماماً ثم امرني ان اتخذه اخاً ووصياً وخطيباً
 ووزيراً ففعلني وانا من علي وهو زوج ابتي وابو سبطي الحسن والحسين الا وان
 تبارك وتعالى جعلني واياهم حجاً على عباده وجعل من صلب الحسين ائمة يقومون
 بامري ويحفظون وصيتي للتاسع منهم قال اهل بيتي ومهدي امتي اشبه الناس
 بي في شماليه واقواله وافعاله يظهر بعد غيبته طويلاً وحينه مضلة فيعلن امر الله و
 يظهر دين الله ويؤيد بنصر الله وينصر بملائكة الله فيملا الارض قسطاً وعدلاً
 كما ملئت جوراً وظلماً **يعني عبد الله بن عباس كفت** كه بغير صلى الله عليه
 وآله فرمود كه چون حضرت الله تعالى دنيا را آفرید دین و رشد بر اهل زمین
 یعنی علم حضرت ملك مئان تعلق گرفت بجهانیان پس بر کزید مرا از همه عالمیان
 و مرا پیغمبری داد و بر رسالت ب عالمیان فرستاد پس مرتبه دویم آفرینند اقل
 و انج بروحی که مذکور شد بنظر قدرت ب عالمیان نکرست و علی را اختیار فرمود

و امامت بارکرامت فرمود و مرا مکرر ذکر که او را بی ادبی و وصایت و خلافت و وزارت
 فخر اکرم پس علی از من است و من از علی ام و او شوهر دختر من و پسر د و سبط من
 حسن و حسین است بدانید و آگاه باشید که حضرت الله تعالی مراد ایشان را محبتها
 کرد ایند بر بندگان خود و مقرر فرمود از صلب حسین امامان که بیای دارند
 امر را با مع این اربعین گوید این هلم معنیست که این مکتب در کتاب ریاض المؤمنین
 ذکر کرده که هر کار که پیغمبر صلی الله علیه و آله بان قیام میفرماید امام نیز بان اقدام
 مینماید فرق در میان همین است که میان پیغمبر و خدا بشر واسط نیست و میان امام
 و خدا بشر که آن پیغمبر است واسطه است و این معنی از بسیاری از احادیث ظاهر
 و هویدا است که امر پیغمبر بعد از آن سردر متعلق بآنمه هدایت صلوات الله علیه
 اجمعین القصة حضرت رسالت پناه فرمود که خداوند عالمیان مقرر نمود
 که زهر که آن امامان که از صلب حسین باشند و امر را بیای دارند و با من
 قیام نمایند و محافظت وصیت من کنند قائم اهل بیت من و مهدی امت
 منست و شبیه ترین مردمانست بمن در شایم و اقوال و افعال ظاهر خواهد
 شد بعد از غیب بودن دراز و حیرت مضله ظاهر مراد آنست چنانکه ^{مصحح}

كشته که در زمان غیبت آنحضرت مرد ما ترا حیرت دست دهد از بس غایب بودن آنحضرت
 بطول کشد بالجمله پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که پس حضرت مهدی اشکار سازد
 امر خدا را و ظاهر کرده اند در حضرت رب العالمین را مؤید کرد در بسیاری کردن خدا و
 ملائکه نصرت نمایند و او بر کند زمین را از عدل و داد آبخنانکه پر شد باشد انتم
 و جفا و السلام علی من اتبع الهدی **الحديث الثالث عشر قال بن شاذان**
عليه الرحمة والغفران حدثنا علي بن الحكم رضي الله عنه عن جعفر بن سليمان
 الضبي عن سعد بن ظريف عن الاصمعي بن نبائنه عن سلمان الفارسي رضوان الله
 عليه قال خطبنا رسول الله صلي الله عليه وآله فقال معاشر الناس اي راحل غنم قريب
 ومنطلق الى المغيب او يصيكم في عتري خيرا و اياكم و البدع فان كل بدعة ضلالة
 و لا محالة اهلها في النار معاشر الناس من فقد الشمس فليستمسك بالقمر و من فقد القمر
 فليستمسك بالفرقدين فاذا فقدتم الفرقدين فتمسكوا بالنجوم الزاهرة بعدي اقول لكم
 فاعلموا ان قولي قول الله فلا تخالفوه فيما امركم به و الله يعلم اني بلغت اليكم ما
 امرني به فاشهد الله علي و عليكم قال فلما نزل عن المنبر تبعته حتى دخل بيت عائشة
 فدخلت عليه و قلت يا ابا انت و ايي يا رسول الله سمعتك تقول اذا فقدتم الشمس

فتمسكوا بالنجوم فقد ظننت ان يكون في هذا الابانة اشارة قال قد اصبت يا سلیمان
 فقلت بين لي يا رسول الله ما الشمس والقمر وما الفرقان وما النجوم الزاهرة فقال انا
 الشمس وعلى القمر فاذا فقد عوفي فتمسكوا به بعدي واما الفرقان فالحسن والحسين
 اذا فقدتم القمر فتمسكوا بهما والنجوم الزاهرة فهما الائمة التسعة من صلب الحسين
 والناسع مهديهم ثم قال عليه السلام انهم هم الاوصياء والخلفاء بعدي ائمة
 ابرار عدد اسباط يعقوب وحواريين عيسى فقلت فسمهم لي يا رسول الله قال اولهم
 وسيدهم علي بن ابي طالب وبعده سبطي الحسن والحسين وبعدهما علي بن الحسين
 زين العابدين وبعده محمد بن علي باقر علم النبيين وبعده الصادق جعفر بن محمد وبعده
 الكاظم موسى بن جعفر وبعده الرضا، علي بن موسى الذي تقبل بارض الغربية ثم ابنه
 محمد ثم ابنه علي ثم ابنه الحسن ثم ابنه الحجة القائم المنتظر في غيبته المطاع في طهونه
 فانهم عترتي من الحجة ودي علمهم علي وحكمهم حكي من اذاني فيهم فلا اناله الله شفا
يعني سلمان فارس عليه السلام كفت **ك** خطبه خواند بر ما رسول خدا صل الله عليه
 وآله وفرمود اي گروه مردمان من رحلت کنند ام عنقریب وروانه شوند نام
 بمغيب وصیّت میکنم شمارا دربان عترت خود که نیکویی کنیید باعترت من و

برهنه زان بدعت بدستی که هر بدعتی ضلالت است و لا محاله اهل ضلالت در جهنم
 اندلی گروه مردمان هر کس نه پند آفتاب رای باید جنک و رزند و متمسک شود
 بماه و هر کس کم کند و نیاید ماه رای باید که متمسک شود بفرقیدین پس هر گاه کم کنید
 و نیاید فرقیدین را پس جنک در زیند و متمسک شوید بستانارهای روشن بعد از من
 میگویم مرثا را پس بد ایند که قول من قول خداست پس مخالفت مورزید با خدا دلچنه
 امر کرد شما را بان و خدا میداند که من رسانیدم بستانا اینچیز را که شما امر کرد بان مرثا
 میگویم خدا را بر خود و بر شما سلمان گفت که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از منبر
 بزی بر آمد ازی او رفتم ناد اخل خانه عایشه شد من در آمدم و کفتم پیر و مادرم
 فدای تو باد ای رسول خدا شنیدم که فرمودی هر گاه نیاید آفتاب را متمسک بماه
 شوید و چون ماه نباشد متمسک شوید بفرقیدین و چون فرقیدین ناپیدا شود متمسک
 شوید بستانارها کان بر دم که درین آشکار گفتن رمزی و اشاره باشد آنحضرت فرمود
 که نیکو یافته ای سلمان پس کفتم روشن کردن از برای من ای رسول خدا و بیان فرما که
 چیست آفتاب و ماه و فرقیدین و ستارهای روشن آنحضرت فرمود که منم آفتاب و علینت
 ماه چون مرا نیاید متمسک شوید بعلی بعد از من اما فرقیدان حسن و حسین اند هر گاه

ما را نیاید متمسک باشند شوید و اما ستاره های روشن ایشان نه امام اند از صدحین
 و نه ما ایشان مهدی ایشانست بعد از آن انحضرت فرمود که ایشانند اوصیا و خلفا بعد از
 من ائمه ابوارند بشماره اسباط یعقوب و حواریین عیسی کفتم نام ایشانرا از برای من بیان
 فرماید رسول خدا فرمود که اول ایشان و سید ایشان علی بن ابی طالب است و بعد از آن دو
 سبط من حسن و حسین و بعد از ایشان علی بن الحسین زین العابدین و بعد از او محمد بن ^{علی}
 شکانه علم نبیین و بعد از او صادق جعفر بن محمد و بعد از او کاظم موسی بن جعفر
 و بعد از او رضا علی بن موسی آنکه گشته خواهد شد در زمین غربت بعد از آن فرزند
 او محمد بعد از آن فرزند او علی بعد از آن فرزند او حسن بعد از آن فرزند او محبت قائم که
 که منتظر است در غایب بودنش و مطاع است در ظهورش پس بدستی که ایشان عمرت
 منند از گوشت و خون من علم ایشان علم من است و حکم ایشان حکم من است هر کس بر خا
 برادر باره ایشان نرساند خدای تعالی با او شفاعت مراد السلام علی من اتبع الهدی
الحديث الرابع عشر قال بن شاذان عليه رحمة الله الملك المنان
 حدثنا عثمان بن عيسى روى الله عنه قال حدثنا ابو حنيفة التميمي قال حدثنا اسلم قال
 حدثنا ابو الظفيل قال حدثنا عمار بن ياسر قال لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة

دعا علی علیه السلام فسان طویلا ثم رفع صوته وقال یا علی انت وصیی ووارثی قد اعطاک
الله تعالی علی وفهی فاذا مت ظهرت لک ضغایین فی صدور قوم وغضب علی حقک فکت
فاطمة علیها السلام وبکی الحسن والحسین علمهما السلام فقال رسول الله صلی الله علیه
لفاطمة یا سیده النساء کم بکاؤک قالت یا ابنت خشی الضیعة بعدک قال ابشری یا فاطمه
فانک اول من تلحقنی من اهل بیتی لا تبکی ولا تحزنی فانک سیده نساء اهل الجنة وایاک
سیدا الانبیاء وایزعمک سیدا الاوصیاء وایبیک سیدا شباب اهل الجنة ومن صلب
الحسین ینخرج الله الائمة السعة المطهرین المعصومین ومانا مهدی هذه الامة
یعنی چون وقت وفات پیغمبر صلی الله علیه وآله رسیدا میراث من
علیه السلام را طلبید و در سر با آنحضرت سخن بسیار گفت چنانکه آن را ز کفتم
بطول کشید بعد از آن اواز مبارک بلند کرده فرمود که یا علی تو وصی منی و وارث
منی و خدای تعالی عطا کرد بتو علم و فهم مرا پس من چون در کدم ظاهر شود
نسبت بتو کینه های که در سینهای قویست و حق ترا غضب خواهند کرد
پس حضرت فاطمة علیها السلام کریمت و امام حسن و امام حسین هم بگریه
در آمدند حضرت رسالت صلی الله علیه وآله با فاطمه خطاب نموده فرمود

که ای بهترین زنان چرا کربانی و بکای ترا سب چلیست فاطمه فرمود که ای پدر از تو
 شدن میترسم بعد از تو حضرت رسول فرمود که بشارت باد ترا که اول کسی از اهل
 بیت من که بمن خواهد رسید تو خواهی بود گریه مکن و مخزون مباش که تو بهترین
 زنان اهل بهشتی و پدرت بهترین پیغمبر است و ابن عمّت بهترین اوصیاست
 و دو پسر ت بهترین جوانان اهل بهشتند پیرون خواهد آورد الله تعالی از
 صلب حسین نه امام مظهر معصوم را و از ماست مهدی یزامت الحمد لله

جعل سادتی و قادی هذه الاصفیا، والسلام علی من اتبع الهدی **الحديث الخامس**
عشر قال بز شاذان علیه الرحمه والغفران حدثنا الحسن بن علی بن

فضال رحمی الله عنه عن عبد الله بن بکر عن عبد الملك بن اسمعيل الاسدی
 عن ابيه عن سعید بن جبیر قال قيل لعابن یاسر ما حملك علی حبّ علی بن ابی طالب
 قال قد حملني الله ورسول وقد انزل الله تعالی فیہ آیات جلیلة وقال رسول الله
 صلی الله علیه وآله فیہ احادیث كثيرة فقيل له هلا تحدثنی بشئ مما قال فیہ
 رسول الله قال ولم لا احدث ولقد كنت بربّامن الذین یكتمون الحق
 ویظنون الباطل ثم قال کنت مع رسول الله صلی الله علیه وآله فرأيت

علياً عليه السلام في بعض الغزوات قد مثلت عدة من اصحاب الويه قرش فقلت
لرسول الله صلى الله عليه وآله يا رسول الله ان علياً قد جاهد في الله حتى جاهدته
فقال وما يمنعه اذ مني وانا منه وانه وارثي وقائي ديني ومنجز وعدي وخليفتي
من بعدي ولولاه لم يعرف المؤمن المحض في حياتي وبعد وفاي حربه حربي ورحلي
حرب الله وسلمه سلمي وسلمي سلم الله ويخرج الله من صلبه الائمة الراشدين
فأعلم يا عمارة ان الله تبارك وتعالى عهد الى ان يعطيني اثني عشر خليفة منهم
علي وهو اولهم وسيدهم فقلت ومن الآخرون يا رسول الله قال الثاني
منهم الحسن بن علي بن ابي طالب والثالث منهم الحسين بن علي بن ابي طالب
والرابع علي بن الحسين زين العابدين والخامس منهم محمد بن علي ثم ابنه جعفر
ثم ابنه موسى ثم ابنه علي ثم ابنه محمد ثم ابنه علي ثم ابنه الحسن ثم ابنه ^{الذي}
نغيب عن الناس غيبة طويلة وذلك قول الله تبارك وتعالى قل اربتم ان
اصبح ماؤكم غوراً فمن ياتيكم بماء معين ثم يخرج وعيلاً الدنيا قسطاً وعقداً
كما ملئت جوراً وظلماً يا عمارة سيكون بعد غفنة فاذا كان ذلك فاتبع
علياً وحزبه فانه مع الحق والحق معه واثك ستقاتل الناكثين والفاطمين

معه ثم تقتلك الفئة الباغية ويكون آخر زادك من الدنيا شرية من لبن تشبهه
 قال سعيد بن جبیر فكان كما أخبره رسول الله صلى الله عليه وآله **يعني**
سعيد بن جبیر گفت که بعار بن یاسر گفتند که تراچه چیز بران داشته
 که دوست داری علی بن ابیطالب را در جواب گفت که خدا و رسول او
 مرا بران داشته اند و بتحقیق که حضرت الله تعالی آیات جلیله در شان آنحضرت
 فر فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده
 گفتند که ای خبر میدی ما را چیزی از آنچه پیغمبر صلی الله علیه وآله در حق
 او گفته عمار گفت چرا خبر ندیم و حال آنکه من بیزدم از آنهایی که حق را پنهان
 میدارند و باطل را ظاهر میسارند بعد از آن گفت یا رسول خدا صلی الله
 علیه وآله بودم علی علیه السلام را دیدم در بعضی از غزوات که چند
 تن را از صاحبان علمهای قریش بقتل رسانید پس با رسول خدا گفتم که
 بدرستی که علی علیه السلام حق جهاد در راه خدای تعالی بفعل آورد
 پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود که چه چیزی او را ازین امر باز تواند داشت
 بدرستی که او از منست و من از اویم و او وارث منست و قاضی و حاکم کند

دین منست و وفا کنند بوعده منست و خلیفه منست بعد از من و اگر او غیب
 مؤمن محض شناخته عیشد در زمان حیات من و بعد از وفات من جنگ
 او جنگ من است و جنگ من جنگ خداست و ^{اشتی} ^{اشتی} ^{اشتی} منست و ^{اشتی} من
^{اشتی} خداست بیرون خواهد آورد خدا تعالی از صلب او آغه راشیده
 بدان ای عمار که خدا تعالی عهد کرده با من که عطا کند بمن دو زاده خلیفه
 از جمله ایشان علیست و او اول از خلیفهاست و بهتر از ایشانست پس گفتم دیگر
 کیستند ای رسول خدا فرمود و هم از ایشان حسن بن علی بن ابی طالب است و ^{سیم}
 حسین بن علی بن ابی طالب است و چهارم علی بن الحسین است که زینت ^{بدان} عالم
 است پنجم از ایشان محمد بن علیست بعد از آن پسر او جعفر بعد از آن پسر او موسی
 بعد از آن پسر او علی بعد از آن پسر او محمد بعد از آن پسر او علی بعد از آن پسر او حسن
 بعد از آن پسر او آنکه پنهان شود از مردمان پنهان شدنی دراز و اینست
 یعنی قول خدا تعالی که میفرماید قل رایتم ان اصبح ما وکله غور افمن یاتکم
 بماء معین بعد از آن بیرون آید و پر کند دنیا را از عدل و داد آنچه آنکه ^{شده} پر
 باشد از جور و ظلم ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه و آشوب ظاهر گردد

چون فتنه آشکار شود تابع باش علی و خرب علی را که علی با حواست و حق با اوست
 وزود باشد که کارزار و مقاتله نمایی با تفاق علی با ناکثین و قاسطین بعد از آن
 بکشند ترافته باغیه و گروه ستم پیشه و باشد آخرین زاد تو از دنیا بجز عه
 شیر که بیاشایم آنرا سعید بن جبیر گفت همچنان شد که پیغمبر صلی الله علیه و
 خبر داده بود صدق الله العظیم و صدق رسوله الکریم و صلی الله علی محمد

وآله النجباء، والسلام علی من اتبع الهدی **الحديث السادس عشر قال**

ابو محمد بن شاذان اسکنه الله فی اعلی درجات الجنان حدیثنا محمد

بن ابی عمیر رضی الله عنه عن عیاض بن ابی ربه عن ابي عبد الله علیه
 السلام قال سئل امیر المؤمنین علیه السلام عن معنی قول رسول الله صلی

علیه وآله انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی من العتره فقال انا

والحسن والحسین والائمة التسعة من ولد الحسین ناسعهم مهديهم

لا یفارقون کتاب الله عز وجل ولا یفارقهم حتی یردوا علی رسول الله صلی

یعنی حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که از حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام پرسیدند از معنی قول رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود

ابن تارک فی کما الثقلین کتاب الله وعترتی کیستند عترت امیر علیه السلام
 فرمود عترت منم و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین که نهما ایشان مهدي
 ایشانست جدا نمیشوند از کتاب خدای عزوجل و کتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا او^{رد}
 شوند بر سول خدا در حوض و یعنی حوض کوفترابن بابویه رحمت الله علیه در کمال حدیث
 ابی تارک فی کما الثقلین را با سائید بسیار روایت کرده و مضبوط است از حدیث
 صحیح که از احادیث متواتره است در دیگر کتابها و السلام علی من اتبع الهدی

الحديث السابع عشر قال ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى
بن بابويه رحمة الله عليه في كتاب كمال الدين حدثنا ابي محمد الحسن
 رحمهما الله فالاحد ثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر الحميري ومحمد بن
 يحيى العطار واحمد بن ادريس جميعا قالوا حدثنا احمد بن ابي عبد الله برقي قال
 حدثنا ابو هاشم داود بن القاسم الجعفري عن ابي جعفر محمد بن علي الثاني
 قال اقبل امير المؤمنين عليه السلام ذات يوم ومعه الحسن وسلمان الفارسي
 وامير المؤمنين عليه السلام متكى على يد سلمان فدخل المسجد الحرام فجلس اذ لم
 رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على امير المؤمنين عليه السلام فرد عليه^{السلام}

فجلس ثم قال يا امير المؤمنين اسالك عن ثلث مسائل ان اجبتني بهن علمت ان
 القوم ركبوا من امرك ما افضى عليهم انهم ليسوا بامومنين في دنياهم ولا
 في آخرتهم وان تكن الاخرى علمت انك وهم شرع سواء فقال امير المؤمنين
 عليه السلام سئلتني عابدك فقال اجبرني عن الرجل اذا قام ^{انما} يرتد هب روجه وعن
 الرجل كيف يذكر وينسى وعن الرجل كيف يشبه الاعمام والاخوال قال فالتفت ^{منه} الى
 عليه السلام الى ابي محمد الحسن ابن علي عليها السلام فقال يا ابا محمد اجبه فقال اما ما سالت
 عنه عن امر الانسان اذا قام يرتد هب روجه فان روجه متعلقة بالريح والريح
 متعلقة بالهواء والوقت ما يتحرك صاحبها ليقظه فان اذن الله عز وجل برد تلك
 الروح الى صاحبها جذبت الروح الريح وجذبت تلك الريح الهواء فرجعت الروح
 الى صاحبها فاسكنت في بدنه وان لم ياذر الله برد تلك الروح على صاحبها
 جذب الهواء الريح وجذبت الريح الروح فلم يرد الى صاحبها الوقت ما يفت
 واما ما ذكرت من امر الذكر والنسيان فان قلب الرجل في حق وعلى الحق طبق فان
 صل الرجل عند ذلك على محمد وآل محمد صلوة تامة فانكشف ذلك الطبق عن ذلك
 الحق فاضاء القلب وذكر الرجل ما كان يسه وان لم يصل على محمد وآل محمد صلوة

او نقص من الصلوة عليهم انطبق ذلك الطبق على ذلك الحق فانظلم القلب ونسى الرجل
 ما كان ذكرا واما ما ذكرت من امر المولود الذي يشبه اعمامه واخواله فان الرجل
 اذا اذاهله فجامعها بقلب ساكن وعروقها ربه وبدن غير مضطرب واسكنت
 تلك النطفة في جوف الرحم خراج الولد يشبه اياه وامه وان هو اناها بقلب غير
 ساكن وعروق غيرها ربه وبدن مضطرب اضطربت تلك النطفة فوعدت
 في وقت اضطرابها على بعض العروق فان وقعت على عرق من عروق الاعمام ^{شبه}
 الولد اعمامه وان وقعت على عرق من عروق الاخوال اشبه الولد اخواله فقال
 الرجل شهد ان لا اله الا الله ولما ازل اشهد بها واشهد ان محمدا رسول الله
 ولما ازل اشهد بها واشهد انك وصيي والقيام بحجته ^{المؤمنين} و اشار الى الحسين
 عليه السلام ولما ازل اشهد بها واشهد انك وصييه والقيام بحجته بعدك و
 اشار الى الحسن عليه السلام واشهد ان الحسين بن علي وصيي بك والقيام
 بحجته بعدك واشهد ان علي بن الحسين القائم بامر الحسين بعدك واشهد
 على محمد بن علي انه القائم بامر علي بن الحسين واشهد على جعفر بن محمد انه
 القائم بامر محمد بن علي واشهد على موسى بن جعفر انه القائم بامر جعفر بن محمد

رسول الله عم

واشهد على علي بن موسى انه القايم بامر محمد بن علي واشهد على الحسن بن علي انه القايم
 بامر علي بن محمد واشهد على رجل من ولد الحسن بن علي لا يكنى ولا يسمى حتى يظهر من فيلا
 الارض عدلا كما ملئت جورا والسلام عليك يا امير المؤمنين ورحمت الله وبركاته
 ثم قام فمضى فقال امير المؤمنين عليه السلام يا با محمد اتبعه فانظرا من يقصد فخرج
 اثره قال فاكان الا ان وضع رجله بخارج المسجد فادريت اين آخذ من ارض الله
 عز وجل فرجعت الى امير المؤمنين عليه السلام فاعلمته فقال يا با محمد اتعزده ^{نقلت}
 الله ورسوله و امير المؤمنين اعلم فقال هو المحصر عليه السلام **حاصل معنى اين حديث**
 وثيق دقيق المعنى اينست كه حضرت امام محمد تقى عليه السلام نقل فرمود كه روزي
 حضرت امير المؤمنين عليه السلام در مسجد الحرام مصحوب فرزند دلبنده خود
 امام حسن مجتبي عليه السلام و موصوف بوصف سلمان منا تشريف داشت وان
 بركزيك ملك و دود نكيه بردست سلمان فرموده بود كه مردي در آمد با هيات
 و لباس نيكو و سلام كرد بران شاه بارگاه امامت و خلافت آنحضرت جواب سلام
 ادا فرمود پس مرد نشست و گفت يا امير المؤمنين مرسه سوال است از شما اگر جواب
 دهيد مرا از ان سوالها ميدانم كه اين قوم بر باطلند و از طريق حق محجور كردند

س

س

س

س

س

اند و در تضييع دنيا و آخرت خود كوشيده اند و اگر جواب نكويي خواهم دانست كه ترا
 بايشان در درنايي و نادائي درجه مساويست و در علم و جهل ترا و ايشان را مرتبه يكيت
 آنحضرت فرمود كه سوال نما از آنچه پيش آيد ترا آن مرد گفت خبر ده مرا كه آدي
 چون در خواب شود و روشن بگمايي و در سبب چيست كه آدي مرا كه هي
 چيزها بخاطر ميرسد و كاهي فراموش ميكند و چي فرزند كاهي مشابه باعام است
 و كاهي شببيه با خوال حضرت امير المؤمنين بجانب امام حسن عليه السلام
 التفات نموده فرمود كه يا اباجد جواب كويي و را حضرت اماني و كاشف مغضلات
 معاني روي بسايل آورده فرمود كه اما آنچه سوال كردي كه روح آدي در حالت
 خواب بگمايي و در بدن كه روح تعلق ميكيرد بريح يعن بباد و باد متعلق ميشود
 بهواتا زمان پيداري پس اگر حق تعالى اجازت دهد روح را بيازگشتن سبد
 ميكشد روح ريح را و ميكشد ريح هو را پس بازگشت مينمايد روح تن و
 ساكن ميكرد در بدن و اگر اذن ندهد حضرت ذوالنورين روح را بيازگشته
 تن ميكشد هو ريح را جذب مينمايد ريح روح را پس روح بصاحب خود عود
 نمنايد مگر وقتي كه مبعوث شود اما آنچه كفتي زياد و فراموشي پس بتحقيق كه

دل مرد در حقه است و بر آن حقه سرپوشیست پس اگر آبی صلواتی تمام و کامل
 بفرستد بر محمد و آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین منکشف میگردد و برداشته
 میشود آن سرپوش از آن حقه و دل روشنی می یابد و فراموش شده را بیا
 می آورد و اگر بر محمد و آل محمد صلوات نفرستد یا صلوات فرستد نش ناقص باشد
 منطبق میگردد آن طبق بر آن حقه و بی پوشاندن آن سرپوش آن حقه را که دل
 در آن منزل دارد و تیرگی و کدورت و تاریکی و ظلمت دل را حاصل میشود
 و آنچه در خاطر داشته فراموش میکند و اما آنچه کفّی که جرم اولودگاه ماضی
 باشد با عام و گاه مشابهت میدارد با خوال پس بدستی که مرد هر گاه بادل
 ساکن و رکهای آرمید و بدن غیر مضطرب با اهل خود نزدیکی نماید و در آن
 حال نطفه در جوف رحم جای گیرد فرزند که متولد شود میگردد شبیه
 به پدر و مادر میباشد و اگر با اهل خود مقاربت نماید در حالتی که دل غیر
 ساکن و رکهای آرمید و بدن عروق غیر آرمید و بدن مضطرب باشد
 مضطرب میگردد آن نطفه پس واقع میشود در حال اضطرابش بر بعضی از
 رکهای پس که واقع شود بر یکی از رکهای اعمام شبیه میباشد و ولد با عامش و اگر

و اگر واقع شود بر یکی از رکهای احوال شیهه میباشد فرزند باخواستش پس آن فرد
 گفت کواهی میدهم که هیچ خداوندی سزای پرستش نیست مگر الله تعالی و همیشه
 شهادت داده ام بوحدهائیت او و شهادت میدهم که محمد رسول خداست و همیشه
 بر سالت او شهادت داده ام و ائمه با من المؤمنین علیه السلام کرده گفت کواهی
 میدهم که تو و منی بجز خدا و بیای دارند حجّت اوست و همیشه بوصایت تو شهادت میدهم
 داده ام و شهادت میدهم که تو و منی او و بیای دارند حجّت او بی بعد از و ائمه
 با امام حسن کرد و شهادت میدهم که حسین بن علی و منی پدرت و بیای دارند
 حجّت او بی است بعد از تو و کواهی میدهم که علی بن الحسین بیای دارند امر حسین
 است بعد از تو و شهادت میدهم برای محمد بن علی که او بیای دارند امر علی بن الحسین
 است و شهادت میدهم جعفر بن محمد که او بیای دارند امر محمد بن علی است و کواهی
 میدهم که موسی بن جعفر بیای دارند امر جعفر بن محمد است و شهادت میدهم که
 علی بن موسی بیای دارند امر موسی بن جعفر است و شهادت میدهم که محمد
 بن علی قائم با من علی بن موسی است و شهادت میدهم که علی بن محمد بیای دارند
 امر محمد بن علیست و کواهی میدهم که حسن بن علی بیای دارند امر علی بن محمد است

وشهادت میدهم بمردی از اولاد حسن بن علی که مکنی و مستمی نمیشود تا ظاهر شود
 امرش مراد آنست که بنام و کنیت پیش ز ظهور آنحضرت روایت آنحضرت را
 ذکر کردن پس بر کند زمین را از عدل آنجناب که پر شده باشد از ستم و سلام بر
 تو باد یا امیر المؤمنین و رحمت خدا و برکات او بعد از آن برخاست و رفت
 پس امیر المؤمنین علیه السلام با امام حسن گفت که یا اباجحذازی او برو و به پی
 قصد کجا دارد و بجا می رود امام حسن علیه السلام گفت که نبود الا اینکه
 یا از مسجد بیرون گذاشت نداستم که بجا رفت بر کشته بنزد امیر المؤمنین
 آمدم و آنحضرت را اعلام نمودم حضرت امیر علیه السلام فرمود که یا اباجحذا
 محمد شناختی او را گفتم خدا و رسول او و امیر المؤمنین دانانترند حضرت
 امیر علیه السلام فرمود که او خضر علیه السلام بود **این شیخ شیخ ابوالعزیز**
 ابن بابویه رحمت الله علیه در کتاب عیون اخبار الرضا و چند کتاب دیگر از
 مؤلفانش روایت کرده و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضوان الله
 علیه در کتاب کافی و شیخ طبرسی طیب الله مضجعه در کتاب احتجاج ثبت
 فرموده اند و چندین تن دیگر از اکابر علمای امامیه این خبر معتبر را باسناد

صحیحہ در مؤلفات خود ضبط نموده اند چنانکہ بر منتهی ماهر ظاهر است و شیخ
 ماشیح بہاء الدین محمد عاملی غفر اللہ لہ وقتی در شرح این حدیث کوہرا فسنانی عجمی نمود
 و سید ما میر محمد باقر داماد روح اللہ روحہ در کتاب شرعۃ التسمیہ این حدیث را
 از مؤیدات نہی از تسمیہ و تکنیہ حضرت حجت شمرده و در شرح این حدیث
 چند کلمہ عالیہ افادہ فرمودہ اما تبیین عروق عام و احوال نمودہ و دیگر
 نکات در این حدیث هست کہ سر بسته گذاشتہ این فقیر کہ از کترین خوشہ
 چینان خرم آن دو بخیر بر عیدم النظر است در تعریف روح چند فقرہ
 و چندہ در رسالہ ادب العاقلین و اخرا المجاہدین مذکور ساختہ و در کتاب
 و در کتاب ریاض المؤمنین و حدائق المتقین بقدر بسیطی دادہ تعریف روح را و السلام

علی من اتبع الهدی الحدیث الثامن عشر قال بن شاذان عاملہ اللہ

بالفضل والاحسان حدثنا عبد اللہ بن جبیلہ عن عبد اللہ بن المستنیر عن
 الفضل عن جابر بن یزید الجعفی عن عبد اللہ بن العباس قال دخلت علی رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ والحسن علی عاتقہ والحسین علی ذریعہ یلثمہما ویقبلہما
 ویقول اللہم وال من والہا وعاد من عادہا ثم قال یا بن عباس کاتی نظر

الاشهبه ابن الحسين تخضب مزدمه يدعو فلا يجاب ويستنصر فلا ينصر قلت
 ومن يعزل ذلك قال اشر امتي لا انا اللهم الله شفاعتي ثم قال يابن عباس من زاره عارفا
 بحقه كتب الله له ثواب الف حجة والف عمرة الا من زاره فقد زارني ومن زارني
 فكأنما قد زار الله وحق الزائر على الله ان لا يعذبه بالنار الا وان الاجابة تحت قببة
 والشفاء في تربته والائمة من ولد قال قلت يا رسول الله فكم الائمة بعدك قال بعد
 اسباط يعقوب ونقباء بنى اسرائيل وحواري عيسى قال قلت يا رسول الله فكم كانوا
 قال كانوا اثني عشر والائمة بعدي اثنا عشر ولهم علي بن ابي طالب وبعده سبطا
 الحسن والحسين فاذا انقضى الحسين فابنه علي فاذا انقضى علي فابنه محمد فاذا انقضى
 محمد فابنه جعفر فاذا انقضى جعفر فابنه موسى فاذا انقضى موسى فابنه علي فاذا انقضى
 علي فابنه محمد فاذا انقضى محمد فابنه علي فابنه الحسن فاذا انقضى الحسن فابنه
 الحجة قال قلت يا رسول الله اسامهم اسمع بهم قط قال هم الائمة بعدي
 وان قهروا امناء معصومون نجباء اخبار يابن عباس من اتى يوم القيمة
 عارفا بحقهم اخذت بيده فادخلته الجنة يابن عباس من انكرهم اوردوا
 احدا منهم فكأنما قد انكرني ووردني فكأنما قد انكره الله ورده يابن عباس سرف

ياخذ الناس ميمنا وشمالا فاذا كان ذلك فاتبع عليا وجزبه فاته مع الحق والحق معه
 فلا يتفرقان حتى يردا على الحوض يا بن عباس ولايتهم ولايتي وولايتي ولاية الله و
 حربهم حربي وحري حرب الله وسلمهم سلمي وسلي سلم الله ثم تلى عليه السلام
 يريدون ان يطفئوا نور الله بافواههم ويأبوا الله الا ان يتم نوره ولو كره الكافرون
يعني عبد الله برعب اسرفت كه داخل شدم بمسجد رسول خدا صلي الله
 وآله درحالي كه امام حسن بردوش شريف آنحضرت بود و امام حسين برآ
 مبارکش ميبوسيد ايشانرا مكره و ميكفت بار خدا دوست دارانكسي را
 كه دوست دارد ايشانرا و دشمن دارانكسي را كه دشمن دارد ايشانرا بعد
 گفت اي پسر عباس كويا نظر ميكنم بسياه و سفيد درهم ميخته اين فرزندان
 حسين يعني موي مباركش كه رنگين شود از خونس و دعوت كند و
 اجابتش نكند و ياري طلبد و كسي ياريش ننمايد گفتم كه مرتكب اين فعل
 شود فرمود كه اشارت من كه نرساند و عطا نمايد خداي تعالي ^{شان} انا
 شفاعت مرا بعد از ان فرمود كه اي پسر عباس هر كس زيارت كند حين
 راد رحالتي كه عارف باشد بحق او يعني او را امام مفضل الطاعة دانند

مینوسد خدای تعالی از برای او ثواب هزار حج و هزار عمره بدان و آگاه باش که هر کس
 زیارت کند گو یا خدا بر زیارت کرده و حق زیارت کنند بر خدا است که عذاب
 نکند او را با تشدد و زخم بدانکه اجابت دعا روزی بکند او است و شفای امراض
 مندرج در توبت او و توبت امامان است که از اولاد او آیند ابن عباس گفت گفتیم
 ای رسول خدا چند امام اند بعد از تو آنحضرت فرمود بعدد اسباط یعقوب و
 تقیاء بنی اسرائیل و حواریین عیسی گفت چند عدد بودند اسباط و نقیاء و حواریین
 آنحضرت فرمود دوازده بودند و امامان بعد از من دوازده اند اول ایشان علی بن
 ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و چون منقضی شود
 امامت حسین پسرا و علی و بگذرد مدت او پس پسرا و محمد و چون باختر رسد
 امر محمد پس پسرا و علی و چون بنهایت انجامد مدت امامت او پس پسرا و محمد
 و چون منقضی شود مدت امامت محمد پس پسرا و علی و چون بسر رسد مدت
 امامت او پس پسرا و حسن و بعد از انقضای مدت امامت حسن پس پسرا و
 حجت ابن عباس گفت گفتیم ای رسول خدا نامها شنیدم که هرگز نشنیده
 بودم پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که ایشان امامانند بعد از من

اگرچه مقهور شوند و امینان علم خدا و معصومانند و نجیبان و بکرزیدگانند ای
 پسر عباس هر کس بیاید در روز قیامت در حالتی که عارف باشد بحق ایشان
 من او را دست گرفته به بهشت در آورم ای پسر عباس هر کس انکار کند نماید
 ایشان را یا رد کند یکی ایشان را چنان باشد که ما انکار کرده و رد نموده و هر کس را
 انکار نماید و رد کند چنان باشد که خدا را انکار کرده و او را رد نموده ای
 پسر عباس زود باشد که مردمان بچپ و راست میل کنند هرگاه چنان
 باشد تو متابعت نمایی علی و حزب او را پس بد مرستی که علی با حق است و حق
 با علیست و از هم جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بن و وارد کرد ندای
 پسر عباس دوستی ایشان یعنی دوستی علی و یازده امام دیگر علیهم
 دوستی منست و دوستی من دوستی خداست و جنک کردن با ایشان
 جنک کردن با من و جنک کردن با من جنک کردن با خداست و آشتی
 کردن با ایشان آشتی کردن با من و آشتی کردن با من آشتی کردن با خدا
 بعد از آن پیغمبر صلی الله علیه و آله تلاوت فرمود این آیه عظیمه را که
 یریدون ان یطفئوا نور الله بافوا هم و یا الله الا ان یم نوره

ولوكره الكافرون الحديث التاسع عشر قال بن شاذان نور الله ^{مقدم}

حدثنا الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن ابي صفية ثابت دينار عن ابي
 جعفر عليه السلام قال قال الحسين بن علي بن ابي طالب علمهما السلام لاصحابه
 قبل ان قتل بليدة واحدة ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بني
 انك ستساق الى العراق وتترك في ارض يقال لها عمورا وكر بلا وانك تشهد بها و
 يستشهد معك جماعة وقد قرب ما عهد الى رسول الله صلى الله عليه وآله
 واني راحل اليه غدا فمن احب منكم الانصراف فليصرف في هذه اللية فاني
 قد اذنت له وهو مني في حل واكديما قاله تاكيدا بليغا فلم يرضوا وقالوا والله
 ما نفارقك ابدا حتى يرد موردك فلما راى ذلك قال فابشروا بالجنة فوالله
 انما نلت ما شاء الله تعالى بعد ما يجري علينا ثم يخرجنا الله واياكم حين يظهر
 قائمنا فينتقم من الظالمين وانا وانتم نشاهم في السلاسل والاضلال وانواع
 العذاب والنكال فصيل له من قائمكم يا بن رسول الله قال السابع من ولد
 ابني محمد بن علي الباقر وهو الحججة بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى
 بن جعفر بن محمد بن علي بن ابي وهو الذي يغيب مدة طويلة ثم يظهر

ملف
دا

و یلاذ الارض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً یعنی حضرت امام حسین

علیه السلام بیک شب پیش از آنکه شهید شود با اصحاب خود خطابه

کرده فرمود که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با من گفت که ای فرزندی

من زود باش که برسانند ترا بسوی عراق و فرود آورند ترا بر زمینی که آنرا

عورا و کربلا گویند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی با تو شهید

شوند و بتحقیق که نزدیک شده است آن عهده که رسول خدا صلی الله

علیه و آله با من کرده و من فردا راحل و رونده ام بنزد آنحضرت پس

هر کس از شما که بر کشتن رادوست میدارد میباید که در همین شب برگردد

که من او را از آن بر کشتن دادم و او از من مجل است و درین باب آنجناب

مبالغه و تاکید تمام نمود ایشان را بی کشتن نشدند و گفتند بخدا ^{قسم}

که ترا و اینکندایم و از تو هرگز جدا نمیشویم تا جایی که وارد میکردی مایتی

وارد کردیم آنحضرت چون حال برانموال مشاهده نمود فرمود که بشا ^{رت}

بادشمارا ببهشت بخدا قسم که بعد از آنچه بر ما جاری شود مکت ^{هم} نخواهد

کرد آنقدر که حضرت الله تعالی خواسته باشد پس پیرون خواهد

حضرت

امام
حسین

آورد حضرت الله تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قایم ما ظاهر شود پس انتقام خواهد
 کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد ایشان را در سلاسل و اغلال و گرفتار
 بانواع عذاب و نکال گفتند با آنحضرت که کیست قایم شما ای فرزند رسول خدا آنحضرت
 فرمود که فرزند هفتمین است از اولاد فرزندان من محمد بن علی که ملقب است بیاقر
 و اوجّه بن حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علیست فرزند
 من و اوست آنکسی که غایب خواهد شد مدتی دراز و بعد از آن ظاهر خواهد
 شد و پیر خواهد زمین را از عدل و داد اینجا نکه پر شده باشد از جور و ظلم
پس آنچه حضرت آخند در ترجمه حدیث دو از در هم نقل فرموده اند اندک کتاب
 خراج و چراغ را ونیدی علیه الرحمة که زیادتیها دارد آن زیادتیها اعتماد را نیشاید
 زیرا که در سند آن چند علت است که هر یکی از آن علل جدا گانه سبب زوال صحت
 است یکی آنکه واسطه میان را ونیدی و سهل بن زیاد که راوی آن حدیث است
 معلوم نیست دویم آنکه قول شیخ طوسی در باب سهل بن زیاد مختلف است
 و باقی علمای رجال سهل مذکور را مذمت بسیار کرده اند و احد بن محمد بن ^{علیه}
 بغلو و کذب او شهادت داده و از قتلش اخراج نموده سیم آنکه ابن الفضل

مجهول است چهارم آنکه سعد جلاب ضعیف است والسلام علی من اتبع الهدی

الحديث العشرون قال ابو محمد بن شاذان طيب الله مضجعه

حدثنا صفوان بن يحيى رضي الله عنه عن ابراهيم بن زياد عن ابي خزيمة الثمالي عن ابي خالد الكابلي قال دخلت على سيدي علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام فقلت يا بن رسول الله اخبرني بالذين فرض الله تعالى طاعتهم ومودتهم وواجب علي عباده الاقتداء بهم بعد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال يا كافي ان اول الامر الذين جعلهم الله عز وجل ائمة الناس وواجب عليهم طاعتهم امير المؤمنين علي بن ابي طالب ثم الحسن عني ثم الحسين ابي ثم انتهى الامر لينا وسكت فقلت له ياسيدي روى لنا عن امير المؤمنين عليه السلام ان الارض لا تخلو من حجة لله عز وجل على عباده فمن الحجّة والامام بعدك فقال ابي محمد واسمه في الصحف الاولى باقر بيقر اعلم بقرّاهو الحجّة والامام بعدي ومن بعد محمد ابنة جعفر واسمه عند اهل السما، الصادق قلت ياسيدي وكيف صار اسمه الصادق وكلّمه صادقون قال حدثني ابي عزيبه عن رسول الله صلوات الله عليهم قال اذا ولد ابني جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام

فسَمَّوه الصَّادِقَ فَإِنَّ الخَامِسَ مِنْ وَلَدِ الَّذِي اسْمُهُ جَعْفَرٌ يَدْعَى لِأَمَامَةِ اجْتِرَاءِ عَلَى اللَّهِ
 وَكَذَبًا عَلَيْهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ جَعْفَرُ الكَذَابِ الْمُفْتَرِي عَلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَالْمُدَّعِي مَا لَيْسَ لَهُ بِشَيْءٍ
 الْمُخَالَفِ لِأَبِيهِ وَالْحَاسِدِ لِأَخِيهِ وَذَلِكَ الَّذِي يَرُومُ كَشْفَ سِرِّ اللَّهِ عِزِّ وَجَلِّ عِنْدَ غَيْبِهِ
 وَوَلَّى اللَّهُ ثَمَّ بَكِيَّ عَلِيَّ بْنِ الْحَكِيمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَأَنَّ شِدَّةً يَدَانَهُ قَالِي كَانِي جَعْفَرُ الكَذَابِ
 وَقَدْ جَلَّ طَاعِيَةٌ زَمَانُهُ عَلَى تَفْتِيثِ أَمْرِ وَلِيِّ اللَّهِ وَالْمَغِيبِ فِي حِفْظِ اللَّهِ وَالتَّوَكُّلِ بِمَجْرَمِ أَبِيهِ
 جَهْلًا مِنْهُ بِرَبَّنْتِهِ وَحِرْصًا عَلَى قَتْلِهِ أَنْ ظَفَرَ بِهِ وَطَمَعًا فِي مِيرَاثِ أَخِيهِ حَتَّى تَأْخُذَ
 بِغَيْرِ حَقِّ فَقَالَ أَبُو خَالِدٍ فَقُلْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَإِنْ ذَلِكَ لَكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ أَيُّ وَبَنِي
 أَنْ ذَلِكَ لِمَكْتُوبٍ عِنْدَنَا فِي الصَّحِيفَةِ الَّتِي فِيهَا ذَكَرَ الْحَسَنُ الَّتِي تَجْرِي عَلَيْنَا بَعْدَ
 رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ أَبُو خَالِدٍ فَقُلْتُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ تَمَّ يَكُونُ
 مَا ذَا قَالَ تَمَّتْ الغَيْبَةُ بِوَلِيِّ اللَّهِ الثَّانِي عَشَرَ مِنْ أَوْصِيَاءِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَالْأُمَّةُ بَعْدَ يَا أَبَا خَالِدَاتٍ أَهْلَ زَمَانِ غَيْبَتِهِ الْقَائِلِينَ بِأَمَامَتِهِ وَالْمُنْتَظَرِينَ
 يُظْهِرُونَ أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اعْطَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ
 وَالْإِفْهَامِ وَالْمَعْرِفَةِ مَا صَارَتْ بِهِ الغَيْبَةُ بِمَنْزِلَةِ الْمَشَاهِدَةِ وَجَعَلَهُمْ فِي ذَلِكَ
 الزَّمَانِ غُزْرَةَ الْمُجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالسِّيَافِ

اولئك المخلصون حقاً وشيعتنا صدقاً والدعاة الاديين الله عز وجل سراً
 وجهراً وقال عليه السلام انظروا الفرج من افضل الفرج **يعني ابو طالب الكلي**
تفت
 بمجلس سيد خود علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام داخل
 شدم وكفتم اي فرزند رسول خدا خبر ده مرا از انكساني كه خداي تعالى
 فرض كرد اينه اطاعت و موّدت ايشان را و واجب کرده بر بندگان خود
 اقتدا كردن را با ايشان بعد از رسول خدا صلي الله عليه وآله انحضرت فرمود
 كه اي كايي بدرستي كه اولي الامر و انكساني كه خداي عزّ وجل ايشان را اما
 مردمان كرد ايند و واجب ساخت بر مردمان اطاعت و فرمان برداري
 ايشان را امير المؤمنين علي بن ابي طالب است و بعد از ان حضرت عم من
 حسن بعد از ان پدر من حسين بعد از ان منتهي شده است مرا مات
 بما اين گفت و خاموش شد پس كفتم اي سيد من روايت کرده اند
 از براي ما از حضرت امير المؤمنين عليه السلام كه انحضرت فرمود
 است كه زمين خالي نماند از حجّتي كه خداي را باشد بر بندگانش پس
 كيست حجّت و امام بعد از تو انحضرت فرمود كه پسر من محمد كه نامش

در صحف اولی با قر است خواهد شکافت علم را شکافتنی او حجت و امام^{ست}
 بعد از من و بعد از محمد پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان صادق است
 کفتم ای سید من چگونه است که نام او صادق است و حال آنکه
 کل شما صادقانید فرمود که حدیث کرد از برای من پدرم یعنی امام حسین
 و او از پدرش علیهما السلام که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون
 فرزندم جعفر بن محمد علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام
 متولد گردد او را صادق نام کنید که پچمین از فرزندان او که نامش جعفر
 باشد دعوی امامت خواهد کرد از روی دلیری کردن بخدا و دروغ
 بتی بر ویسپس و رانزد حضرت حق تعالی نام جعفر گذاشت که افترا ز^{ند}
 است بر خدا جل جلاله و دعوی کنند خیر نیست که اهل آن خیر نیست
 و مخالف است با پدر و حسود است نسبت برادر و طلب خوا^{هد}
 کرد ظاهر ساختن سر خدا را نزد غایب بودن وی خدا نگاه امام
 علیه السلام سخت کریمیت و بعد از آن فرمود کویا پیغمبر جعفر^{گذا}
 را که بر آن داشته است طاعیه و از حد در گذرند زمانش را

بتفتیش و تفحص نمودن امر وی خدا و پنهان شد در حفظ خدا و موکل
 کرد ایندن مجرم پدیر وی خدا از روی چهل که او راست بر تبه وی خدا
 و حرجی که دارد بقتل وی خدا اگر ظفر یا بد برو و طبعی که دارد بمیراث بر
 تا بگرد آن میراث را بغیر حق ابو خالد گفت کفتم ای فرزند رسول خدا
 این امور واقع شد نیست آنحضرت فرمود بی واقع شد نیست ^{دکوان} بیرون
 سو کند بد رستی که این امور نوشته شده است نزد مادر نامه که
 در آن نامه ذکر مختصی است که جاری میشود بر ما بعد از رسول
 خدا صلی الله علیه و آله ابو خالد گفت کفتم ای فرزند رسول خدا
 بعد از آن چه واقع خواهد شد آنحضرت فرمود که بعد از آن پنهان
 بودن امتداد خواهد یافت بوی خدا که دوازدهمین است از اوصیای
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و دوازدهمین است از امامانی که بعد
 از رسول خدا آید ای ابو خالد بد رستی که اهل زمان غایب بودن او
 آنها از اهل آن زمان که قایل باشند بامامت او و منتظر باشند
 ظهور او را فاضل تر و بهتر خواهند بود از اهل هر زمانی از جهت

آنکه خدای تعالی عطا کرده است بایشان از عقول و افهام و معرفت چیزی که آن پنهان بودن کردید است نزد ایشان بمنزله حاضر بودن و مشاهد کردن و کرده اینک است خدای تعالی ایشان را در آن زمان بمنزله جها دکنندگان بشمشیر در پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله ایشان حقا و صدقا که مخلصان و شیعیان مایند و داعیانند بدین خدای عز و جل سراً و جهراً و حضرت امام علیه السلام دیگر فرمود که انتظار فرج کشیدن از فاضلترین فرج است امید که حضرت حق تعالی درین انتظار کشیدن اجر عظیم کرامت فرماید جمیع شیعیان

را و السلام علی من اتبع الهدی **الحديث الحارثي والعشرون**
قال شيخ الفقيه عماد الدين ابو جعفر بن ابويه رحمه الله عليه

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عرابه عن بسطام بن مرقه عن عمرو بن ثابت قال قال علي بن الحسين سيد العابدين من ثبت على موالاتنا في غيبة قائمنا اعطاه الله عز وجل اجر الف شهيد مثل شهداء بدر واحد **يعني** حضرت

150
امام زين العابدين عليه السلام فرمود كه هر كه ثابت باشد بر دوستي ما در زمان
غايب بودن قايم ما عطا ميكد حضرت الله تعالى فرزد و اجر هزار شهيد مثل

شهيدان بدر واحد و السلام على من اتبع الهدى الحديث الثاني والعشرون

قال الشيخ المذكور عليه رحمة الله الملك الغفور في كتاب المنزوي

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسن بن الصفا عن

احمد بن ابي عبد الله البرقي عن ابيه عن ابن المغيرة عن الفضل بن صالح عن جابر

عن ابي جعفر الباقر عليه السلام انه قال ياتي على الناس زمان يغيب عنهم امامهم ^{قطو}

لثلاثين على امرنا في ذلك الزمان ان ادنى ما يكون لهم من الثواب ان يادبهم

الباري جل جلاله فيقول عبادي واما لي امنتم بسري وصدقتم بغيبي فابشروا

بجس الثواب متى فانتهم عبادي واما لي حقاً منكم اتقبل وعنكم اعفو ولكم

اغفر وبكم استق عبادي الغيب وادفع عنهم البلاء لولاكم لانزلت عليهم

عذابي قال جابر فقلت يا بن رسول الله فا افضل ما يستعمله المؤمن في ذلك

الزمان قال حفظ اللسان و لزوم البيت **يعني** جابر جعفي فقلت له حضرت اما

محمد باقر عليه السلام فرمود كه زما ني مرد ما نرايش رايد كه امام ايشان از شما

غایب کرد پس خوشحال آنجاعتی که در آن زمان بر امر ما ثابت باشند یعنی با ما
 ما قایل باشند بد رستی که کمترین چیزی که باشد ایشانرا از ثواب آشت که
 حضرت باری تعالی نداد کند ایشانرا و گوید که ای غلامان و کینزان من کروید
 بسته من و تصدیق نمودید غیب مرا پس بشمارت باد شما را بیکوی ثواب از من
 پس شما غلامان و کینزان منید حقا از شما ای پذیرم حسنات و مبرات و غیرت
 را و از شما عفو میکنم سیئات را و شمارای آمرزم و بسبب و برکت وجود شما را
 باران بدیگر بندگان میفرستم و بسبب وجود شما بلا را از ایشان دفع میکنم و اگر
 شما نمیبودید عذاب با ایشان میفرستادم جابر کت که کفتم ای فرزند رسول
 خدا چه چیز است بهتر و فاضلتر آنچه در آن زمان مؤمنانرا بفرستد و در کج
 فرود که نگاه داشتی زبان و لزوم در خانه یعنی ساکن بودن در کج کاشانه

الحديث الثالث والعشرون قال ابو محمد بن شاذان اسكن الله في اهل دار الجحيم

حدثنا علي بن الحكم رضي الله عنه عن سيف بن عميرة عن علقمة بن محرز الحفري
 عن الصادق عليه السلام قال الائمة اثنا عشر قلت يا بن رسول الله نسهم
 لي فذاك ابي واخي قال من الماضين علي بن ابي طالب والحسن والحسين وعلي

۱۵۲
علی بن الحسین و محمد بن علی ثمرنا قلت من بعدک یا بن رسول الله فقال لای و صیت
الی ولدی موسی و هو الایام بعدی قلت فمن بعد موسی قال علی ابنه ید عا
بالرضاید فن فی رض الغریبه من خراسان ثم من بعد علی ابنه محمد و بعد محمد
علی ابنه و بعد علی الحسن ابنه و بعد الحسن المهدي ابنه واته اذ اخرج یجمع علیه
ثلثمائة و ثلث عشر رجلا عدد رجال بدر و اذ کان وقت خروجہ یکون له
سيف مغرور خرج من عنک فناداه قمر یا ول الله اقل اعداء الله یعنی علقمه
بن محمد روایت کرد از حضرت امام جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود
که امامان دوازده اند کتم ای فرزند رسول خدا نام کن ایشان را از برای من
یعنی بنام ایشان را ذکر کن که پدر و مادر من فدای تو باد آنحضرت فرمود از
گذشتگان علی بن ایطالب است و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد
بن علی و بعد از آن من کتم کیست بعد از تو ای فرزند رسول خدا فرمود
که من وصیت کردم بفرزندم موسی و او امام است بعد از من کتم کیست
امام بعد از موسی فرمود که پسرش علی که او را رضا گویند دفن کرده خوا
شد در زمین غربت از خراسان بعد از آن پسر او محمد بعد از وی پسر او علی

بعد از و پس از و حسن بعد از آن پسر او مهدی و او چون خروج نماید جمع شوند نزد
 او سیصد و سیزده تن بعد مردان بدر و چون زمان خروجش باشد و را
 شمشیر لیسیت در غلاف از غلاف پیرون آید پس ندا کند او را که ای ولی خدا
 برخیز و بکش دشمنان خدا را مترجم گوید تعجب دارم که سیف بن عمیر که
 این طور حدیثی نقل کند چون تواند بود که واقفی باشد از امثال این احادیث
 که او نقل کرده صفای عقیده اش ظاهر میگردد و السلام علی من اتبع الهدی

الحديث الرابع والعشرون قال بن ابی یوسف حرمة الله علی من یكفر بالدين

حدثنا أحمد بن زیاد الحمذاني رحمه الله تعالى قال قاله حدثنا علي بن ابرهيم بن شام
 عن ابيه عن علي بن سعيد عن الحسين بن خالد قال قال علي بن موسى الرضا
 عليه السلام لا دين لمن لا ورع له ولا ايمان لمن لا نقيته له وان اكرمكم عند الله
 اعلمكم بالنقيته ف قيل له يا بن رسول الله الى متى قال الى يوم الوقت المعلوم و
 هو يوم خروج قائمنا فمن ترك النقيته قبل خروج قائمنا فليس منا ف قيل له
 يا بن رسول الله ومن القايم منكم اهل البيت قال الرابع من ولدي ابراهيم
 الامام يطهر الله عز وجل به الارض من كل جور ويقدر سهام من كل ظلم وهو

معبد

۱۵۴
الذی یشک الناس فی ولادته وهو صاحب الغیبه قبل خروجه فاذا خرج اشرفت
الارض بنوره ووضع میزان العدل یزن الناس فلا یظلم احد احدًا وهو
الذی یطوی له الارض ولا یكون له ظل وهو الذی ینادی مناد من السماء
یسعیه جمیع اهل الارض بالدعاء الیه الا ان حجته الله قد ظهر عند بیت الله
فاتبعوه فان الحق معه وفيه وهو قول الله عز وجل انزلنا علیهم من
السماء فضلت اعناقهم لها خاضعين **یعنی** حسین بن خالد کتبت که حضرت
امام رضا علیه السلام فرمود که دین نیست آنکسی که او را ورع نیست
وایمان نیست کسی که او را تقیه نیست و بدست کسی که کرامی ترین شما آنکس است
که بهتر بتقیه عمل کند گفتند با آنحضرت که ای فرزند رسول خدا تقیه تا
کی باید کرد فرمود که الی یوم الوقت المعلوم و آنروز خروج قائم ماست
پس هرکس که ترک تقیه کند پیش از خروج قائم ما نیست آنکس از ما
گفتند ای فرزند رسول خدا کیست قائم از شما اهل البیت فرمود که ^{میدان} چنانچه
از فرزندان من پرسیدند اما پاك میگرداند خدای تعالی با وزمین را
از جور یعنی او را امداد مینماید تا زمین را از ستم پاك کند و پاكین میسازد

خدای تعالی با وزمین را از همه ظلمی و اوست آنکسی که شك کتدمردمان در و بلاد
 او و او صاحب غایب بودن است پیش از خر و جش پس چون خر و ج کند رو^{شن}
 شود زمین بنور او و میزان عدل در میان مردم گذاشته شود و ظلم نکند
 کسی بر کسی و اوست آنکسی که زمین نور دیدن شود از برای او و او راسایه
 نباشد و اوست آنکسی که منادی ندا کند از آسمان بخواندن مردمان بمتابعت
 او چنانکه اهل مشرق و مغرب همه بشنوند و آمنادی گوید که بدانید و آگاه^{باشید} تا
 که حجّت خدا ظاهر شد نزد خانه خدا باید که تابع شوید او را بدستی که حق
 با اوست و در وست و ایشان باین معنیست کلام خدای عز و جل که میفرماید
 از نشا نزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعين والسلام

علی من اتبع الهدی **الحديث الخامس والعشرون قال الشيخ الصدوق**

عروة السلام ابو جعفر باقر **رضوان الله علیه** **رضوان الله علیه** **رضوان الله علیه** **رضوان الله علیه**
 زیاد بن جعفر الهمدانی رضی الله عنه

قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن صالح بن السندي عن يونس
 بن عبد الرحمن قال دخلت على موسى بن جعفر عليهما السلام فقلت له يا بن
 رسول الله انت القايم بالحق فقال انا القايم بالحق لكن القايم الذي يطهر

۱۹۴
الارض من اعداء الله عز وجل وميلاها عدلاً كما مدت جوراً وظلماً هو الخامس من ودي
له غيبة يطول امدها خوفاً على نفسه يرتد فيها قوم وثبت فيها اخرون ثم قال عليه
السلام طوي لسبعتنا المتسيكين مجبلتنا في غيبة قائمنا الثابتين على موالانا
والبراءة من اعدائنا اولئك منا ونحن منهم قد رضوا بنا ائمة ورضينا بهم
شيعه فطوي لهم ثم طوي لهم والله انهم معنا في درجاتنا يوم القيمة
يونس بن سعيد الرضائي كفت كه داخل شد بمجلس حضرت امام موسى بن جعفر
عليهما ليس كتم كه اي فرزند رسول خدا توي قايم و بياي دارند امرامت
بحق فرمود كه من قايم بحق ليكن ان قايم كه ياك خواهد كرد زمين را از دشمنان
خداي عز وجل و پر خواهد كرد زمين را از عدل همچنانكه پر شده باشد از
جور و ظلم او پنجم است از اولاد من مرا و راست غايب بودي كه دراز
شود مدت آن از روي ترس داشتی بر خود مرتد شوند دران غايب بود
قوي و ثابت باشند بر دين و مذهب حق ديگران بعد از ان حضرت فرمود
كه خوش باد مرثيعيان را كه چنگ زنند اند بكنند متابعت مادر زمان
غايب بوده قايم ما انانكه ثابت اند بر موالاة و دوستي ما و بر پيروي ارد
شما

ما ایشان از ما میدو و ما از ایشان بحقیق که ایشان را خشن اند با در حال امام بودن
و راضی شده ایم ما با ایشان در حال شیعه بودن پس خوش باد ایشان را و دیگر با آن
خوش باد ایشان را قسم بخدا که ایشان با ما میند در درجات ما در روز قیامت

والسلام علی من اتبع الهدی الحديث السادس والعشرون قال الشيخ
الصدوق عماد الدین ابو جعفر بن ابی حمزة الله علیه

حدثنا محمد بن احمد الشیبانی عن محمد بن ابي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الا
عزب العظیم بن عبد الله الحسنی قال قلت لمحمد بن علی بن موسی علیه السلام
انني لارجو ان تكون القائم من اهل بيت محمد صلى الله عليه وآله الذي يملا
الارض عدلاً وقسطاً كما ملئت جوراً وظلماً فقال عليه السلام يا ابا القاسم
ما منّا الاقائم بامر الله عزوجل وها د الى دين الله تعالى لكن القائم الذي يطهر
الله تبارك وتعالى به الارض من اهل الكفر والجور ويملاها عدلاً و
قسطاً هو الذي تحفي على الناس ولادته ويعيب عنهم شخصه ويحرم عليهم
تسميته وهو سمي رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته الذي تطوى
له الارض ويندل له كل صعب يجتمع اليه من اصحابه عدّة اهل بدر

بنا

ثلثائة وثلاثة عشر رجلا من اقامى الارض قول الله عز وجل انما تكونوايات بكرة الله
جميعا ان الله على كل شىء قدير فاذا اجتمعت له هذه العقّة ظهر امره فاذا اكل
له العقل وهو عشر الاف رجل خرج باذن الله عز وجل فلا يزال يقتل اعداء
حتى يرضى الله عز وجل قال عبد العظيم فقلت يا سيدي وكيف يعلم ان الله
تعالى قدرنى قال يلقى في قلبه الرحمة فاذا دخل المدينة اخرج اللات والعوي
فاخرقهما عبد العظيم بن عبد الله الحسنى سلام الله عليه كفت كفت
بحضرت امام محمد تقى عليه السلام كه مزاييد وارم كه تو باشى قايم از اهل بيت
محمد آنكه پر ميگرداند زمين را از عدل و داد آنچه آنكه پر شد از جور و ظلم
انحضرت فرمود كه همه ما قايم با مر خدا و هادي بدين خدايم وليكن القايم
كه پاك ميسازد خداى تعالى بسبب قايم كرد اين دن او زمين را از اهل كفر
و انكار او پر ميگرداند زمين را از عدل و داد او آنكسى است كه محيي و مومنان ^{شديد}
شد بر مردمان و لادت او و غايب خواهد شد بر مردمان شخص او و
حرام خواهد بود بر مردمان نام بردن او و او هنام و هم كنىت پيغمبر است
اوست كه زمين در هم نور دين ميشود از براي او و نرم و آسان ميگرد

از برای او هر دشواری جمع میکردند نزد او از اصحاب بشماره اهل بدد سیصد و
 سیزده کس از دورترین زمین و اینست معنی قول حضرت الله تعالی که میفرماید
 اینها تگونی آیات بکم الله جمیعا از الله علی کل شیء قدیر پس چون جمع شوند
 نزد او این عدد ظاهر میگردد اما او چون کامل شود از برای او عقد
 و آن ده هزار مرد است خروج کند باذن حضرت الله تعالی و بکشد ^{شما}
 خدا را تا آنکه راضی شود خدای تعالی عبد العظیم سلام الله علیه گفت
 که کفتم ای سید من چون خواهد دانست که خدای راضی شده است
 امام فرمود که انداخته میشود در دل او رحم یعنی خدای تعالی رحم
 بدش خواهد انداخت نسبت باجماعت که دیگر از ایشان نکشد دیگر
 امام علیه السلام فرمود که چون بمدینه داخل خواهد شد لات
 و عزی را پیرون خواهد آورد و خواهد سوخت مراد از لات
 و عزی ابی بکر است و عمر لعنت الله علیهما و السلام علی من اتبع الهدی

الحدیث السبع والعشرون مارواه ابو محمد بن شاذان عن سهل
 بن یزید عن عبد العظیم المشار الیه سلام الله علیه

قال دخلت على سيدي علي بن محمد عليهما السلام فلما بصرتي قال لي مرحبا بك
 يا ابا القاسم انت ولينا حقا فقلت له يا بن رسول الله اني اريد ان اعرض عليك
 ديني فان كان مرضيا ثبت عليه حتى انفي الله عز وجل فقال هات يا ابا القاسم
 فقلت اني اقول ان الله تبارك وتعالى واحد ليس كمثل شئ خارج عن
 الحدين حد الابطال وحد التشبيه وانه ليس بجسم ولا صورة و
 لا عرض ولا جوهر بل هو مجسم الاجسام ومصور الصور وخالق الال
 اعراض والجواهر ورب كل شئ ومالكة وجاعله ومحدثه وان محمد عبده
 ورسوله خاتم النبيين فلا نبى بعدك الى يوم القيمة واقول ان الامام والخليفة
 وولي الامر بعد امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام ثم بعد
 ولد الحسن والحسين ثم علي بن الحسين ثم محمد بن علي الباقر ثم جعفر
 بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم ماتت الاموي
 فقال عليه السلام ومن بعدى الحسن ابني فكيف للناس بالخلف فربك
 قال فقلت وكيف ذلك يا مولاي قال لانه لا يرى شخصه ولا يجل ذكره
 باسمه حتى يخرج فيملا الارض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما قال

فقلت اقهرت واقول ان وليهم ولي الله وعددهم عدد والله وطاعتهم طاعة
 الله ومعصيتهم معصية الله واقول ان المعراج حق والمسائلة في القبر حق
 وان الجنة حق والنار حق والصراف حق والميزان حق وان الساعة آتية
 لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور واقول ان الفرائض الواجبة
 بعد المولايه الصلوة والزكوة والصوم والحج والجهاد والامر بالمعروف
 والنهي عن المنكر فقال علي بن محمد عليهما السلام يا ابا القاسم هذا والله دين
 الله الذي ارتضاه لعباده فاثبت عليه ثبتك الله بالقول الثابت
 في حياة الدنيا وفي الآخرة **يعني امام زادة و ابي التعميم عبد العظيم بن عبد الله**
 حني كفت كه در آمدم بمجلس حضرت امام علي نقى عليه السلام چون
 نظر مبارك آنحضرت بر من افتاد فرمود كه مر جابك يا ابا القاسم حقا
 كه دوست مايي كفتم يا بن رسول الله اراده دانم كه بتعرض كنم ^{ملا}
 دين خود را كه مر في و پسنديد تو باشد بران ثابت باشم تا آنكه ملاقات
 كنم بخداي خود آنحضرت فرمود كه بيا رانجه داري يا ابا القاسم كفتم كه
 ميگويم كه خداي تبارك و تعالي يكيست و او را مثل و مانند نيست و ما

از دو حد است که آن دو حد یکی حد ابطال است و دیگری حد تشبیه و او
سبحانه و تعالی جسم نیست و صورت نیست و عرض نیست و جوهر نیست
بلکه او جل جلاله جسم دهند جسمها و صورت بخشند صورتهای او ^{ند}
اعراض و جواهر است و پروردگار هر چیزی و مالک و عل و محدث ^{است} انجزا
و میگویم که محمد صلی الله علیه و آله بند و رسول اوست و خاتم النبیین
است و نیست پیغمبری بعد از او تا بر روز قیامت و میگویم که شریعت او
مهر کنند شریعتهاست و شریعتی نیست بعد از آن شریعت تا بر روز
قیامت و میگویم که ^{امام و} خلیفه و ولی امر بعد از و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب
است و بعد از او فرزند او حسن بعد از و حسین پس علی بن الحسین
انگاه محمد بن علی پس جعفر بن محمد پس موسی بن جعفر پس علی بن موسی
پس محمد بن علی پس تو ^{امام و} مولای من پس امام علیه السلام فرمود که بعد
من امام و خلیفه و ولی امر فرزند من حسن است پس مردمان را چگونه است
عقید در بان خلف بعد از و گفتیم بر چه وجه است آن ای مولای من فرمود
که آنان جهت که نه پند شخص او را و طلال نباشد بر زبان آوردن نام

او ناله کند و برگرداند زمین را از عدل و داد آنچه آنکه پر شده باشد از جور و ظلم
 العظیم سلام الله علیه گفت پس گفتنم اقرار کردم یعنی امامت حضرت امام حسن
 و خلف نیز قابل شدم و میگویم که دوست این امامان دوست خداست و ^{شهر}
 ایشان دشمن خداست و طاعت ایشان یعنی فرمان برداری نمودن ایشان را
 اطاعت و فرمان برداری خداست و معصیت ایشان یعنی نافرمانی نمودن
 ایشان را معصیت و نافرمانی نمودن خداست و میگویم که معراج حق است و
 پرستش در قبر حق است و بهشت حق است و دوزخ حق است و صراط حق و
 میزان حق است و قیامت حق است و آینده است و شکی در آن نیست و خدای
 و خدای تعالی بر خواهد آید نیکت هر کسی را که در قبرهاست و میگویم که فرایض ^{جبه}
 بعد از ولایت و دوستی خدا و رسول و ائمه نماز است و زکوة و روزه و حج و جهاد
 و امر معروف و نهي از منکر پس امام علیه السلام فرمود که ای ابو الفاسم بخدا
 قسم که این دین و اعتقاد که تو داری و عرض کردی دین خداست آن دینی
 که پسندیده است آنرا از برای بندگان خود پس ثابت باش بر آن که ^ی خدا
 تعالی ثابت بدارد ترا بقول ثابت در حیات دنیا و آخرت ایندیش را

نیز شرحیست طولانی کرد بر اجل ناخیری باشد و حضرت الله تعالی یاری نماید

کتابی منبسوط در شرح این حدیث نوشته شود انشاء الله تعالی والسلام

علی من ابْنِ مُحَمَّدٍ قال ابو محمد بن شاذان

علیه الرحمة والغفران حدیثنا محمد بن عبد الجبار رضی الله عنه قال

قلت لسیدی الحسن بن علی علیهما السلام یا بن رسول الله جعلنی الله

فداک احب ان اعلم من الامام و حجته الله علی عباده من بعدک قال علیه

السلام ان الامام و الحجته بعدی ابی سیدی رسول الله و کینه صلی الله

علیه و اله الذی هو خاتم حجج الله و اخر خلفائه فقلت من هو یا بن رسول الله

قال من ابنه ابن قیصر ملک الروم الا انه سیولد فی غیب عن الناس

غیبه طویله ثم یتظهر و یقتل الدجال فی بلاد الارض قسطاً و عدلاً

کاملت جوراً و ظلماً فلا یجئ لاحد ان یتسمیه او یتکبیه باسمه و کینه

قبل خروجه صلوات الله علیه محمد بن عبد الجبار کفت کفتم

بجوابه و مولای خود حسن بن علی علیهما السلام که ای فرزند رسول

خدای فدای تو کرد اند حضرت الله تعالی مراد دست میدارم که بداند

که امام و حجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست آنحضرت فرمود که امام و حجت بعد از
 من پسر منست که همام و هم کینت رسول خداست صلی الله علیه و آله آنکه او خانم حنیفا^ی
 خداست و آخرین خلفای اوست گفتیم از کیست او یعنی آن امام که پسر منست از که بوجود
 خواهد آمد فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه روم بدان و آگاه باش که زود باشد
 که او متولد گردد پس غایب شود از مردمان غایب شدنی در آن بعد از آن ظاهر
 شود و بکشد دجال را پس بر کند زمین را از عدل و داد و آنچه نکه پر شدن باشد
 از جور و ظلم و حلال نیست احدی را که پیش از خروج او او را بکینت ذکر کند
 صلوات خدا باد بر او که تعجب دارم که صاحب کتاب کشف الغمّه شیخ
 فاضل عادل علی بن عیسی اردبیلی علیه الرحمه میگوید من العجب ان الشیخ الطبرسی و الشیخ
 المفید رحمهما الله تعالی قال لا يجوز ذکر اسمها ولا کینته ثم يقولون اسمها اسم الیّی و
 کینته کینته و هما یضآن انهما لم یندکرا اسمها ولا کینته یعنی از عجب است
 که شیخ طبرسی و شیخ مفید رحمهما الله تعالی گفتند که جایز نیست ذکر و
 اسم و کینت صاحب الزمان بعد از آن میگویند که اسم او اسم منست
 و کینت او کینت آنحضرت است و ایشان گمان میبرند که ذکر اسم و کینت

آنحضرت نموده اند انتهی سخت عجب است که این مرد دانشمند با حال دورماندیشی
ازین معنی غافل شده که اشاره با اسم و کنیت نمودن جلاست و تلفظ با اسم و کنیت
نمودن جدا و حال آنکه چندین حدیث است که آن احادیث مشتملند بر نمیی از
تسمیه و تکبیه مثل حدیث بیست و ششم از احادیث این اربعین و در همان ^{حدیث} آنجا
مثل حدیث مزبور مذکور است که حضرت خاتم الاوصیا همانم و هم کنیت است
بارسول الله صلوات الله علیه وآله و علی جمیع الانبیا و السّلم علی من اتبع الهدی
که حدیث والدّه ماجد حضرت صاحب الامر علیه السّلم
چون طولی دارد بجهت اختصار درین مقام ترجمه آن اقتضای نماید فضل
بر نشان آن و ابن بابویه و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و شیخ طرابلسی و بسیا
کسی غیر ایشان از علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین در کتابهای خود
روایت کرده اند عبارات مختلفه و معایز متفقّه اما شیخ طوسی علیه الرحمه
برینوجه نقل نموده بسند خود از بشر بن سلیمان نخاس که از نسل ای
ایوب انصاری و از موالیان حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری
علیهمما السّلام و همسایه ایشان بود و در سرّ من رای که الحال بسامره

۶۶
۲
والاوصیا

مشهور است بشهر مذکور گفت کافور خادم بنزد من آمد و گفت مولای ما
حضرت ابوالحسن علی بن محمد علیهما السلام ترا بنزد خود میخواهند پس رفتم
بنزد آنحضرت و چون نشستم آنحضرت فرمود که ای بشر تو از اولاد انصاری
و این موالات و دوستی ما مدام در میان بود و بعیرات میدزد خلف شما از
سلف شما این دوستی و محبت را و شما ثقات و معتقدان ما اهل بیتید و من
پسند کننده و بنزد کوار کننده ام ترا بفضیلتی که بان پیشی گیری بر شیعه
در پیروی کردن بان فضیلت بسری و رازی مطلع میکردم ترا و میفرستم
ترا بخیریدن کینزی پس نوشت آنحضرت نامه لطیفی بخط روی و زبان
روی و مهربان نزد بانگشتر خود در بنیام عبارتی در حدیث
واقع است که طاهرا حضرت آخذ درین مقام و جای دیگر در ترجمه
همین حدیث در معنی بخط روی و لغه رومی و میهنه نوشته اند که بخط فرکی
و لغه فرنگی و این سخت عجب است که جناب فضیلت مآب هنوز
فرنگی و روی را از هم فرق نکرده اند اما قزوین و دیلمان را که از حضرت
آخذ پر دور نیست چون از هم نشناخته اند فرنگ و روم را که از ایشان

بسیار و راست اگر از هم فرقی نکرده باشند جای تعجب نخواهد بود انفضه
 شیخ طوسی علیه الرحمه روایت کرده که حضرت امام علیه السلام ^{رحمه} دینار
 نرزدیرون آورد که در آن دینار چاه دولت و پست دینار بود
 و فرمود که بکیر این دولت و پست متفال طلا را و توجه نما و باین نرزدی بگرد
 و در معبر فرات حاضر شو که در چاشته کاه زور پی چند خواهد رسید که اسیران در آن
 باشند و عمرو بن یزید نخاس را انحصار کن و طوایف خریداران از وکلای قایدان
 بنی عباس و اندکی از جوانان عرب را خواهی یافت که بخرداری پیش آیند و منظر
 باش نا آنکه آنم نخاس را ده نماید که کنیزی را که صفتش چنین و چنین باشد
 و دو جامه صیر محکم بافته در بر او باشد بر خریداران عرض کند و رایج شود که
 کسی دست بر و کند اراد و بشنوی که در پیش پرده بزبان روی خیزی میکوید پس بدانکه
 میکوید و اهتک ستره پس یکی از خریداران گوید که من سبب عقی که این اسیر دارم
 او را بسبب دینار میخرم و آن اسیر بزبان عربی گوید بر مال خود بترس که اگر بزنی
 سلیمان پیغی ظاهر کردی و خوشبخت او خود را بنامی که مراد مراباب خریداری تو
 رغبتی مرو خواهد داد و نخاس گوید این جیله چیست بغیر از فروختن

چاره نیست و آن کینه گوید شناب منمائی که خرید اری مقرر شده می رسد
 پس در آن زمان با عمر و بن یزید برده فروش بگویی که با من مکتوب است لطیف
 که یکی از اشراف بزبان رومی و خط رومی نوشته و در آن مکتوب وصف
 کرم و سخای خود نموده و این مکتوب را با و بنام نادرا خلاق و اوصاف صاحب
 مکتوب ناممل نماید اگر چه خرید اری او مایل شود من و یکم در خریدن بشتر میگوید
 که امتثال فرمان نمودم و آنچه آنحضرت فرموده بود همه ظاهر کردید چون
 آن کینه مکتوب امام را دید سخت گریست و گفت بعمر و بن یزید که مرا ^{حسباً} ایضاً
 این نامه بفروشید و قسمهای مغلظه بزبان آورد که اگر مرا صاحب این
 مکتوب بفروشید خود را بشتر بشتر گفت که سخت گیری در بها کردم تا بزبان
 مبلغی که امام علیه السلام داده بود بها فریافت و زهر داده کینه را بمنزل
 آورد و او شکفته و خندان بود و هر زمان مکتوب را از جیب پیرون
 می آورد و بی بوسید و بر چشم میکشید و بر روی خود میمالید پس از
 روی تعجب گفتم میبوسی مکتوبی را که صاحبش را نمیشناسی گفت ای نانو^ن
 فرومانده ضعیف معرفت که محل و مکان اولاد پیغمبر از آن شناخته گوشه بن

درودل مرقاع سازان از فکر اغیار ناترا آگاه سازم منمیلی که دختر شیوعای
 پسر قیصرم که پادشاه روم است و مادرم از نسل حواریین است و نسبش منتهی
 میشود بشمعوز الصفا ی وصی عیسی جدم قیصر خواست که مرا پسر برادر خود
 بزنی بدهد و من در سن سیزده سالگی بودم پس در قصر خود فراهم آورد
 سیصد تن را از نسل حواریین و از قسیسان و رهبانان و از صاحبان
 عظمت و شوکت هفتصد مرد را و از امیران لشکر و قایدان عسکر و نقیبا
 سپاه و پادشاهان عشایر چهار کس را و تخت مرصعی که مکلل با انواع
 جواهر بود در صحن قصر حاضر ساختند و بر فراز چهل پایه آنرا نصب
 کردند و چون برادر زاده قیصر بر آن تخت برآمد و برد و برش صلیبها
 جید شد و اساقفه ایستادند و اسفا را بخیل را کشودند بیکبار صلیبها
 ساقط کردند و پایهای تخت از هم بدر رفت و تخت از هم فرو ریخت
 و برادر زاده قیصر بر زمین افتاد و رنگ اسافه متغیر گردید و
 فرایص ایشان بلمر زید پس مهتر و سرور ایشان بجدم گفت ای
 ملک از ما در کنان و ما را معذور دار که این نامبارکیها دلالت

بر زوال دولت دین مسیحی و مذهب ملکائی در آمد جدّم این امور را بفال بدگرفت
 و فرمود که ستونها و پایهای تخت را برپا کنند و صلیبها را بردارند و برادر
 زاده دیگرش را بیارند و مرا بعقد نکاح او در آورند و چون بفرمان خوا^{شد}
 علی نمایند باز آن حادثه روی نمود و مردم بر آنکند^ه شدند و جدّم غمناک
 برخواست و پردها را او بختد و من در آنشب مسیح و شمعون و چند
 یه تن از حواریین را در خواب دیدم که در قصر جدّم فراهم آمدند و بیری
 از نور نصب کردند که بر آسمان فخر و نازش داشت از روی بلندی
 و ارتفاع در موضعی که تخت جدّم را در آن موضع نصب کرده بودند و
 در آمد محمد صلی الله علیه و آله و داماد و وصی او و چند تن از فرزندان^ش
 او علیهم السلام پس پیش رفت مسیح و معانفه نمود با آنحضرت پس محمد
 صلی الله علیه و آله با مسیح گفت که یا روح الله آمده ام که خواستگار^ی
 کنم از وصی تو شمعون دختر او ولیکه را از برای این فرزندم و اشاره
 بای محمد یعنی امام حسن عسکری علیه السلام نمود پس صاحب این مکتوب
 یعنی سپر امام علی نقی پس شمعون نکرست و گفت شرف بتو روی آورد

به پوند رَحْمَتِ خود با برحم آل محمد صلی الله علیه و آله شمعون گفت بتحقیق که چنین کرد پس
 بر آن منبر برآمدند و مُجَدِّد صلی الله علیه و آله خُطْبَه خواند و مرا بفرزند خود ابو محمد ^{نزد}
 و مسیح و فرزند ابی محمد علیهم السلام و حواریان شاهد شدند و چون سپید ارشدم
 ترسیدم که اگر این خواب را حکایت کنم کشته شوم خواب را پنهان داشتم و دیدم
 ابو محمد بر سینه ام که همسایه دل است چه جای دل چنان زور آورد که از خود
 و اشامیدن برآمدم و تنم ضعیف و شخصم مریض گشت و هر جا طیبی که در شهر ^ی
 روم بود جدم حاضر ساخت و طلب مداوای منی نمود از بهر بود اثری ظاهر نبود و چون
 جدم از حیاتم تو مید شد با من گفت که ای روشنی دیدن من آیا خطور میناید
 در دلت آرزویی که آن را زاد و توشه تو کرد ام تا حسرت آن در دلت نماند
 گفتن ای جدم درهای فرج را بر روی خود بسته می بینم اگر بردارم عذاب و برنج را
 از آنها بی زاسیران مسلمانان که در زندان تو گرفتارند و غلها از ایشان جدا کرد
 طوقها را از گردنهای ایشان دور کنی و تصدقی نمایی بر ایشان و ایشان را از بند خلاص
 سازی امید دارم که مسیح و مادش مرا عافیت کرامت کنند و چون جدم آنچه گفتن
 بفعل آورد تجدد نمودم و در اظهار صحت قلیلی کوشیدم و اندک طعامی ز غیب ^ک

جدم بان خوشحال کردید و واسیل نزار اعزاز و اکرام نمود پس بعد از چهارده شب حضرت فاطمه را
 که سیده زنان عالمیان است بائیم بنت عمران در خواب دیدم که بدیدن من آمدند
 با هزار تن از کینزگان بهشتی پس مریم با من گفت که این سیده نساء و ماد شوهر تو ابو
 محمد است پس در او بخنم بجزرت فاطمه و کرستم و شکایت نمودم باحضرت علیها
 السلام از امتناع حضرت ابی محمد صلوات الله علیه که یاد من نمیکند و بدیدن نمی آید
 حضرت فاطمه علیها السلام فرمود که تا تو بر مذهب نصاری باشی فرزندم بدیدن
 تو نخواهد آمد اینکه خواهرم مریم بنت عمران بر این نماید از دین تو اگر میل برضای خدا
 و رضای مسیح و میر علیهما السلام و دیدن زیارت کردن ابی محمد داری و میخواهی که بنزد
 تو بیاید بگوی اشهد ان لا اله الا الله و شهادت بر سالت پدم نیربده چون تکلم بکلتین
 نمودم سیده زنان عالمیان مرا بسینه خود ضم کرد و خوشدلم داد و فرمود
 این زمان آمدن ابی محمد منظر میباش که من او را میفرستم بسوی تو
 پس پیدار شدم و تکلم بکلتین مینمودم و میگفتم و اشوقه اللفاء ابی محمد و چشم
 میداشتم رسیدن و دیدن ابی محمد علیه السلام را چون شب آیند در رسید
 حضرت ابو محمد مراد خواب دیدم که گویا با او میگویم که ای حبیب من بر من

چرا حفا کردی بعد از آنکه دم را بجوامع دوستی خود مشغول کرد ایندی آنحضرت
 فرمود که ناخیز من نبود الاسبب شرک تو چون مسلمان شدی بعد ازین هرب شب
 بدیدن توی این زمان و وقتی که خدای تعالی ما را بعیان بهم برساند و بعد از آن آمد
 و دیدن آنحضرت مرا نا باین وقت منقطع نشده است بشتر میگوید کفتم که
 چگونه در میان اسیران افنادی گفت شبی ز شبها ابو محمد را خبر داد که مدت
 لشکری بجنک مسلمان میفرستد که بعد از آن خود از پی ایشان برود تو
 باید که ملحق شوی بایشان در سری خادمان بعنوانی که ترا شناسند
 با چند کتیز از فلان راه من بفرموده عمل کردم و طلیعه های سپاه مسلمانان
 باد و چادر شد و کار با پنجا کشید که مشاهده کردی و کسی نا باین غایت
 ندانست که من دختر پادشاه روم سوای تو و این دانستن تو بسبب آنست
 که من ترا طلع ساختم و پیری که من در غنیمت بسمم افنادم از نام پرسید
 نام خود را از او پنهان داشتم و کفتم نام نرجس است بشتر گفت کفتم عجب
 که تو رومی و زبان تو عربیست گفت جدم حریص بود بر آنکه مرا تعلیم
 ادب حاصل کرد زنی که زبان عربی و روی هردو میدانست مقرر

کرده بود که تردد مینمود نزد من و مرا عبرتت تعلیم میکرد تا زبان من بعرین فایم
 شد بشر روایت کرد که چون بس من را می مراجعت نمودم و او را بخدمت
 امام علیه السلام رسانیدم آنحضرت با او گفت که چگونه خدای تعالی بتو
 نمود از جنبدی اسلام را و خواری نصرتت را او گفت چگونه وصف کنم برای
 تو ای فرزند رسول خدا چیزی که تو بآن دانائی از من امام علیه السلام فرمود
 که میخواهم ترا کرامی دارم چه چیز ترا دوست تراست ده هزار دینار یا بشارت
 مرا ترا بشرف آید گفت بلکه بشارت مراد دست راست امام علیه السلام فرمود بشارت
 باد ترا بفرزندی که مالک خواهد شد شرق و غرب دنیا را و زمین را پر از
 عدل و داد خواهد کرد اینجا نکه پر شده باشد از ظلم و جور گفت از که این
 فرزند مرا خواهد بود آنحضرت فرمود که از آنکس که رسول خدا صلی الله
 علیه و آله ترا از برای او خواستگاری نمود در فلان شب از شبهای نلای
 ماه از ماههای فلان سال آیا بخاطر اری که ترا بکه تزویج نمود مسیح
 و رعی او گفت بی سپرتو او محمل علیه السلام امام فرمود که آیا میتشناسی
 او را گفت بی چون شناسم حال آنکه نام مسلمان شده ام بدست حضرت

سَيِّدَةُ النِّسَاءِ هَرِثِبَ حَضْرَتِ ابُو مُحَمَّدٍ بَدِيدَةَ نَمِ امَدَ بَشْرَكَفَتْ كَهَ حَضْرَتِ اَمَامِ
 عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُودَ كَهَ اِي كَا فُورِ خَوَاهِرِ حَكِيمَه خَا تُونِ زَانِجَوَانِ وَ چُونِ
 حَكِيمَه خَا تُونِ حَاضِرِ شَدِ اَمَامِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَرَمُودَ كَهَ اِي نِسْتِ اَن كِنِزِي
 كَهَ مِي كَفْتَمِ حَكِيمَه خَا تُونِ زِمَانِي دِرَازِ اَوْرَادِ بَرِ بَرَكْرِفَتْ پَسِ اَمَامِ عَلَيْهِ
 السَّلَامِ بَا حَكِيمَه خَطَابِ فَرَمُودَ كَهَ اِي رُخْتَرِ رَسُوْلِ خَدَا اَوْ رَا بَرِ عِنْبَرِ
 خُودِ وَ فَرَايِضِ وَ سُنَنِ بَا و يَادِرْدَه كَهَ اَوْ رُو جَهْ اَبُو مُحَمَّدٍ وَ مَا دَرِ قَائِمِ اَلْحَمْدِ
 اَسْتِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْبِحُبَابِ وَ السَّلَامِ عَلَيَّ مِنْ اَبْتِغِ اَلْمُهْدِي اَلْحَدِيثِ
 اَلنَّاسِعِ وَ اَلْحَمْدُ قَالِ ابُو مُحَمَّدٍ بِرِشَا اَذَانَ عَلَيْهِ رَحْمَةُ اللهِ الْمَلِكِ الْمَنَّانِ
 حَدَّثَنَا اَحْمَدُ بْنُ اسْحَقَ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْاَشْعَرِيُّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ سَمِعْتُ
 اَبَا مُحَمَّدٍ بِنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَخْرِجْنِي
 مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى ارَا نِي اَلْخَلْفَ بَعْدِي اَشْبَهَ النَّاسَ بِرَسُوْلِ اللهِ خَلْفًا
 وَ خُلُقًا يَحْفَظُهُ اللهُ فِي غَيْبَتِهِ ثُمَّ يَظْهَرُ فِي مَلَا اَلْاَرْضِ قَسْطًا وَ عَدْلًا
 كَمَا مَلَّتْ جُورًا وَ ظُلْمًا يَعْنِي اَحْمَدُ بْنُ اسْحَقَ كَفْتِ شَنِيدِمِ اَنْ حَضْرَتِ اَمَامِ
 حَسَنِ عَسْكَرِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ كَهَ مِي كَفْتِ حَمْدِ وَ سُبْحَانَ اَنِ خَدَا وَ نَبِيِّ رَا

تبارك و تعالی

که ما از دنیا پیرون نبردنا بمن نمود خلف را که بعد از من است و شبیه
 ترین مرد ما نست بحضرت رسول الله خدا از روی خلق و خلق محافظت
 خواهد نمود حضرت الله تبارک و تعالی او را در زمان غایب بودنش بعد
 از ان او را ظاهر خواهد کرد ایند پس پُر خواهد کرد زمین را از عدل و داد
 همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم چون حدیثی است حضرت صاحب
 الامر علیه السلام نیز طوی دارد در ضمن این حدیث توجه آن مذکور میشود
 انشاء الله تعالی اما بتبریتی که حضرت آخذ ذکر فرموده اند و بچندین
 تن از علماء نقل آنرا نسبت داده اند در اول توجه حدیث پنجم باین عبارت
 که مشایخ عظام ذوی الاصرام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه
 ثقی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی و غیر ایشان از محدثین عالیشان
 بسندهای معتبر روایت کرده اند در کتاب هیچ یک بنظر نرسید
 الا در کتاب کمال الدین و تمام النعمه که از مؤلفات محمد بن قمیسیت بهمه
 حال کاش حضرت آخذ نشان میدادند که این حدیث در کتاب است
 از کتاب محمد بن یعقوب کلینی و میدانم سبب محذوف ساختن ^{نسخه}

حدیث چیست میتوانند بود که حضرت آخذ تفرس فرموده باشند که اوایل آن
 حدیث منافات دارد با حدیث خریداری میلی که بنت ابن قیس زری را که صد
 انحدیث مستفاد میشود که مالکة نرجس بانو حکیمه خاتون بوده از جهت
 اوایل انحدیث را محذوف ساخته باشند بالجمله ابن بابویه رحمه الله علیه
 دو حدیث در باب ولادت حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله
 الملك المنان روایت کرده یکی آنست که حضرت آخذ نقل فرموده اند که صد
 آنرا محذوف نموده اند و دیگری آنست که بسیار کسی از محدثین ما روایت
 کرده اند و ابن بابویه رحمه الله علیه بسند خود نقل فرموده از موسی بن محمد
 بن قاسم بن حمز بن موسی بن جعفر بن محمد علی بن الحسین بن علی بن ابراهیم
 طالب علیم السلام و او از حکیمه خاتون دختر حضرت امام محمد تقی علیه
 السلام که گفت کس فرسناد بنزد من حضرت امام حسن علیه السلام
 که ای عمه امشب روزه ات را نزد ما بکش که امشب شب نیمه ماه شعبان
 است پس بدستی که حضرت الله تبارک و تعالی زود باشد که درین شب
 ظاهر سازد حجّت را آنکه او حجّت خداست در زمین و معلوم میشود

که بعد از رسیدن بخدا مت آنحضرت حکیمه خاتون سلام الله علیها تکلم باین کلام
 فرمود که فقلت له من انا یعنی کفتم با آنحضرت که ماد حجت کیست آنحضرت فرمود که من
 کفتم خدا مرا فدای تو کرد اند بخدا قسم که نیست در و اثری یعنی نشانی از حامله بودن
 با او نیست آنحضرت فرمود که اینها نیست که کفتم بتوانش اذان علیه الرحمه درین مقام
 باین عبارت از زبان حکیمه خاتون نقل فرموده که فحسب الیه یعنی آمد بنزد من
 لفظ الیه باد بعضی از نسخ کمال الدین بنظر رسید و در اکثر آن کتاب از لفظ مرا
 ندیده محمدا حکیمه خاتون میگوید فلما سلطت وجلست یعنی چون سلام کردم
 و نشستم پیش آمد که موزه از پای من بکشد حضرت آخند در ترجمه حدیثی
 که ذکر فرموده اند بجای موزه کفش نوشته اند قطع نظر ازین کرده که فرق
 میان کفش و موزه نکرده اند ناامل نموده اند که انتزاع کفش محتاج بآمدن غیر
 نیست و رسم نبوده و نمیشد که کسی بکسی بگوید یاد مرا زکن تا کفش از پایت
 بکشم الخیر حکیمه روایت کرد که نرجس خاتون چون آمد که موزه از پای
 من بکشد گفت بمن که ای پی پی من و پی پی اهل من چگونه شبانگاه کردی کفتم تو
 پی پی من و پی پی اهل منی انکار قول من نمود و گفت این چیست که میگوئی ای عجمه

حکمه

۱۸۰
حلیمه خاتون فرمود که با او کفتم که ای دخترک من زود باشد که عطا نماید حضرت
الله تبارک و تعالی بتو درین شب پسر یا که سید باشد در دنیا و آخرت پس
نخل شده و شرم داشت و چون از نماز فارغ شدم روزه کشودم و بخوابگاه^ی جا
گرفتم و بخواب رفتم و چون نیم شب رسیدم برخاستم بنماز و چون از نماز فارغ شدم
نرجس خاتون خوابیده بود و او را حادثه^ی بنمود نشستم زمانی بتعقیب نماز و آنک^ا
پیدل و خوابیدم بعد از آن پیدار شدم ترسان و نرجس خاتون همچنان خواب^{ید}
بود بعد از آن برخاست و نماز کرد و خوابید حلیمه خاتون گفت بیرون رفتم
که جستجوی فجر کنم دیدم که فجر اول طالع شده و حال آنکه نرجس خاتون در
خواب بود پس گمانها بطرم راه یافت حضرت امام علیه السلام از جای
که نشسته بود آواز بمن رسانید که ای عجمه تعجیل منهای که اینک امر و لا^د
نزدیک شد حلیمه خاتون گفت نشستم و آلم سجده و ایس خواندم و در خواندن
بودم که نرجس بانو پیدار شد ترسان پس از جای جستم و خود را با او^{ند} رسانید
گفتم نام خدا چه بر تو باد احساس چیزی مینماید گفتم بلی ای عجمه گفتم دل و جان
خود جمع داد اینست آنچه گفتم با تو حلیمه خاتون گفت پس سستی فرو گرفت

مرو و نجس بانور مراد آنست که خواب سبکی دست داد ما را پس پیدار
 شدم بدریافتن سید خود پس جامه از او برداشتم آنحضرت مرا دیدم
 که در سجود بود او را بر داشته در بر کمر فرم دیدم پاک و پاکیزه و بی آرایش
 بوجود آمدن بود از بعضی از احادیث مفهومی میگردد که در زمان تولد
 هر چه حکیمه خاتون از قرآن میخواند آنحضرت در شکم مادر میخواند و از
 حدیث دیگر معلوم میشود که ختنه کرده متولد شده و از هان چیت
 و حدیث دیگر نیز مستفاد میگردد که ملائکه آنحضرت را آب کوثر و
 سلسبیل شستند با آنکه پاک و پاکیزه بوجود آمدن بود حکیمه خاتون
 میگوید که حضرت ابو محمد یعنی امام حسن عسکری علیه السلام مرا
 آواز داد که فرزندم را بنزد من بیار بر دم حضرت صاحب الامر علیه
 السلام را بنزد پدرم بزرگوارش امام علیه السلام آنحضرت را بر روی دست
 خود گرفت بروشی که پای مبارک حضرت صاحب الامر علیه السلام بر
 شریف والد عالمقدار بود و حضرت امام حسن زبانی در دهان حضرت
 صاحب الزمان کرد و دست مالکد امام حادی عشر بجوشتم و گوش

و مفصل آن سر و بشتر فرمود بسخن درباری و تکلم نمایی ای پسر من حضرت حبیب
 علیه السلام بسخن در آمد فرمود اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
 له وان محمداً رسول الله صلى الله عليه وآله بعد از آن صلوات بر امیر المؤمنین
 علیه السلام فرستاده بر سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
 تا آنکه رسیدید بزرگوار خود انگاه باز ایستاد یعنی خاموش شد بعد از
 امام حسن علیه السلام فرمود که ای عمه بجز او را نبرد مادش تا بر او سلام
 کند و بازش نبرد مزینا رحیمه خاتون میگوید آنحضرت را بر دم بر ماد سلام
 کرد و باز آوردم و گذاشتم در آن مجلس بعد از آن حضرت امام حسن علیه
 السلام فرمود که ای عمه روز هفتم باز بیا نبرد ما حکیمه خاتون گفت روز
 دیگر صباح رفتم که بر امام حسن علیه السلام سلام کنم پرده را برداشتم
 که جستجوی سید خود کنم یعنی حضرت صاحب الزمان را به پیم آنحضرت
 را ندیدم گفتم فدای تو شوم سید من چه شد امام علیه السلام
 فرمود که ای عمه با ما نت داشتن خواستیم آنکسی را که با ما نت داشت
 خواست او را مادر موسی حکیمه خاتون گفت روز هفتم آمدم و سلام

کرده نشستیم امام علیه السلام گفت که بیار فرزندم را بنزد من سید خود را
 آوردم آنحضرت در جامه بود باز امام حسن علیه السلام بفعل آورد نسبت
 با و مانند آنکه اول بفعل آورد بود یعنی او را بر روی دودست خود گرفت
 بعد از آن زبان در دهان مبارک آنحضرت فرستاد که گویا اورا شیره عسل
 میخورانید بعد از آن باز فرمود که بسخن درای و تکلم نمای ای فرزند
 من پس حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود اشهد ان لا اله الا
 الله و دیگر باره صلوات بر حضرت رسول خدا و محمد و امیر المؤمنین
 و باقی ائمه طاهیرین فرستاد تا سازید بیدر بندگوار خود صلوات الله علیهم
 اجمعین بعد از آن تلاوت فرمود این آیه را که بسم الله الرحمن الرحیم و نرید ان
 نمّ علی الدین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثون و
 نلکن لهم فی الارض و نری فرعون و هامان و جنودها منم ما کانوا
 یحذرون بطریق که قطب را ونیدی رحمت الله تعالی نقل کرده و در
 دیگر کتب معتبره مسطور است بعد از این آیه کریمه آنحضرت فرمود
 که و صلّی الله علی محمد و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین

وعلى المرتضى بن الحسين ومحمد بن علي وجعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلى
 بن موسى ومحمد بن علي وعلى بن محمد والحسن بن علي ابي موسى بن محمد بن
 فاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر عليهما السلام كه از مشاهير اولاد
 شاهزاده حمزه فرزند حضرت امام موسى عليه السلام وراوي اين خبي
 معتبر است گفت كه از عقبه خادم امام عليه السلام پرسيدم از اين امر
 عقبه در جواب داد كه راست گفت جليمه خاتون كه رحمت خدا باد بر او
 رحمة الله عليهما والسلام على من اتبع الهدى الحديث الثلثون قال ابو محمد بن
 شاذان رحمة الله تعالى حدثنا محمد بن علي بن حمزة بن الحسين بن عبد الله
 بن العباس بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليه قال سمعت ابا محمد عليه السلام
 يقول قد ولدوا لله وحجته على عباده خليفة من بعدي محتونا ليلة النصف
 من شعبان سنة خمس وخمسين وما بين عند طلوع الفجر وكان اول غسله
 رضوان خازن الجنان مع جمع من ملائكة المقر بين ماء الكوشر والسلسيل
 ثم غسلته عمته حكيمه بنت محمد بن علي الرضا عليهما السلام فسئل محمد بن
 رضى الله عنه عن امه عليه السلام قال امه ملكه التي يقال لها في بعض

الايام سوس و فی بعضها ریحانه و کان صقیل و نرجس ایضا من اسمائها یعنی
 محمد بن علی بن جنم گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که میگفت
 متولد شود و ریخته او حجه خدا بر بندگان خدا و خلیفه من بعد از من ختنه
 کرده شد در شب نهمه ماه شعبان سال دولیت و پنجاه و پنج نزد طلوع فجر
 و اول کسی که او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین
 که او را آب گوثر و سلسبیل شستند بعد از آن شست او را عمه من حکیمه خانم
 دختر امام محمد بن علی رضا علیه السلام پس از محمد بن علی رضی الله عنه که راوی
 این حدیث است پرسیدند از مادر حضرت صاحب الامر علیه السلام گفت
 مادرش میبکد بود که او را در بعضی از روزها سوس و در بعضی از ایام
 ریحانه میکفشد و صقیل و نرجس نیز از ناچه های او بود سلام الله علیها
 و السلام علی من اتبع الهدی و قال ابن بابویه رحمه الله علیه حدثننا محمد بن ابراهیم
 بن اسحاق الطالقانی قال حدثننا الحسن بن علی زکریا بمدينة السلم قال حدثننا
 ابو عبد الله محمد بن جلیلان قال حدثننا ابی عن جعفر عن غیاث ابن اسید
 قال سمعت محمد بن عثمان العری قدس الله روحه يقول لما ولد الخلف المهدی

صلوات الله عليه سطع نور من فوق راسه الى عنان ثم سقط بوجهه ساجداً
 لربه عز وجل ثم رفع راسه وهو يقول اشهد ان لا اله الا الله هو الملائكة واولوا العلم
 قائماً بالقسط لا اله الا هو العزيز الحكيم قال وكان مولد يوم الجمعة يعني حضرت صاحب
 الامر عليه السلام چون متولد شد بفران سر مبارک کش فوري ساطع شد که تا
 بعنان آسمان رسیده بعد از آن روی بر زمین گذاشت از روی سجد کردن
 پروردگار خود را عزّ شأنه و آیه که در حدیث مذکور شد در احوال میخوانند
 محمد بن عثمان رضی الله عنه گفت که مولد آنحضرت در سر و زجعه بود باز ابن
 بابویه رحمه الله علیه میفرماید حدّ ثنا عبد الواحد بن محمد بن عبد الوهّاب
 قال حدّثنا علی بن محمد بن محمد بن قتیبة النیسابوری عن حمدان بن سلیمان عن
 محمد بن الحسین بن زید عن ابي احمد بن زیاد الازدی قال سمعت ابا الحسن
 موسی بن جعفر علیهما السلام یقول ما ولد الرضا علیه السلام ان ابني
 هنا ولد مخنوقاً طاهراً مطهراً وليس من الائمة احد الا یولد مخنوقاً طاهراً
 مطهراً ولكننا سنموسى لاصابة السنة واتباع الحنفیة یعنی محمد بن زیاد
 از روی می گفت که چون حضرت امام رضا علیه السلام متولد شد شنیده

متولدیم

قبه همام

ان حضرت امام موسی علیه السلام که میگفت این فرزندان من خفته کرده شد و بان
 و بان کیزه متولد شده و نیت یکی از امامان الا انکه میشد خفته کرده و بان کیزه
 لیکن ما استر میگویم از برای اصاب سنت و پیروی ملت خفیف الحیث الحداد
 والدین قال الشيخ الصدوق ابو جعفر بن بابويه رحمه الله عليه وعلى ابو جعفرنا
 محمد بن علي ماجيلويه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار قال حدثنا ابو علي الخيزراني
 عن جارية له كان اهداها لابي محمد عليه السلام فلما اغا جعفر الكذاب على الداجنة
 فارة من جعفر فزوج بها قال ابو علي محمد حدثني انما حضرت ولادة السيد
 وان اسم ام السيد عليه السلام صقيل وان ابا محمد حدثنا بما يجزي علي عياله فالتة
 ان يسئل الله عز وجل ان يجعل ميتنا قبله فالت في حياة ابي محمد عليه السلام وعلى
 مكنو عليه هذا قبر ام محمد قال ابو علي وسمعت هذه الحارثية تقول انهما لما ولد
 السيد عليه السلام رات له نوراً ساطعاً قد ظهر منه وبلغ افق السماء ورات طيوراً
 بيضاء تميط من السماء وتمسح بجنحتها على راسه ووجهه وسائر جسده ثم نظيرفا
 خبرنا ابا محمد عليه السلام بذلك فضحك فقال تلك الملكة نزلت من السماء للتبرك
 بهذا المولد وهي ايضا راة اذ اخرج يعني ابو علي خيزراني كنيزي بهديه حضرت

امام حسن عسکری علیه السلام داده بود چون جعفر کذاب بعد از وفات امام ۱۳
 خانه آنحضرت را غارت کرد آن کنیزک از جعفر گرفته بنزد ابو علی آمد و ابو علی
 او را تزویج نمود و آن کنیزک در وقت ولادت حضرت صاحب الامر علیه السلام ^{ضر}
 بود و خبر داد که نام مادر سید علیه السلام طفیل بود و حضرت امام حسن ^{السلام}
 خیر داده بود او را که چه واقع خواهد شد بعد از او در خواست طفیل باقی آنحضرت
 که آنجناب آنحضرت الله تعالی در خواهد که وفات و پیش از رحلت امام ۱۴
 باشد پس در زمان حیات حضرت امام حسن علیه السلام وفات و بر قبرش
 لوحیت و بر آن لوح نقش است که هذاتبرام محمد یعنی این قبرها در محمد است ابو علی
 گفت شنیدم ازین کنیزک که میگفت چون سید علیه السلام متولد شد نوری
 ساطع از او ظاهر شد که باقی آسمان رسید و مرغان سفید دیدیم که فرود می آمدند
 از آسمان و بالهای خود را بر سر او می زدند و سایر عید آنحضرت می آمدند و
 بر او زمیگر و ندب بر خیزد ایم حضرت امام علیه السلام را بخندان شد و
 فرمود که آن مرغان ملائکه اند که فرود آمدند از آسمان بجهت تبرک نمودن
 باین مولود و ایشان انصار او خواهند بود چون خدوچ کند و علی ^{علیه السلام} آبا به العین

صلوات الله تبارك وتعالى والسلام على من اتبع الهدى **الحديث الثاني في الملقن والنسخ**
 الصدوق ابو جعفر بن علي بن الحسين قدس الله سرها حدثنا محمد بن علي
 ماجيلوي والحمد لله بن محمد بن يحيى الوطائي قال حدثنا محمد بن يحيى الوطائي قال
 حدثنا محمد بن يحيى قال حدثنا الحسن بن علي النيسابوري عن ابراهيم بن محمد بن
 عبد الله ابن موسى بن جعفر بن محمد عليهم السلام عن السيار بن يحيى قال حدثني نعيم ومات
 قال لما سقط صاحب الزمان عليه السلام من بطن امه سقط جانيا على
 مكبته رافعا سائبة الى السماء ثم عطس فقال الحمد لله رب العالمين وصلى الله
 على محمد وآله فرجعت الظلمة ان تحبب الله ذلحضرة لوان الله في الكلام لزال
 انك قال ابراهيم بن عبد الله وحدثني نعيم خادمه ابي محمد عليه السلام قال قلت
 لي صاحب الزمان عليه السلام وقد دخلت بعد مولده بلبيلة فطقت ان فقال
 برحمتك الله قال نعيم فرجعت بذلك فقال لي عليه السلام الا انشرك في الوطائي
 فقلت بلى فقال هو امان من الله الموت ثلثة ايام يعني ابراهيم بن محمد مرويات كرد
 ان السيار بن يحيى قال او كفت خبر داود مرانيم وما يدركقنند وراؤقت كه
 حضرت صاحب الزمان عليه السلام انما هو وجود آمد بد وراؤقت كه

سبابه بجانب آسمان بر آورد بعد از آن عطا زد و آنگاه گفت الحمد لله رب
 العالمین و صلی الله علی محمد و آله کان کردند ظالمان که حجت خدا باطل است
 که اگر حجت میدادند در اینجا سخن گفتن هر آینه شک زایل میشد ابراهیم بن
 محمد بن عبدالله گفت نسیم خادم حضرت ای محمد علیه السلام گفت که
 بعد از متولد شدن حضرت صاحب الزمان علیه السلام یک شب در
 آدم بچون که آنحضرت در آن بچون بود پس عطا زد و آنحضرت گفت
 یرحمک الله نسیم گفت در حناک شدم آنحضرت فرمود که آیات
 ندهم ترا در باب عطا که تم بنارت بده فرمود که آن امانت از
 مرگ سه روز و پسندید که ابراهیم بن محمد ^{علیه السلام} بنجدیت را در محل دیگر در آن
 کتاب روایت میکند از ابراهیم محمد علوی و بعد از آن میفرماید و بعد از
 الاسناد عن ابراهیم بن محمد العلوی قال حدثنی طریف ابو نصر قال
 دخلت علی صاحب الزمان علیه السلام وهو فی المهد فقال علی بالصندل
 الاحمر فایتیه فقال من انا فقلت انت سیدی وابن سیدی فقال ليس
 عن هذا سالتك فقلت جعلني الله ذاك فبين لي قال انا خاتم الاوصياء

بی یذبح الله البلاء عن اهل و شیعی یعنی طرف خادوم که ابو نصر گفت است
 گفت در آمدن بحجر که حضرت صاحب الزمان علیه السلام در آن حجره در
 که وارد بود آنحضرت فرموده که صندل سرخ از برای من بسیار بعد از آنکه
 صندل بدم فرمود که مرا بپوشانم ای کفتم بلای چون منت نام تو خولجی و مولای
 و غیر ازند مولای منی فرمود که ازین از تو نیز رسیدم کفتم پس بیان فرمای
 که چه چیز بر سیدی فرمود که من خاتم اوصیایم بپرکت وجود من خدای تعالی
 دفع میکند بلا را از اهل من و شیعه من و آن الشیخ الخلیل محمد بن الحسن الطوس
 نو را الله مرقدی و فی ساریة لخری عن جماعة من الشیوخ ان حکمته حدثت
 بهذا الحدیث ای حدیث ولادة الصاحب و ذکر تاته کان لیلۃ النصف
 من شعبان و ان امه زوجین و ساقی الحدیث الی قولها فاذا انا بحسن سیدی
 و بصوت ابی محمد علیه السلام و هو یقول یا عمی هانی ابی الی فکتفت عن
 سیدی فاذا هو صاحب متلقیا الارض مساجده و علی ذراعیه الامین مکتوب
 جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً و ضمننت الی فوجیده میفرعاً
 منه فلففته فی ثوب و حملته الی ابی محمد علیه السلام و ذکر الحدیث الی قوله

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمداً رسول الله وان علياً امير المؤمنين حقاً لم
 ينزل بعد السادة والاصياء الا ان بلغ الى نفيه ودعاً لولايته بالفرج على
 يديه ثم لحجم وقالت ثم دفع بيني وبين ابني محمد عليه السلام كالحياب فلم ار
 سيدي نقلت لابي محمد عليه السلام فبا سيدي ابن مولا لي فقال من هو ^{لخنة}
 لحق منك ومنا وذكر الحديث بتمامه وزاد وانيه فلما كان بعد اربعين
 يوماً دخلت على محمد عليه السلام فاذا هو مولا نا صاحب علي السلام يثي
 في الدار فلم ابرحها الحسن من وجهه ولا لغة افصح من لفته فقال ابو محمد
 هذا المولود الكريم على الله عز وجل نقلت سيدي اري من امره ما اري وله
 اربعون يوماً قبتم وقال يا عمي ما علمت انامعاشرة الائمة فنشوا في اليوم ما
 يشوعينها في السنة فقلت وقبلت راسه وانصرفت ثم عدت ونفقدته فلم اراه
 نقلت لابي محمد عليه السلام ما فعل مولا نا فقال يا عمه استودعناه للذي استودعت
 ام موسى عليه السلام عرض ان نشتن انخذ بيت نرجنه دو جيزت يكي
 انك وقتي كه انحضرت بوجود آمد بر بازي مباركتن بقلم تدرت مكنوب
 بوده كه جاء الحق ونهق الباطل ان الباطل كان ظهراً وديم انك حكيمه خاتون

گفت که بعد از چهل روز از ولادت آنحضرت نیز حضرت ابی محمد علی السلام
رفتیم مولای خود حضرت صاحب علیه السلام را دیدیم که در آن خانه سیر می نمود
و ندیده بودم و روی نیکوتر از سر وی او و نهانی فصیح تر از زبان او ابو محمد
نمود که این مولود است که ای نزد حق تعالی از سر وی تعجب کنم ای خواجه و
مولای من می بینم از امر آنچه می بینم یعنی حالتی مشاهده میکنم در چهل روزگی
شبی بنماید و بزبان فصیح تکلم میکند آنحضرت بیستم نمود و فرمود ای عمه آیا
ندانستی که ما معاشر ما مان نمومیکنیم و می بالیم در یک روز آنقدر که
غیر ما در سالی میبالند پس برخاستم و بر مبارک او را بوسه داده بر
گفتم بعد از آن معاودت بآن منزل نمودم و شخص حضرت صاحب علیه السلام
کردم او را ندیدم از امام علیه السلام پرسیدم که مولای ما کجاست که
او را نمی بینم فرمود که ای عمه بودیعت دادیم او را بانگی که مادر موهبی
بودیعت موهبی را با او **و در سر او بیت** **و دیگر بیت** آنچه خلاصه مضمونش اینست که حضرت
امام حادی عشر بروح القدس که بصورت مرغی مرئی شده بود امر کرد
تا آنحضرت را بر داشته شود و باقی ملائک که بصورت مرغان نزل کرده

۱۹۴
بودند انبی نهند و زجر خاتون کریمت و امام علیه السلام اولی تلی داده نمود
اسکتی فان الرضاع حرم علیه الامن نذیک و سعاد الیک کار موسی علیه السلام
الی امه کی تقرعینها ولا تحزن یعنی خاموش باش که شیر خوردن حرام است برو
الاد سرد و پستان تو سرد باشد که او را بنزد باز آورند چنانکه موسی را
عماد موسی رد کردند و خدای تعالی ازان خبر داده و زود ناه
الی امه کی تقرعینها ولا تحزن هر که جوای تفصیل این حدیث باشد باید که بکتاب
کمال الدین ر تمام النعمه و کتاب فرج کبیر جوع نماید **قال الشيخ الصدوق ابو جعفر بن**
بابویه رحمه الله علیه حدثنا محمد بن علی ماجیلویه رقی الله عنه قال حدثنا محمد بن
یحیی العطاس قال حدثنا السیسی بن روح القصبی عن ابی جعفر العری قال
لمالک السید علیه السلام قال ابو محمد صلوات الله علیه اجعوا الی بانی عمرو **فَعَسَا**
الیه فقال له اشتر عشرة آلاف رطل خبزاً و عشرة آلاف رطل لحماً و نذوق **قال الحسن**
قال علی بنی هاشم ر عن عنه بكذا و کذا شاة یعنی ابو جعفر گفت که چون
متولد شد حضرت یعنی صاحب الزمان علیه السلام امام علیه السلام فرمود
که ابو عمر و ابنزد من بفرستید چون ابو عمر حاضر شد آنحضرت فرمود که ده هزار

بنی هاشم

رطل نان و ده هزار اسرطل گوشت خریداری نمای و برکنده کن او را یعنی بر
 بدیه راوی میگوید که آن امام که گفت بنی هاشم برکنده کن او را و دیگر عقیقه
 کن از برای او چنین و چنین گو سفند و وجاد در بن حدیث بر راوی کلام
 آنحضرت پوشیده و مسته کشته یعنی بنک بخاطرش بوده و ننگ داشته
 که آیا امام بن بود که آن نان و گوشت را بنی هاشم رساند و با بنان متفرق
 ساند با غیر بنان دیگر در عدد گو سفندان که عقیقه باید کرد **قال**
الفضل بن شاذان حدیثنا ابراهیم بن فارس النسیا بوسری قال لما هم الی الامر بن
 عوز قبلی وهو رجل شدید النصب وكان مولعا بقتل النبیة فاحبوت ذلک
 وغلب علی حزب عظیم فودعت اهل و احبائی و توجهت الی داسری محمد علیہ السلام
 لا ردعه و کنت ارددت الهرب فلما دخلت علیه سلت غلاما حاکما فی
 جنبه و کان وجهه مضیا کالقمر لیلۃ البدن فتعیرت من نور و ضیائه
 و کاد ان اسنی اما کنت فیہ من الخوف و الهرب فقال یا ابراهیم لانه یات
 الله تبارک و تعالی سیکفینکم ثم فان داد تحیری فقلت لای محمد علیہ السلام
 یا سیدی جعلنی الله فذالک من هرو و قد خیرنی باکان فی ضمیری فقال

۱۹۰
هو ابی و خلیفتی من بعدی و هو الذی یغیب غیبه طویل و یظفر بعداً متلاذ الارض
جوراً و ظلماً نیملاً و لها عدلاً و تقاضاً فالله عن اسمیه قال هو سمی رسول الله صلی
الله علیه و آله و کنیته و لا یحیل لاحد ان یمتیه باسمیه او ینکبته بکنیته الی ان
یظفر الله دولته و سلطنته فاکتم یا ابراهیم ما سمیت و سمعت منا الیوم الا ان
اهله فصلت علیهما و آباؤهما و خرجت منظمه بفضل الله تعالی و اتقا باسمه
من الصاحب علیه السلام بنشر لی عتی علی بن فارس بان العتمه قد ارسل ابا
الحمد اخاه و امره یقتل عمرو بن عوف فاخذة ابو الحمد فی ذلك الیوم و قطعه عن
عضو و الحمد لله رب العالمین یعنی ابراهیم بن محمد نیتا لوبری گفت که چون عمرو
بن عوف را هتتبت بکنیت من و امردی بود که میل تمام دانست بقتل
شعبان بس من خبر یافتم و خوبی عظیم بر من غالب شد و اهل و عیال خود را
وداع کردم و روی بخانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آوردم که آنحضرت
را نیز وداع کنم و اراده کردیختن داشتم چون باخانه دسامدم پیری دیدم در
میلوی آنحضرت نشسته بود که سرش چون ماه شب چهارده بود از نور و
ضیائی او حیران شدم میرته که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتیم فراموش

کم با من گفت که ای ابراهیم حاجت بگو عین نیست زود باشد که خدای تعالی
 شتر او را از تو کفایت کند حیرتم زباده شده با امام حسن علیه السلام گفتم که
 ندای تو کرد و اند خدای تعالی مرا کیت این بس که از همانی ضمیر خود را در آن حضرت
 نمود که او فرزند من و خلیفه منست بعد از من و او است آنکی که غایب شود
 غایب شدنی در نزد و بعد از پر شدن زمین از جور و ظلم ظاهر شود و بپسندد ^{من را}
 از عدل و داد پس از آن حضرت از نام آن سرور پرسیدم نمود که همانم و هم
 کتبت بجزت و حلال نیست کسی را که او را بنام و بکتبت ذکر کند تا زمانی که
 ظاهر همان خدای تعالی و ولت و سلطنت او پس بنیان داری ابراهیم آنچه
 دیدی و شنیدی از ما امر و نه الا از اهلق پس پراستنان و آبا کی کدام انیان
 صلوات فرستادم و برون آمدم در حالتی که مستظرف فضل خدای تعالی ^{بودم}
 و وثوق و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان علیه السلام
 پس بنامت داد مرا عم من علی بن فارس که معتمد خلیفه عباسی برادر
 خود و حرد را در ستاد قبیل عمرو بن عوف تا او را گرفته اسید از بند خدا
 کرد الحمد لله رب العالمین چون در حدیث بیستم و حدیث بی و یکم اشاره

بنیستی کردار بعضی کذاستند در مقام تذکره ترجمه حدیث وفات حضرت
 امام حسن بن علی عسکری علیهما السلام که در آن شمه از شمه زمیمه بعضی
 مذکور است اقدام بنمایند شیخ ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب تدریج
 کبیرش نقل نموده خود از ابی الادیان که یکی از خیاگران حضرت امام علیه السلام
 بود روایت کرده که او گفت بخدمت حضرت ابی محمد علیه السلام شناسانم آنحضرت را
 طائفا توان و مجرایا فتم آنجا بنامه چند نوشته بن داد که این نامها این
 مسان و بفلان و فلان از دوستان ما بسیار بود آنکه بعد ازها بزوده فرست
 دیگر این بلده خواهی رسید و او از نوحه انخانه من خواهی شنید و مرا در
 شکاه خواهی دید ابوالادیان میگوید که گفتم ای خواجه و مولای من چون این
 عظمی روی دهد بخت خدا رهنمایی ما که خواهد بود فرمود آنکی که جوابها
 نامهای ما از تو طلب نماید گفتم نه باده ازین هم اگر نشانی مقصود ما هیچ
 نمودنم و ده آنکی که برین نماز گذارد او بخت خدا و امام و رهنمای قائم
 با مرتبه بعد ازین پس نشانی نه باده بران از آن سرور عالمیان طلب
 نمودنم و ده آنکی که خبر دهد یا بخرده هیانت بر هیبت آنحضرت رساند

که برسم که چه هیان و چه چیز است در هیان بس از ساره بیرون آمده و
 ناغها را میداین رسانیدم و جواب آن مکاتیب گرفته با نکتهم و سر و زبان زد هم
 بود که و لعل سمن رای شدم بروجهی که آنحضرت بمعجز از آن خبر داده بود و او را
 نوحه از خانه اش رو بر شنیدم و نفس آن حجة الله را در عمل گاه دیدم و برادرش
 حعفر را برد خانه آنحضرت بنظر در آوردم که مردمان بر دوشش در آمده بودند
 و او را تعزیت مینمودند با خود گفتم که اگر امام بعد از ما حسن علیهم السلام او باشد
 پس ما مات باطل خواهد بود زیرا که سیدانتم نیندی آشنامد و طغوس مینزند
 و قمار میبازند پس او را تعزیت نمودم هیچ خبری از من نپرسید و جواب تمامها
 نظایر بعد از آن عقبه خادم بیرون آمد و گفت ای خولج من برادرت را کفن
 کردند بر خیز و برو نماز بگذار بجاست و با آتخانه درآمد و شیعیان گویان
 بان منبرل درآمدند در آنحال امام علیهم السلام را کفن کرده بودند و بر روی نقش
 گذاشته بودند حعفر پیش رفت که نماز بگذارد چون وضو آن کرد که تکبیر
 کردید که بود کی پیدا شد گندم کون محجود موی صیوان الله علیه و سردایمی
 او را گرفته کشید و فرمود ای عمم دو شوکه من بنماز کردن بر بدیدم

از تو سزاوارترم جعفر متغیر اللون بکنایه برقت و آن بر کزیده ملک غفار بر پدیر
 عالمی قدر نماز کرد و امام علیه السلام را در پهلوی مرقد پدیر بزرگوار نشاند امام
 علی نقی علیه السلام دفن کردند بعد از آن با من آن کودک خورشید سال و آن ویلی
 این دستمال خطا بکرد که ای بصری جوابهای نامهار را بیا جوابها کاتب را
 دادم و با خود گفتم این دو نشان همیان و نشان همیان ماند بعد از آن بنزد
 جعفر رفتم او سنا لید و زاری میکرد در آنوقت یکی از حضار که او را حاجز
 و شام میگفتند با او گفت ای سید من این کودک که بود این سؤال از برای آن
 بود که اقامت محبت نماید بر جعفر جعفر در جواب گفت که والله که او را هرگز
 ندیده بودم و او را نمیشناسم و نوشته بودیم که چند تن از جانب قم رسیدند
 را ز حال امام علیه السلام پرسیدند و دانستند که آنحضرت رحلت نموده گشتند
 حاجتین او گیت جعفر را نشان دادند پس بر و سلام کردند و او را تعزیت
 نمودند و گفتند نامها داریم و مالیت با ما که گفته اند با آنحضرت برسانیم
 ما را چه باید کرد و جعفر گفت بخدا مان من بسیار دید گفتند ما بگوئی که نا
 مهار که نوشته و مال چند است جعفر خنمناک بر خاست و جامهای خود را

حصیان

تکانید گفت میخواهند که از غیب خبر دهم آنجا عت شده بودند که خاد می بران
 آمده گفت که ای اهل قم و این یک را نام برو که با شما نامه فلان و فلانست
 و هیانست که در آن دنیا هست و از آنجمله ده دنیا معلوم است پس نامها را بان
 هیان بان خادم دادند و گفتند بی شبهه آنکی که او را فرستاده او امام است
 اما بعضی نیز معتمد بالله عباسی که از خلفای نبی عباس است مرفقه شکایت
 آغا کرد و معتمد جمعی را فرستاد که در آن خانه در آمدند هیچ کودکی نیافتند
 و زحمت با نورد آنوقت در حیات نبود ما هر نام کتبی را بر بردند که کودک
 مانند آن دهد ما را بر انکار نمود که هیچ کودکی در آن خانه نیست و در آن
 وقت خبر مرگ عبیدالله بن یحیی بن خاتون قان رسید و دیگر خبر آمد
 که صاحب الذبح در بصره حزن و غم کرده منقول بان لحبا شده از نکوایه
 افتادند و آن سوره خلاصی یافت و دیگر کسی بفکر او نیفتاد الحمد لله تبارک
 تعالی و السلام علی من اتبع الهدی **الحديث** **ذکاة ترجمه** **ابن بابویه** **رحمته**
 علیه نیز بان ذک خلاصی در کتاب بحال الدین تمام النعم ذکر کرده و بعد
 حدیثی روایت میکند که خلاصه توحید آنست که چون حضرت امام حسن

بن علی عکری علیهما السلام رحلت نمود و همان امام جمعی از اهل قم و عیال با
 بسیاری از اموال بکربلائی راهی رسیدند که ایشان را بوسیله عادت
 شیعیان بخدمت آن پنهانی ارباب سعادت فرستاده بودند و ایشان
 از وفات آنحضرت ندانستند و چون بر حجت آنحضرت مطلع شدند
 پرسیدند که واریت آنحضرت کجاست جعفر ایشان دادند پرسیدند
 که او در کجا است گفتند که بگشت کردن در زورق نشسته با مغنیان
 و شرب مشغول است آنجماعت با هم گفتند این امور از صفات امام نیست
 بلکه دریم و این اموال را با صاحبان رد کنیم محمد بن جعفر حمیری که یکی از نجابت
 بود گفت صبر کنید تا این مرد برکودد و حقیقت حال او را اینک معلوم کنیم چون
 جعفر برکت مجلس آورد آمدند و برو سلام کردند و او را عزت نمودند
 و گفتند ای سید ما از اهل قم و در میان ما جماعتی از شیعه و غیر شیعه
 هستند و ما بنزد سر و سر خود حسن بن علی علیهما السلام اموالی آوریم جعفر
 گفت کجاست آن اموال گفتند نزد ما است گفت بسیار دید از برای من گفتند
 در باب این اموال خبر و طرفه هست گفت آن خبر چیست گفتند این اموال

از يك كس نيست بلكه از جمعيت هر يك دينا سرود و دينا سر و سه دينا را از يك
 كسيتهه ياد سكيه كرده اند و مهربان زده اند و همچون مالي از نيزد
 سر و خود ابي محمد مي آوردم آنحضرت ميگفت كه كل مال چند است و از هر كسي
 چند است و نامهاي صاحبان و نام نيز را ميگفت و مي فرمود كه نقش خانم هر يك
 از ايشان چيست شما نيز بقاعده او عمل نمايد مال حاضر است جعفر گفت دروغ
 ميگويد و افترا بر برادر من مينمايد اين علم غيب است و نميد اندازد كسي
 مگر خداي تعالي آنجاست چيون اين سخن را شنيدند بيكديگر نگاهي كردند جعفر
 گفت مي آيد مال را از براي من گفتند ما و كيلايم حضرت نذر ايم كه اين مال را
 بگوي دهيم الا بشرطها و نشانهها كه گفتيم اگر تو ما مي آيد براي ما مين و ميهن
 ساز محمد و ما را بنمودن اين معجزه بوز و اين اموال را از براي صاحبان
 باز پس ميبريم و با ايشان رو ميگوييم جعفر رفت مجلس خليفه و از آن سودا
 گدان شكوه كرد و از خليفه درخواست كرد و ايايي نمايد خليفه فرمود كه
 تجار را حاضر ساختند و گفت مال را بجعفر بدهيد خليفه را دعا كردند گفتند
 ما و كيلايم و اين اموال و دايه است و ما مومريم كه بعد از ظهور علامات و دلايلات

بدھیم و عادات این وقاعدہ چنین بودہ کہ ابو محمد حسن بن علی نشانما میلادہ و
 مال را سبک رفته خلیفہ کہ آن علامات چہ بودہ گفتند صفت میکرد دنیا رها را
 و صاحبان آنرا و اموال را کہ چند است و جب چیز است هرکاه جعفر بگوید و صفت
 کند بروش ابو محمد ما مال را تسلیم مینمایم و الا بر ما لانس است کہ مال را از برای ما
 حبان بیریم جعفر گفت اینها دروغ میگویند و بر برادر من انرا میکند خلیفہ
 گفت اینجاست رسول الله و ما علی الرسول الا البلاغ بن جعفر بہوت شد تجار
 گفتند عمر خلیفہ دراز باد التماس داریم کہ خلیفہ شخصی را مقرر کند کہ ما را
 یاری نماید تا ازین بلدہ بیرون برویم پس معتمد نقیبی را امر کرد کہ ایشانرا
 بیرون کند و چون از آن نمرہ بیرون آمدند بپری خوش روی ایشانرا آواز
 داد کہ ای فلان و ای فلان یعنی یکیک را بنام خواند و گفت حاجت کنید مولای
 خود را گفتند توئی مولای ما گفت معاذ اللہ من غلام مولای شما میباشید من نزد
 مولای خود پس رفتند از بی او تا داخل خانہ حضرت امام حسن عسکری ع
 شدند حضرت قائم صلوات اللہ علیہ را دیدند بر سریری قرار گرفته کہ
 کویا حلقہ قرمز بود حجابهای سبز در آنجا گفتند کہ سلام کردیم بر حضرت

و آنحضرت رد کرد سلام را بر ما یعنی جواب سلام داد بعد از آن گفت که مال منجرب
 چنین و چنین و چنان است یعنی این مبلغ و این مبلغ است و این فلان چند داده
 و فلان چند فرستاده و برین قیاس وصف میکرد تا تمام را بیان نمود بعد از آن
 ما بمای ما و باها و چها را بیان نمی که داشتیم نشان داده بر زمین از ناده
 سجده شکر می بجای آوردیم و هر چه میخواستیم برسیدیم و مسایل ما را جواب گفت
 و اموال را بخندش بردیم و حضرت قائم ما را امر کرد که بعد از آن بسین
 سالی نبریم و در بعد از مردی را از برای ما نصب فرمود که مال ما بنزد او میدرود
 باشیم و بیرون آمد بعد از آن از نزد آنحضرت تو قیعات آنجا رفتند که پس
 برکنتم و آنحضرت کفن و حنوط محمد بن جعفر حمیری داد و با او گفت اعظم الله
 فی فضلك را و در برکنتن همون بعضی هدان نرسیده بود که رحلت نمود و حجت
 الله علیه و بعد از آن شیعیان مال را بنزد او بخانه آنکسانی که آنحضرت
 نصب فرمود بود میرسانیدند و بیرون می آمد از نزد ایشان تو قیعات
 این بابویه **رحم الله** بعد از نقل آنخندت میگوید که این خبر دلالت میکند که خلیفه
 میدانسته که این امر یعنی امامت و خلافت چگونه است و جایش کجا است و

و از نجات بود که باز داشت از انجاعت و آنچه با ایشان بود از اموال انصاف
 و دفع کرد و جعفر کذاب را از مطالبه ایشان و امر نکرد که ان اموال را با او تسلیم
 کنند الا آنچه بر او لازم بود که از برای بیاس دولت خود مخفی دارد این امر را یعنی
 ظاهر نکند که امامت و خلافت حق ائمه معصوم علیهم السلام که مبادا شریعت
 کند و مردمان ایشان را بشناسند و میل با ایشان کنند و حال آنکه در آنوقت
 که امام علیه السلام حجت کرد و جعفر سبست هنر متقال طلا از برای خلیفه
 برد و گفت ای امیر المؤمنین توقع دارم که مرتبه و جای برادر ام را
 بمن بدهی خلیفه گفت مرتبه و منزلت برادرت با ما و بدست ما نبود بلکه از
 جانب خدا بود و ما جهد و کوشش در انقطاع درجه او ننمودیم و سعی داشتیم
 که او را از آن مرتبه نازل سازیم اما خدا از اراده ما بی داشت و هر روز
 مرتبه او را زیاده میکرد و ایند بسبب آنچه در او بود از صیانت و درینداری
 و امانت و برهبرکاری و حسن سمت و علم و عبادت بس که او تر از دشمن
 شیعه مرتبه برادرت و منزلت او هست هیچ لطیفی با نیست و معتقد با آن
 نبی که ما این مرتبه را بتو دهیم و اگر آن حال و مرتبه که او داشت ترا نیست

ما آن مرتبه ترا هر که حاصل نمیکرد **دین نکرده خون** یعنی محروم و مستحجم این اربابین نمیکرد
 که آنچنان که از بعضی اخبار مستفاد میشود با آنکه پیش ازین قضیه بعضی این طور
 دست و پایی زده بود و تیر مردش بر شک آمده است که جواب شنیده بود بانها
 از غایت بیعادتی طلب این امر می نمود چون مناسبتی دارد بخاطر قاصد می رسد
 که اگر این مختصر از ترجمه آن خبر فزحالی نماند بهتر باشد **در کتاب غنای** و چند کتاب
 دیگر از کتب معتبره مذکور است آنچه خلاصه مفهوش اینست که **محمد بن عبد الله**
بن خاقان میگفت ندیدم در شهر **سمرقند** رای کسی را از طبقه علوی و طایفه
عباسیه و غیر ایشان در فضل و علم و صلاح و تقوی و زهدات و عبارات
 و بوالحاظ دوست و دشمن و محبت و عودت مردوزن و عزت و احترام
 نزد خاص و عام چون **حسن بن علی بن محمد بن الوصالی** آید و بدین آرا از
 بلند گفت که راه دهید آنحضرت را پس **عبد الله** زنی را که در خدمت او
 اینک **ابو محمد بن رضا** بگفتند که نمیگردند هیچکس را مگر خلیفه یا کسی را که از جانب خلیفه
 امر شده باشد و چون آنحضرت در آمد مری دیدم خون بروی و خوش
 هوی و خوش گفتگویی و خوش اندام با جلالت و هیبت تمام چون بدین

ار داد بد با استقبالش دوید و با او معاذنه نموده بنیانش را بوسید و
 دشمن را گرفته او را بر جای خود نشاند و خود در یک طرف از روی
 ادب نشست و در اثنای مخاطبه با او جعانی الله فذاک می گفت و من دمدم
 بر تعجب می افزودم زیرا که پدرم با هیچکس با این طریقه روشش سلوک
 نموده بود بحواله عبید الله گفت که چون آنحضرت عن من زقین نمود پدرم
 متابعتش نمود و اینسان و مصاحبان و غلامان خاص را هر که کردین
 از یکی پرسیدم که این که بود گفت این حسن بن علیست که معروفست باین
 الرضا تعجب زیاده شد مرا و متفکر بودم و ازین فکر بدر نمی رفتم تا پدید آمد
 برسم عادت چون از نماز خفتن فارغ گردید بنوشته ای که از خلیفه
 با او رسیده بود یا از خلیفه مینوشت شغول گردید نزد من نشستم گفت
 الحمد حاجتی داری کفتم بلی اگر حاجت دهی سؤال نمایم گفت بگوئی کفتم این
 مردی که امروز بنظر در آوردم که اینهمه با او با جلال و کرامت عمل می
 رود در زمان مکالمه فذاک ابی و امی می گفتی که بود گفت این پسر سرور
 و امام راضیان حسن بن علیست که در میان ما بین الرضا مشهورست

و بعد از این سخن بد مردم ساعتی سکوت لحظیا بر نمود و زمانی خاموش بود
 و بعد از آن سر بر آورده گفتا که از خلفای نبی عباس امامت و خلافت
 زایل شود و این منصب عالی از دست ایشان بدست رود کسی از بنی هاشم که
 مستحق این مرتبه عالی باشد بغیر از و نیست بسبب علم و فضل و رفد و صلاح و
 عبادت و عفاف و اخلاق حمیده و صفات پسندیده که در وجوه است
 اگر بخدمت مشرف شوی تا یقین حاصل شود که امروز همه از کسی در
 عالم بهیم نمیرسد من بسبب آن چه از بد مردم شنیده بودم همیشه
 متفحص الحوالا و بودم هیچکس را از دوست و دشمن و علما و فقها و اکابر و
 اعیان ندیدم که نام او را تعظیم بنبرد و او را افضل با علم و آن نهندند
 چون سخن الحمد بن خاقان با این مکان رسید یکی از حضار از او پرسید
 که برادرش جعفر چگونه کسیت الحمد را حال متغیر کرد دید و گفت جعفر
 کسیت که کسی نام او را با نام ابو محمد مقررین سازد او فاسق و نارب
 الحمد بود و در نظر مردم در نهایت بقدری ریه اعتباری من در
 بودم که آنحضرت یعنی امام حسن علیه السلام بیمار شد و خلیفه را خبر

کردند

کردند بد مردم را ما مور ساخت که بدیدنش رود و پنج کس را از خدمه خاص
 خلیفه با مخلص برد جان نه آنحضرت موکل ساخته بودند که انحال طیبیان و معاین
 و انحال آنحضرت با خبر باشند و صبح و شام خبر او را بخلیفه رسانند و در روز
 آنحضرت قضا را با جمعی کثیر از علما و فضلا بخانه آنحضرت فرستاد که در وقت
 و تاش حاضر باشند و چون خبر نوشتن بیرون آمد باز ارها در کاغذها بنه
 شد و خلق بی اندازه از سوار و پیاده برد جان آنحضرت حاضر شدند
 و آنروز سهرن ساری از شورش و غوغا و آه و وحشتها و فریاد و فغان و
 ناله زنان و مردان از سر و قیامت نشان میداد و چون نقش آنحضرت را
 گذاشتند که بروی نماز گذارند عیسی بن مؤکل پیش آمده روی آنحضرت را
 گفت تا علویان و عیاسیان و سایر بنی هاشم بدانند که آنحضرت با جمل طیبی
 رحلت کرده و محضری در آن باب نوشته و چون از وقتش فارغ گشتند
 برادرش جعفر بنزد پدرم آمده و گفت توقع دارم که مرتبه برادرم را عطا
 کنی و من سندی میدهم که هر سال هزار دینار بنمایم برسانم و بدیدم چون
 این سخن از او شنید با او بغض سخن گفت و او را از نزد حذر و راند و در انحال

سبکت ای لحق ترا مگو خوب نیست که با آنکه خلیفه تیغ قهر و غضب بدهند ساخته
 بود که هر کس بد سر برد ترا امام و حاجتین ره بخندد اندیشه خشم و کین
 او را بقبل رساند نتوانست که این امر را از او بگرداند و قدرت نیانت بر آنکه
 مردمان را از ترس و بنزد او باز دارد اگر ترا نزد شیعیان بد توان بدر
 اعتبار هست که او را بوجه حاجتت که زردی و مرتبه او را جزای
 شیعیان او ترا پیدا میکنند و سر در قدرت می نمایند و اگر ترا دایمان آن
 قدر نداری زردان چه فایده میکند و سندی نداشتن بتوجه سوز ^{سازد}
 بعد از آن دیگر او را نزد خود راه ندادار نه چون این جنم معتبر معلوم
 میشود که جعفر با عبادت جلالت نب انشرف ادب و حسب خالی بوده و از
 حدیث بیتم نیز مستفاد کردید که حضرت سید الساجدین علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب از قول پیغمبر صلوات الله علیه لم یجمعین از بدی ^{کردی}
 جعفر خبر داد ابو خالد کابلی را و السلام علی من اتبع الهدی **الحديث الثالث**
والثلاثون قال الصدوق علیه رحمة الله الملك الغفور فی کتابه الزبور
 حدثنا جلی بن عبد الله الوراق قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن

اسحق بن سعد الأشعري قال دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام وانا
 اريد ان اسأله عن الخلف من بعده فقال لي مبتد يا بالحمد بن اسحق ان الله سبحانه
 لم يخل الأرض منذ خلق آدم عليه السلام ولا يخلها الى ان تقوم الساعة
 من محبة الله على خلقه يردع البلاء عن اهل الأرض وبه ينزل الغيث وبه
 يخرج بركات الأرض قال فقلت له يا ابن رسول الله فمن الخليفة والامام بعدك
 فنهض عليه السلام مسرعا فدخل البيت ثم خرج وعليه عاتق غلام كان وجهه القرم
 ليلة البدر من ابناء ائمة سنين فقال بالحمد بن اسحق لو لا كرامتك على الله
 عز وجل وعلي حجه ما عرضت عليك ابني هذا انه سمي رسول الله عليه و
 آله ولكنة الذي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما بالحمد بن
 اسحق مثله في هذه الامة كمثل الخضر عليه السلام ومثله مثل ذبي القرين والله
 ليغيث غيبتة لا يخبر من المملكة فيها الامن نبتة الله عز وجل على القوم اياته
 ورفقه للدعاء بتجليل فرجه قال بالحمد بن اسحق قلت يا مولاي هل من علامة ^{تظهن}
 اليها فلبى فنطق الغلام عليه السلام بليان عربي فصيح فقال يا بقرية الله في ارضه
 المنتقم من اعدائه فلا تطلب اثر بعد عين بالحمد بن اسحق فخرت فوجاهت ورا

صلى الله عليه وسلم

فلما كان من العُدَّة اليه نقلت يا ابن رسول الله لقد عظم سروري بما نمت
 على نما السنة الحبارية فيه من الخضر وذي القرنين فقال طول الغيبة بالحمد نقلت
 له يا ابن رسول الله وان غيبته لتطول قال اي ورسلي حتى يرجع عن هذا الامر
 اكثر القائلين به فلا يبقى الا من اخذ الله عهده بولايتنا وكتب في قلبه الايمان
 والله يروج منه بالحمد بن اسحق هذا امر من من الله حبلت عظمته وسر من
 سر الله وغيب من غيب الله فخذ ما ايتك واكتمه ولكن من الناكدين تكن
 معاني عليين يعني لحمد بن اسحق بن سعد اشعري كفت كه عجيب حضرت
 امام حسن عسكري عليه السلام در آمدم و ميخو استم پيرسم ان حضرت
 كه خلف بعد از ملكيت آنحضرت بمجرباندا نمود بجواب سوالي كه مراد خاطر
 بود و فرمود كه اي لحمد بن اسحق بد رسلي كه حضرت الله تبارك و تعالي زين
 را زمين خالي نكداشته از نخوتي كه خدا براست بر خلق از ان زمان كه
 آدم صفي الله عليه السلام را آفزيده و خالي نخواهد گذاشت تا قيام ^{مت}
 ببركت وجود او خدايي تعالي دفع ميكند بلا را از اهل زمين و باران ^{سند} ميضر
 بسبب ذات شريف او و همچنين بميمت ذات مقدس او حضرت حق
 همچين

تعالی بپرونی می آورد بركات زمین و الحمدین الحق گفت کفتم ای فرزندان رسول
 خدا خلیفه و امام مملکت بعد از تو آنحضرت تعجیل در آمدن ^{خبر} و بعد از آن بدین
 آمد بسیر را در آغوش گرفته که مدتی چون ماه شب چهارده بود و از انبای
 نلتستین مینمود پس حضرت امام علیه السلام فرمود که ای احمد بن اسحق اگر باغش
 کدامت تو نزد حضرت الله تعالی و بختها او نبود من این فرزند را تو نمی نمودم
 بدستی که او هنام و هم کینت رسول خداست صلی الله علیه و آله را و سستی
 که بر خواهد کرد زمین را از عدل و داد لجنات که پر شده باشند از جور و ظلم
 ای احمد بن اسحق مثل او درین امت مانند من ^{خبر} حضرت علی علیه السلام است و مجبور
 مثل ذی القرنین است بخدا قسم که هر آینه البتة غایب خواهد شد غایب
 شدنی که رسکاری نیابد ازها لک بودن در آن غایب شدن آنکه که
 خدای تعالی ثابت دارد او را بقابل بودن با ماست او توفیق دهد خداوند
 عالمان آنکس را بدعا کردن و تعجیل بزج او را از حق ^{تعالی} درخواستن ^{تعالی} احمد بن اسحق
 گفت کفتم ای مولای من آیا علامتی و نشانی هست که بآن دلم را آرام گیرد در آن
 زمان حضرت خاتم الاوصیا سخن در آمده بزبان عدی فصیح نرود که منم

بقیه الله در زمین و استقام کننده دشمنان حضرت رب العالمین بس طلب
 مکن اثر ایشان بعد از معاینه و رو برو دیدن محمد بن اسحق گفت بیرون آمدم
 شان دمان و فرجناک سرور و یگو بخد مت الخضر رفتم و کفتم ای عزیز نذر
 خدا عظیم شد خونخالی و نثار مایی من بسبب آنچه منت گذاشتی بر من بان
 یعنی نمودن حضرت صاحب الزمان بس بیان فرمایندی که سستی که عبارست
 در آنحضرت از خضر و ذی القربین چیست امام علیه السلام فرمود که آن سنت
 جاریه در آری غایب بودنت ای محمد بس کفتم که ای فرزند رسول خدا
 بودن او بطول خواهد کشید آنحضرت فرمود که بلی بخدا قسم تا مرتبه که بر
 گردند این امر بیشتر تا ملین با بن امر الالکسی که مذکور شد سه خدا عهد از او
 بدوستی ما نوشته است در دل او ایمان و تائید نموده است او را بر وجهی
 از جانب خود ای محمد این امر است از جانب خدا خلیت عظمت و سرست از
 سر خدا و غیبت از غیب خدا پس بگیر آن چیز را که آوردم از برای تو
 و پنهان دار آنرا و از شکر کندگان باش نذر ای قیامت با ما با بنی
 در اعلی مرتبه از مسرت بنست برین اللهم ارزقنا جوار اصفیاءک العظام

بر حنك با ارحم الراحمين اما **حدیث هشتم** ^{نخند} حضرت نقل فرموده اند در کتابی که در دست
 نالیف نموده اند ضعیف السند و سقیم المتن است و خبرها بسیار دارد که گاهی
 صحیح و معارض آنست و سواوی اول که در سند واقع است حسن بن محمد است و او
 مجهول است و دویم عمر بن بن الفرات و او نیز مجهول است سیم محمد بن مفضل است
 که شریکست و در میان غلط متن او آن همین کافیت که در اوایل آن از
 جانبی که آیه و سن پیغمبر غیر الاسلام دنیا را تا ما آخر آیه حضرت نخند ذکر نموده
 و تفسیر نموده زیاده از نیک و مرق که قریب بیک صفحه از آن آیات است و باقی
 غلطها صریح محذوف شده اگر آیات را از من کنیم که بجهت غنصا حذف کرده
 باشند ظاهر آنست که باقی آن بسبب غلطهای رسو اعداد از قلم کاتبان متعجب
 ساقط شده باشد چنانکه در ضمن حدیث ثانی از لغات این اربعین مذکور
 گشت و ایضا نقلی کردید که اگر حضرت نخند گویند که نخند را از کتاب
 هزار بن قولییر رحمة الله علیه نقل کرده ام آن نیز چه صورت دارد آنچه
 حکمت است درینکه آنحضرت بالباس و پوشش رسول خدا باید بُرئی چند
 در پیش انداخته داخل مکه شود مگر حضرت نخند ندیده اند اخبار لغاتیش

را که منتقل برین معنی اند که آنحضرت در میان رکن و مقام نبوت ظاهر خواهد
 شد و بغیر این دیکو چیزهاست که ذکر هر آن موجب اطناست پس هر که او را
 بدعلوم و عینی که آهسته میداند که اینطور سرحدی شایسته اعتماد نیست حضرت
 ایزد تعالی بر علم دین و انانی بخت دهد را و السلام علی من اتبع الهدی **الحديث الرابع**
والتلوث قال ابو محمد بن شاذان علیه رحمة الله الملك المنان حدثنا
 ابو محمد بن عبدالله بن الحسين بن سعد كاتب رضي الله عنه قال قال ابو محمد
 قد وضع بنو امية و بنو العباس سيفهم عليا العليين لحدیما انهم كانوا يفعلون ليس
 لحم في الخلافة حتى ينجفون من اوعائنا الاها و تستقر في مراكزها و ثانیها
 انهم تدفقوا من الاحبار المتواتره علی ان زوال ملك الجبابة و الظلمة علی يد
 القایم منا لا يتكون انهم من الجبابة و الظلمة فتعوا في قتل اهل بیت رسول الله
 صلی الله علیه و آله و ابادة نسله طعنا منهم في الوصول الى منع تولد القایم
 ارتكبه نابی الله ان یكتف امره لولحد منهم الا ان يتم نوره و لكونه المشركون یعنی
 حسین بن سعد كاتب گفت که حضرت امام حسن بن علی عکری علیه السلام فرمود
 که بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را بد ما گذاشتند بدو سبب یکی آنکه

میدانستند که اینان را در خلافت حقیقی نیست و میسر میدهند از آنکه مادی دعوی
 خلافت کنیم و خلافت در جانی خود قرار گیرد و می آنکه از جنبه امتیاز و لقب
 شده بودند که نوال ملک حیاران و ظلمت لمان دروست قایم ما خواهد بود
 و شک ندانستند در آنکه اینان از حیاران و ظالمانند پس کوشش کردند
 در کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و بنیت و نابود کردن ایشان
 مثل آنحضرت از روی طبعی که بود اینان را بوصول بمنج تقلد حضرت قایم
 با کشتن آنحضرت یعنی مایلند در کشتن اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ^{ند}
 با میدادند که شاید آنحضرت بوجود نیاید اگر بوجود آمده باشد کشته شود تا
 ملک و پادشاهی از دست ایشان بدر نرود پس با نمود حضرت الله تعالی که
 کشف امر آنحضرت نماید از برای یکی از ان ظالمان الا آنکه تمام میکردند حضرت
 الله تعالی نور خود را و اگر چه خوش نمیدارند مشرکان **از رویدات بعد از آن**
 آنچه شیخ طوسی و شیخ طرابلسی و شیخ راوندی و بسیار کس غیر ایشان نقل کرده اند
 از شیخ ما در آن آنکه خلاصه مضمونش بر وجهی که بعضی نقل کرده اند اینست
 که شیخ گفت معتضد خلیفه ما با او تن در یکدیگر کرد که هر یک بر اساسی سوار

شویم و اسبی را بخریم تا زود با سره برسیم و کم کرد که غافل خانه حسن بن
 علی را نزد کبرید و هر که در آن خانه بیاید سرش را بنزد من حاضر کند
 و ما بتجیل تمام فرستیم و در سو بام را فرود گرفتیم و در آن خانه کسی را نیافتیم و پرده دیدیم
 از در می آویخته پرده را برداشته داخل آن حجره شدیم و آن حجره بود بعضی
 و طول و پیر از آب چنانکه گویا در سلامت رخا در آن سخا نه حصیری بر روی
 آب پهن کرده بودند و شخصی در کمال جمال بر روی آن حصیر در نماز بود و ما
 مطلقا التفات نفرمودیم که آن دو فرقی من که او را الحمد بن عبد الله می گفتند
 پا در آب گذاشتند که خود را با و برسانند در آب غرق کردند و اضطراب بخشد
 بظهور رسانید پس دست او گرفته از آتش بیرون کشیدیم ساعتی بیوش بود
 دیگر مغرور با آنکه شناسد دست در آن آب در آمد و او نیز ببلای گشته
 بود که بیرونش آوریم آنگاه من فریاد بر آوردم که معذرت از خدا و از شما
 میخواهم بخدا قسم که من بخیبر بودم و چون کیفیت حال مطلع شدم بخدا باز
 گشت نمودم از آنچه در خاطر داشتم نادم و پشیمانم التفات بما مطلقا نکند پس
 بنزد معتضد باز گشتم آن واقعه را بدو عرض کردم پس سفارش نمود که این

قصه را بنهان داريد والا نجد قسم كه نما را زنده نيكندارم و تا او در حیات
 بود ما از ترس كشته شدن اين سزايي نمفتيم و بكي حدي از ان نميكفتيم
 و چون او در گذشت روايت اين حكايه را ما ظاهر كنند الحمد لله الذي يصون
 حجتة من شر الاعداء والسلام على من اتبع الهدى **الحديث الخامس والثلاثون**
 قال عمار الدين ابو جعفر بن بابويه رحمه الله عليه في كتاب بحال الدين حدثنا
 محمد بن ابراهيم اسحق الطالقاني مرضي الله عنه قال حدثنا ابو القاسم علي بن محمد
 الحديجي الكوفي قال حدثنا الاودي قال بينا انا في الطواف وقد طفت ستا
 وانا اريد ان اطوف السابع فاذا لجلقة عن يمين الكعبة وشابحن الوطيط
 الريحه هبوب وهو موهبه يتقرب الى الناس يتكلم فلم ارجس من كلامه لا
 اعذب من منطقه وحسن جلوسه فذهبت كلمه فزبرني الناس فقال بعضهم
 من هذا فقالوا هذا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله يظهر للناس كل سنة
 في ما لحواصه يحدثهم فقلت يا سيدي ايتك سترتلا فارشدني هداك الله عز
 وجل فنا واني حصة تحولت وجمي نقال بعض حلبائه ما الذي دفع اليك فقلت
 حصة وكشفت يدي عنهما فاذا انا بسبيكة ذهب فذهبت فاذا انا به عليه السلام قد

لحقنى فقال لى ثبتت عليك الحجّة وظهر لك الحق وذهب عنك العسى انى انى قلت
 لانفال عليه السلام انا المهدى وانا قائم الزمان انا الذى املاها عدلا وقطا
 كمالئت جورا وظلما ان الارض لا تخلوا من حجته ولا يبق الناس فى نوره فنده اما نر
 تخدث بها الحوانك من اهل الحق يعنى اوردى كه لخدم بن يحيى بن حكيم سركت
 در طواف كعبه بودم و نش نوبت برد و سركبه كشته بودم و ميخواتم نوبت
 هفتمين رنجاي ارم كه جوي را ديدم بر طرف راست كعبه حلقه زده بودند
 و جوي خوش مروى خوشبوي با هيبت كه با وجود هيبت متقرب و نزيكى
 جوينده بود بر دمان دران ميان در تكلم است كه خوشتر و خوشتر از گفتار و
 حسن جلوس و نذيره و نشينه بودم پس بنش رفتم كه با او سخن گويم مردمان
 مانع كردند از بعضى پرسيدم كه اين جوان كيت كفتند اين عزيزند مراد
 خداست صلى الله عليه و اله كه دهر سال بگيرت خور و اظاهر ميازدان
 براى خواص دوستان محبان و خود را بشا نر لجد يث مستفيد و مستفيض
 ميگرداند پس با او گفتم كه اى سيد من بنزد تو آمده ام بطلب اهنماي مرا
 راه بنما سلكي برداشته بمن داد بعضى از هفتيگان ش پرسيدند كه چه

كه كماله انوار
 تمام كماله با
 انوار
 انوار

چیز داد بگوئیم یکی بود و دست کشودم بجز آنحضرت آن رلی نفس طلاند
 بود پس براه افتادم و در آن مرقن آنحضرت بمن رسید و گفت حجت بر
 تو ثابت شد و حق بر تو ظاهر کردید و اینانی از تو منفع کشت آری
 مرا این شایه گفتم نمیشناسم آنجناب علیه صلوات الله الملك الوهاب فرمود
 که منم ممدی و قایم زمان منم آنکی که میکند زمین را از عدل و دایخانکه
 بر شده باشد از ستم و بیداد بدستی که زمین خالی نمیشد از نجی و برهان
 در قدرت باقی نمانند و این کلمه امانت است خبرده با این سخنان برادران
 که از اهل حقند و قابلیت دارند شنیدند این سخنان را و السلام علی من
 اتبع الهدی **الحديث الثامن والثلاثون** قال الحسين بن حمزة العلوي الطبري
 قدس الله سره في كتابه الموسوم بكتاب الغيبة حدثنا رجل صالح من اصحابنا
 قال خرجت سنة من النبي حاجا الى بيت الله الحرام وكانت سنة شديدة
 المحر كثيرة الموم فانا قطع عن القافلة و ضللت الطريق فغلب على العظم حتى
 سقطت و انشرفت على الموت فسمعت صريلا ففتحت عيني فاذا شاب حسن الوجه
 حسن الرعيه راكب على دابة شميا و سقاني ماء ابرد من الثلج و حللي من العلو

بخانی من الطلاك فقلت يا سيدي من انت قال انا حجة الله على عباده وبقية
 الله في ارضه انا الذي املاد الارض سطرًا وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً
 انا ابن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين
 بن علي بن ابي طالب عليهم السلام ثم قال الخفض عينك فخفضتها ثم قال انفضهما
 ففعضهما فذابت نفسي في قدام القافلة ثم غاب عن نظري صلوات الله عليه
 يعني حديث کرد از برای ما مردی صالح از اصحاب امامیه گفت سالی از
 سالها با راده حج بیرون رفتم و در شان سال که ماندت تمام داشت و
 هموم بسیار بودم از قافله منقطع گشتم و راه کم کرده ام و از رعایت تشنگی از پانی
 درآمده بر زمین افتادم و مشرف بمرگ شدم بس شبیه اسبی بگو شدم رسید
 چشمم کشود جوانی دیدم خوش روی خوش بوی بر اسبی سواران
 جوان آبی بمن آتاما مید که از برف خنکتر و از غل شیرین تر بود و مرا از
 هلاک شدن رها نید گفتم ای سید من تو کیستی که این مرحمت در باره من
 فرمودی گفت منم حجت خدا بر بندگان خدا و بقية الله در زمین او منم
 آنکی که بر خواهم کرد در زمین را از عدل و داد آنچنانکه بر شده بود از جور

ففضعهما

و ظلم من نذرند حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن
 الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام بعد از آن فرمود که خیمها تیدا
 بیوشن پوشیدم فرمود بکشا کثردم خود را در پیش روی قافلہ دیدم
 آنگاه آنحضرت از نظر غایب شد صلوات اللہ علیہ و علی جمیع الانبیاء و الاوصیاء
 و السلام علی من اتبع الهدی **الحديث السابع والثلاثون** قال ابو محمد بن ناذان
 رفع الله درجته في الجنان حدثنا محمد بن محمد بن ابی نصر رضی الله عنه قال
 حدثنا احمد بن عیسی قال حدثنا عبد الله بن ابی یعفور قال قال الرسول الله
 جعفر بن محمد علیهما السلام ما من معجزة من معجزات الانبياء و الاوصیاء الا ان
 نظر الله تبارک و تعالی منلها علی يد قائمنا لانام الحجة علی الاعداء یعنی
 حضرت امام جعفر علیہ السلام فرمود که هیچ معجزه از معجزات پیغمبران
 و اوصیای ایشان نیست الا آنکه ظاهر خواهد کرد و ایند حضرت الله تبارک
 و تعالی مانند آنرا بدست قائم ما بجهت تام کرد و ایندن بحجت بر اعدا
 و السلام علی من اتبع الهدی **بخاطر فاتر میرسد** که در ضمن اینجند نیز شریف
 بعضی دیگر از آن سعادتمندان را که بشرف رؤیت حضرت بحجت شریف

شده اند باقلیلی از معجزات باهلات آن بزرگوار حضرت خالق السموات
 مذکور سارده شیخ عظیم الثانی محمد بن محمد بن النعمان که ملقب
 است بمفید علیه رحمة الله الملك المجید در کتاب ارشاد سفیرها بد
 بابین ساری الامام الثانی عشر علیه السلام و طرف من دلاله و نبیاته
 و بعد از آن بسند روایت میکند از محمد بن اسمعیل بن موسی بن جعفر
 علیهما السلام سفیرها بد که او است اولاد رسول الله بود که در عراق بودند
 و میگوید که او گفت من دیدم بیحس بن علی بن محمد را در میان مسجدین
 و ایضا شیخ رحمة الله رحمة الله علیه سفیرها بد آنچه محل مضمونش اینست که حکوه
 بنت محمد بن علی دیده بود آنحضرت را در شب مولدش بعد از آن هم
 دیده بود علی بن محمد بن حمدان قلاسی گفت که گفتم بابی عمرو که از کلای
 حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوده که در گذشت حضرت ابو محمد
 یعنی امام حسن عسکری علیه السلام پس گفت ابو عمرو که تحقیق که در گذشت
 ولیکن گذاشت در میان شما کسی را که بقبر او مثل اینت و اشاره بدست
 خود و فتح مولای زرارای گفت که من شنیدم از ابی علی بن مطهر که وصف کرد

کرد

میگرد آنحضرت را که دیده بود او را و صفت قد آنحضرت می نمود و محمد بن ناذان
 بن نعیم نیشابوری که از صالحات بود که او گفت استاده بود در باب ابراهیم
 بر صفا حضرت صاحب الامر علیه السلام آمد و امینا دبا او و گرفت کتاب مناسک
 او را و حدیث کرد او را بخیرها یعنی او را بجزیهها در باب مناسک تعلیم داد
 و مرویت از ابی سعید الله بن صالح که او گفت که من دیدم آنحضرت را در برابر
 حجر الاسود و مردم بر دو سر آنحضرت در آمده بودند و آنحضرت میفرمود که شما
 باین و این ما مورث شده اید و روایت از محمد بن ابراهیم بن ادریس که او
 گفته روایت کرد از پدر خود که او گفت من دیدم حضرت صاحب الامر علیه السلام
 بعد از حلت ابی محمد علیه السلام در هسکامی که نزدیک بیلوغ سیده بود و پیوسته
 سر و دست مبارک او را **روایت است** از قبری که گفت که دیده است جعفر بن
 علی یعنی جعفر کذاب و روایت آنحضرت را و ابوطریق خادم نیز دیده است
 آنحضرت را و مثال این لغا سر در یعنی بسیار است آنچه آنحضرت را و در
 آنرا از آنها کافیت در آنچه قصد کردیم آنرا چون عده است در باب وجود
 آنحضرت و امامت او پیش ازین ذکر کرده ایم آنرا آنچه می آید بعد ازین

و در کتاب مناسک
 با کلمه مناسک

تکمیل

زیاده است در تاکید بعد از این شیخ رحمه الله علیه ذکر بعضی از معجزات آنحضرت
 آنحضرت ص علیها السلام فرموده لما از جمله معجزات علیها السلام که شیخ علیه الرحمه و غیر او روایت
 کرده اند یکی آنست که محمد بن عبدالله السیاری گفت که رسانیدم چیزی چند از
 برای هر زبان حارثی که در آن میان دست طلائی بود آنچه را آنحضرت
 قبول فرمود غیر از دست بنده که ذکر آنرا بدین وما موثر شدیم بشکستن آن
 چون شکتم در میان آن چند مثقال آهنید و مس و سویی بود آنرا خالص ساختم
 نزد استاد آنحضرت بعد از آن طلا قبول فرمود **دیگر روایت است** که مردی از
 اهل سواد مالی با آنحضرت رسالت رسانید آنحضرت آن مال را برود کرد و
 پیام داد او را که بیرون کن حق بپر عمت را و آن چهار صد درهم است
 وضعیتی در دست آن مرد بود که بپر عمت را در آن شرکت بود حق بپر عمتش را
 از آن مال بیرون کرد باقی را آنحضرت قبول فرمود **دیگر روایت است** از
 قاسم بن علا که گفت مر چند بسر وجود آمد و هم یک ارانیان که بوجودی
 آمدی نوشتم و التماس دعا می کردم از آنحضرت از برای اینان الجناب
 در جواب چیزی غنیوشت و هلهتیان مردند پس چون متولد شد فرزندانم

و چون

حسین مکتوب بخدمت آنحضرت ارسال نمود و در آن از برای او استدعای
 دعا کردم آنحضرت بحاجت فرمود و فرزندم حسین باقی ماند الحمد لله رب
 العالمین **دیگر روایت است** از ابی عبد الله ابن صالح که گفت تا ایضا
 بیغداد رفتم و در بیرون رفتن حضرت خواستم حضرت نیافتم بیت و در روز
 بعد از خروج قافلہ در بیغداد اقامت نمودم آنگاه حضرت یافتم و حال آنکه در
 رسیدن بقافلہ یوس بودم چون بمن روان رسیدم قافلہ را انجا دیدم معلوم
 شد که در آن مدت اهل قافلہ در آن مقام توقف داشته اند و در آن توقیع که
 آنحضرت مراد رفتن بحاجت فرموده بود بجهت سلامت من دعا کرده بود
 پس ببرکت دعای آنحضرت در آن سفر هیچ بدی و خطری بمن نرسید الحمد
 لله رب العالمین **دیگر روایت است** از محمد بن یوسف شاشی که گفت بعلت
 باسور کردنم در ایامی بی اندازه در معالجه آن صرف کردم و هیچ
 فائده ندیدم پس رقعہ نوشتہ بخدمت آنحضرت فرستادم و استدعای
 دعا نمودم توقیع بیرون آمد باین مضمون که بیوشانند ترا بحق تعالی لباس
 عافیت و بگردانند ترا با مادر دنیا و لغتت پس بگذشت برین جمعه الا که

صحت و عافیت یافتیم و آن موضع مانند کف دست من شد آنگاه طلب کردم طیبی را
 از اصحاب خود و با و نمودم آن موضع را آن طیب گفت نیامده است این عافیت
 مگر از جانب حق سبحانه و تعالی بحساب ربه اندازه **دیگر روایت است** از علی بن الحسین
 عیاشی که گفت در بغداد بودم در آن هنگام که قافلہ یافعی میهای رفتن بکعبه عظمه
 کردیدند حوائتم با ایشان بروم مکتوبی بخد مت حضرت صاحب علیه السلام
 فرستادم و اجازت رفتن با آن قافلہ طلب نمودم توقع بیرون آمدن آن قافلہ
 مرو با ایشان که تراخیر و خوبی در رفتن با ایشان نیست پس با آن حضرت
 در کوفه اقامت نمودم و آن قافلہ روانه کردیدند پس منو حنظلہ بر ایشان
 بیرون آمدند و راه را بر ایشان بریدند و هر را بر ایشان و محتاج کرد و لغتند
 و دیگر نوشتیم و اذن حوائتم در رکوب بکشتی اجازت نیافتیم بعد از آن معلوم
 شد که طران مرکب یکی سالم مانده و سدی آن بود که گروهی که ایشان را بواج
 میگفتند بر ایشان بیرون آمده بودند و راه عجز را بر ایشان بریده **دیگر**
روایت است از همین علی بن الحسین که گفت رفتم بکرب و بکوجه و لعل شدم که
 آنرا ندیده بودم و با کسی حرفی نگویم و باستانی نرسیدم گذارم مسجدی افتاد

بآن مسجد درآمد و نماز گذاردم و بعد از فراغ از عقب دیوار شرایط زیارت
 بجائی آوردم تا گاه خادمی بآن مسجد درآمد و گفت برخیز و با من بیایم کفتم بجا
 پیام گفت بمنزلی که ترا نشان دهم کفتم من کیتم شاید که ترا بطلب غیر من نداده
 باشند گفت نفرستاده اند مرا مگر بسوی تو تویی علی بن الحسین یانی و با آن خادم
 غلامی همراه بود با او سخن آهسته گفت چنانکه ندانستم چه گفت آن غلام رفت
 و جمیع ما محتاج ما آورد و سه روز نزد او بودم و خصت خواستم که در داخل
 دار زیارت کم لبازت یافتم و در شب زیارت کردم **دیکر روایت** از
 حسین بن فضل همدانی که گفت نوشتند بهم بخط خود کتابی بمقدمت آنحضرت و جواب
 آن کتاب وار کردید بعد از آن بمن فرمود که من از زبان او کتابی نوشتم
 جواب آن نیز و سر و بافت بعد از آن یکی از بزرگان اصحاب ما فرمود که
 او کتابی نوشت بآن حضرت جواب آن سر و دیانت در آن عجب داشتیم پس
 معلوم شد که او فاسد عقیده گشته و تمطی شده است **دیکر روایت است**
 از همین حسین بن فضل که گفت رفتم بعراق با خود و رادم که بیرون نروم
 مگر بعد از دیدن بنه و حجتی که در امرم بظهور آید و بخاجی از خواججه اردی

نماید اگر چه احتیاج پیدا کنم بسبب اقامت بمرتبگی که بمن تصدق کنند و گفت در
 انشا می آن حال و خلال آن اقامت تنگند بینیه من دکن مقام و رسیدم
 که حج از من فوت شود پس رفتم روزی بنزد محمد بن احمد و در آن ایام اوسفیه
 قاصد بود از حضرت صاحب الامر علیه السلام بمن گفت بفلان مسجد رو که
 آنجا ملاقات خواهد کرد با تو ^{چون} با آن مسجد رفتم مروی با بخار آمد چون
 مرادید بخندید و گفت غم مخور که زود باشد که حج کنی درین سال و بارگوری
 بنزد اهل و اولاد خود پس اطمینان یافتم و ساکن شدم و مکتم این مصداق آنست
 و چون وارد شدم بکار بیرون آمد برای من یک جامه و کلاه که در آن چند
 دینار بود و بگفتند و با خود گفتند که آیا این خدمت نزد قوم یعنی سبب سخت
 خود دانستم که قلیلی از برای من نرستاده اند جمیل بر من غالبند و آنرا پس
 نرستادم و رتقه نوشته با آن قدین ساختم بعد از آن پشیمان شدم و تا سف
 بسیار خوردم و با خود گفتم که کفر آن نعمت و در ندیدم که آنرا بر مولای خود رگوردم
 و رتقه دیگر نوشتم در آن عذر خواستم از فعل خود و تید کردم که نگاه کارم
 و استغفار کردم و آن رتقه را از سال نمودم و از برای نماز پشیم بر خواستم

ربا خود گفتم که اگر با من بفرستند آنرا از برای من سران کیه را بکنایم و مطلقا
 تصرفی در آن نکنم تا بپریم آنرا از برای پدر خود که او را ترست از من پس آمد
 بسوی من آن رسولی که کیه را برده بود و گفت بد کردی چون ندانستی و نشنیدی
 آن مرد را بدستی که ما ابتدا میخواستیم با نیطو را امری نسبت بدوستان خودی
 آنکه امینان از ما سئوال کرده باشند و بسیار باشند که از ما سئوال کنند و تبرک
 بکنند بآن و بیرون آمد توفیقی که خطا کردی که در نمودی بر و لسان ما را پس
 چون استغفار کردی بسیار و خدای تعالی ترا و چون عزیمت و عقد بست
 توانست که آنچه فرستاده بودیم بسوی تو هرگاه باز کردیم آنرا تو تصرفی
 در آن نکنی و انتفاع از آن نگیری پس آنرا از تو در گذرانیدم اما حجاب
 ما بستان تا الحرام بسدی **و هم از روایتی** که گفت نوشتم دو معنی را
 و خواستم بپریم معنی ثالثی را خود را از آن با من داشتم از خوف آنکه مباد
 آنحضرت آنکه مباد اخوش نیاید ببول آن دو معنی را فرستد و با جواب
 معنی سیم که نوشته بودم **و هم از روایتی** که گفت اراده داشتم که با
 محمد نیشابوری حج روم و در آن راه عدیل او باشم و رسولی بسوی من

بغداد رسیدم مرا امری دست داد و رفتم که عدیلی پیدا کنم پس رسیدم بن این
 و جناب میل داشتم با او و التماس کردم از او که کدایه کند از برای من پس او را
 کاره یافتیم پس بعد از آن چون ملاقات کرد و بمن گفت من در طلب تو بودم
 و بمن گفته اند که او صاحب تست میگوزند کانی کن با او **دیگر روایت**
 از حسن بن محمد الحسینی که گفت شنیدم دایم حاجز بن جمع کدوم خبری چند
 و رفتم معکوب پس پس در آن آمد تو قبی بجای من با این مضمون که نیست
 در میان ما شکمی و نه در آنکه تا ایم مقام ما هست با ما را و کن آنچه باست
 بجای بن یزید **روایت** از محمد بن صالح که او گفت چون بدیم و ذات
 یافت و امر او بمن تعلق گرفت بدیم را بر مردم سفاخی بود از مال غنیمتی
 صاحب الامر علیه السلام شیخ مفید علیه الرحمۃ میفرماید که این روایت که
 میدانند از اشعیان و معا رفت میان **امینان** و میدانند خطاب
 امینان با این روایت بر آنحضرت علیه السلام از برای تفسیر محمد بن صالح
 گفت تو نیت می کنی آنحضرت و اعلام کردم او را پس نوشت بمن که طلب کن
 از امینان و استقصای کار امینان نمای پس طلب کردم و مردمان ادائی

کردند الا یک مرد که چهارصد دینار نزد او بود پس رفتم و از او طلب
 نمودم تا خیر و شویف میگرد و پیشش نسبت بمن استخفافه و سفاقت می نمود
 پس شکایت او را نیز بدیش بردم گفت چه نند که چنین کرد و چنین گفت
 پس کفتم ریش و پایش را کتیدم تا میان خانه پس بیرون آمدی سرا و استغانه
 باهل بغداد نمود و میگفت که این قسمی را قضا گشت بد من را پس خلق جمع آمدند
 و قصد من کردند بر مرکب ^{خود} سوار شدند و کفتم ای اهل بغداد میل میکنید بظالم و
 او را دلیر میارزید بر مظلوم من مردم از اهل همدان از اهل سنت و جماعت
 و این مرد نسبت میدهد مرا بقتل و مرا بقتل میگوید تا حق مرا ببرد پس مردمان
 میل کردند بمن بعنوانی که خواستند داخل شوند در دوکان او سنگین دادم
 اینانرا و آن مرد بطلاق سوگند یاد که ^{کند} در الحاله ادائی حق من نماید پس استغاثی
 حق خود از او نمودم **دیگر روایت** از محمد بن حسن که گفت وارد شدم بحبل و تابل
 بنوم با مامت و دوست نمیدانتم اما ما را بحملگی تا زمانی که مردی بنام عبدالله
 را وصیت کرده بود در مرض خود که بدهند شمری سمند را که مرکب او بود و کار را
 بحضرت صاحب الامر علیه السلام پس من تبرسیدم که اگر دهم شمری را یا ذکونکین

از و انداواستخفاف بمن برسد پس نزد خود قیمت کردم آن مرکب و شمشیر و کمر را
 به هفصد دینار و مطلع نکردم کسی را بران و دادم شهریاری باذکو تا کین ناگاه کتبی
 وارد شد بمن از جانب عراق که بفرست هفصد دیناری را که از قیمت شمشیر و کمر
 از مال ما نزد تو هست **دیگر روایت است** از علی بن محمد که او می گفت حدیث کرد
 یکی از اصحاب ما که **بوجود آمد** هر افرانندی پس نوشتم و طلبا دن کردم بجهت ختنه
 کردن او و سر روز هفتم کتابی وارد شد که تطهیر میکن او را پس او مرد و در روز **هفتم**
 باهشتم بعد از آن خبر مرگ او را نوشتم پس دیگر نوشته و سرود یافت که زود باشد
 که قائم مقام ابد شود و دیگری نیز بعد از او هم رسد پس اول احمد نام کن و در میان
 جعفر و یحییان شد که آنحضرت فرموده بود و من نیز بفرموده عمل نمودم **دیگر روایت**
میکنند که من تهیه حج کرده بودم و مردم را وداع نموده و بر جناح بیرون رفتن بود
 پس نوشته و سرود یافت از جانب آنحضرت که از برای این سفر تو درین وقت
 کارهیم را بر سوی دست علی بن محمد گفتم که تنگ شد سینه من و غمگین گفتم و نوشتم
 بخدمت آنحضرت که بوجوب فرموده اقامت کرده ام انقدر هست که نمیکم بواسطه
 تخلف کردن من از حج پس توفیق بیرون آمد که تنگ مگردان سینه خود را پس

بدستی که زود باشد انشاء الله تعالی که در سال آینده حج کنی و چون سال این^{آنکه} آمد نوشتیم
 خدمت آنحضرت و رخصت خواستیم پس حضرت و سرود یافت نوشته بودم
 که میخواهم عدیل محمد بن عباس بنوم و اعتماد دانتم بداعت و صیانت او پس ^{نوشته}
 و سرود یافت که اسدی نیکو عدیل است اگر محمد بن عباس بیاید لقبها میکنم او را
 بر اسدی پس اسدی آمد و عدیل او شد **دیگر روایت** از حسن بن علی ^{الرضی}
 که چون محلت فل بود حضرت امام حسن بن علی علیهما السلام مردی آمد
 بلکه با مال بسیار که حضرت صاحب علیه السلام برساند آن مال را پس
 اختلاف یافت در باب آنحضرت بعضی از مردمان میگفتند که ابو محمد در
 گذشت و او را ندانندی بود و بعضی میگفتند خلف او بعد از او جعفر است و ^{بعضی}
 دیگر میگفتند خلف او بعد از او فرزندان او است پس فرستاد آمد و مصری را که
 کتیب او ابوطالب و از برهان طلبید جعفر گفت که هنوز وقت آن نرسیده
 پس آمد آمد بیوی باب و کتاب را رسانید بعضی از اصحاب ما که موسوم بودند
 بفسادت پس توفیق بیرون آمد که خدای تعالی اثر الجرد دهد در باب صاحب
 تو که او مرده و وصیت کرده بمالی که او دمیروی ثقت که عمل کند در آن بجزیری

که صحبت و امر آنجنان بود که آنحضرت فرمود **دیگر ولایت** از علی بن محمد که
 با سرگردی از اهل آیه چیزی چند که برسانند بخدا آنحضرت از آنجمله شمیری
 بود که در محل بار کردن فراموش کرد چون آنجیها با آنحضرت واصل شدند نوشته
 با و دستاد مشتمل بر وصول آن چیزها و در آن توفیق نوشته بود که بر وجهت
 خیر شمیری که فراموش کرده بود **دیگر ولایت** از حسن بن محمد شعری که وارد
 سند کتابت ابی محمد علیه السلام در جبرائی حکم بر خید که کشنده نارس بن خاتم بن
 ماهویه بود و از آن ابی الحسن و برادر من یس چون ابو محمد علیه السلام در مکدشت و در
 استیاف شد آنحضرت صاحب الامر علیه السلام از برای ابی الحسن و صاحب او وارد
 نشد در امر چند چیزی پس من از برای این نمکین بودم که خبر مراد جنید ^{سد}
صاحب کتاب کفایة المؤمنین که متوجه کتاب خراج و خراج است میگوید که
 در ولایت آن محمد بن یوسف ثانی که گفت از عراق سفر کردم مردی را دیدم که او را
 محمد بن الحسین الکاتب می گفتند و قبل از آن او را دیده بودم و با او سبقت آشنائی
 داشتم صاحب تجمل بسیار و متمول بشمار بود و سال امام علیه السلام را از اموال خود
 خراج کرده جمع نموده بود چون مرادیه پرسید که هیچ نوع تدبیری میدانی که بری

الذمه شوم کفتم بلجوانیت علوی نذرند اما من عنکری علیهما السلام وند
 دلالات باهرت و معجزات ظاهرات بسیار دیده و شنیده ام و یقین میدم
 که امام و خلیفه الرحمن درین زمان است محمد بن الحسین گفت چون بخدمت ایشان
 تو اتم رسیدی گفتم او را نمیتواند دید زیرا که بسبب خوف اعدای مخفی است لیکن
 حاجب بخدمت آنحضرت قیام مینماید و ایضا تو بقعات آنحضرت بنیج بقیام
 روح می آید و در کایت خود مشکلات خلق را حل مینماید گفت من با آنحضرت معرفت
 ندارم سخن تو اعتماد میکند اگر خلاص گفته باشی در قیامت با تو مؤخذه خواهم
 کرد و کفتم چنین باشد که تو میگوئی ماهیج تنگی نیست که ابن الحسن علیهما السلام با حق
 و خلیفه مطلق است و بعد ازین مکالمه از یکدیگر جدا شدیم و چون ازین تاریخ
 مدت دو سال گذشت مرتبه دیگر با محمد بن الحسین در وقتیکه متوجه جانب
 عراق بودم ملاقات کردم کفتم حال تو چیست و با آن مال جگر روی گفت یکمتره تو
 دنیا ر بدست عابدین کعلی ناری و محمد بن علی کثرتی نرسا دم و عرضه نیز بخدمت
 آنحضرت ارسال داشتیم و استدعای دعا نمودم جواب آمد که آن دو بیت دنیا را
 که ارسال داشته بودی را اصلنده بنذمه تو از خلیفه هر دو بیاری که از حق ما بود چه

با رسیدن چون توفیق رفیع آن سرور سراج اندام جاطم رسید که هنر اردیابار حضرت را
 برین حق بود مافرا موثقی شده بود و اینم لخصرت نوشته بود که اگر خواهی که باقی آن
 وجه را نقطه نمائی باید که از شورت الی الحسن از دی که الحال در سری ساکن است
 بیرون نویی و بعد از این سرد این توفیق برین یقین شد که لخصرت امام
 نهان و خلیف الرحمن است براری گوید که قم محمد بن الحسین الکاتب که آراست و صحیح
 بود آنچه ترابان راه نمودم گفت ای والله یعنی بلی بخدا قسم در اثنای این حکایت
 کسی خبر موت حاجز ما برآید و محمد بن الحسین از موت حاجز بغایت اندوهگین
 کرد و بدیگرم بسیار اندوه مدار که لخصرت را فوت حاجز معلوم بود که تفویض
 شورت این امر با الحسن از دی نموده **و ایضا صاحب کفایت** میگوید
 روایت از این سرور طبایخ که گفت کما تی یحسن بن راشد نوشتم مضمون آنکه
 درین ایام مراقب و احتیاج بغایت در بافته امید آنکه درین نوشتن مراد استگیری
 نمائی و قیل از آنکه ارسال آن مکتوب بکم بجایب حیرت آدمم حبابی دیدم کندم
 کون که هرگز بجن صورت او کسی ندیده بودم دستم گرفت و صوره سفیدی در
 دستم نهاد بران همان نوشته بود که دوازده دیار است و برجا بندیکو نوشته

بود که سر و سرباخ شیخ طرابلسی در کتاب ندرج کتبش میگوید که همیشه حال بر بنیوال
 بوده که هر چه از حسن و هدیه و غیر آن با آنحضرت میرسانیده اند آنجناب
 بمصرف میرسانیده **و ایضا صاحب کفایه میگوید** روایت از جعفر بن حمدان از
 حسن بن حسین استرآبادی که گفت در طواف بیت الحرام بودم و در عدو اشواط
 طواف تنگ کردم و متفکر بودم که آیا این طواف تمام کرده ام یا نه که ناگاه دیدم
 حیوانی خوش روی با وجاهت تمام پیش آمد و گفت هفت شوط دیگر تمام کن و از
 نظرم غایب شد دانستم که آن طواف تمام بوده و بعد از تکمیل هفت تنگ کرده ام
و هم او میگوید که و ایضا از راوی سابق مرویت که گفت شنیدم از علاء بن احمد
 او از ابی رجا نصر مصری مروایت کرد و او را یکبار صلحای زمان خود بود و تولد
 او در مدینه و بمقار او در مصر شده بود گفت بعد از آنکه حضرت ابی محمد یعنی
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بجزای رحمت برورد کار خود واصل شد
 و طلب و می او میبودم و در بلاد و امصار حجت جا نشین آن قبله را بار بقیه سعی
 می نمودم و میدانستم که خلف صدق آنحضرت حجت بن الحسن علیهما السلام است
 اما میگویم تا من آنحضرت را نه بنیم اطمینان نلبی مرا حاصل نمی شود روزی با خود

گفتم لحتمال دارد که اثری از مطلوب بن بعد از و و سه سال دیگر ظاهر شود
 ناگاه آرازی شنیدم و کسی را ندیدم که گفت ای رضی بن عبدربه باهل مصر بگویی
 که آیا شمار سواران را دیدید و بر سالت او که دیدید یا آنکه موقوف داشتید
 صدیق آنحضرت را بدین او او چرا گوید که از شنیدن این سخن بغایت
 متعجب شدم و گفتم این شخص از کجا دانست که پدرم عبدربه نام داشت و حال آنکه
 من مریض بوده ام که پدرم در مداین وفات کرده و ابو عبد الله بن زنی مراد رو که
 بمصر آورده دهه کس را پسرا میدانند پس دانستم که این صد از برای آن
 بود که آن شک که بحجرت بن الحسن علیهما السلام دانستم مرتفع کرد پس در ساعت
 متوجه مصر شدم و مردم آن دیار را خبر دادم و جمعی کثیر قابل با ما مسکن حضرت
 شدند **دهه صاحب کفایه** میگوید روایت است از علی بن محمد رازی مشهور بکلبی
 که گفت جمعی کثیر از اصحاب ما را خبر دادند که حضرت صاحب الزمان **علیه**
 صلوات الله الرحمن غلامی را بنزد ابی عبد الله فرستاد جهت بمای بعضی
 از امتعه که نزد ابی عبد الله بود و ابو عبد الله در آنوقت که متاعها را
 فروخته هیجده فیراط و یکصد ناقص بود و ابو عبد الله از مال خود مقدار

مذکور

242
مذکور را وزن نمود و آن مبلغ معین را تمام و کمال مصحوب آن غلام بخدمت آن
سرور انام ارسال داشت چون آن غلام آن مبلغ را یکی از ملازمان آنحضرت
تسلیم نمود و آن ملازم آن مبلغ را بخدمت آنحضرت حاضر ساخت آنحضرت بدیناری
اشارت فرمود که این دینار را بنزد ابی عبد الله فرستید که او تکمیل ارسال
خود بهجده قیراط و یکجبه نمود چون آن دینار را وزن کردند همان هیجده
قیراط و یکجبه بود و با آنحضرت بنزد ابی عبد الله جنید بس فرستادند

حدیثی را آورده ابن بابویه رحمه الله علیه و یکی از علمای امامیه ترجمان او در کتاب خود
ایراد نموده بجهت مختصا بر وجهی که آن دانشمند شیعی روایت فرموده نقل نموده
آن بزرگ دین ترجمه آن حدیث را با این طریق در کتاب خود ثبت نموده که سعد بن
ابی عبد الله بن ابی خلف اشعری قمی علیه الرحمة گفت روزی مرا اتفاق ^{صحب}
افتاد با مخالفی و در امامت میان من و او مناظره میرفت تا بجهت ما بجای
رسید که آن مخالف گفت که آیا ابو بکر و عمر از روی طوع و رغبت اسلام آوردند
یا از سراجبر و اکراه من متفکر شدیم که اگر بگویم چه بود کار بکار و خنجر شد
و اگر بگویم طوعا بود بگوید مؤمن کافر نمیشود بعد از ایمان پس با او مدارا کردم

و تعلق را بجان نه ساختم و جواب را بباعت دیگران نلختم و بخدمت محمد بن اسحاق
 رفتم که از و تحقیق کنم گفتند که او بزیارت امام خود رفته میام و بخانه آمدیم
 و استری که داشتیم بر آن سوار شدیم آبی او را می شدم و در منزل اول با او رسیدیم
 پرسید که در چه خیالی گفتم بخدمت امام علیه السلام میروم که مسئله جدید
 مشکل شده بیستم گفت مبارک است و بهترین رفیقانی تو از برای من
 میباشی ما رسیده ایم و در کاسه و انسانی دو حجره گرفتیم و بخام رفته غسل تو به
 و زیارت کردیم و الحمد لیلانی را در حجاب پیچیده بردوش نهاد و در راه
 تسبیح و تملیل میگویم و صلوات میفرستاریم تا بد خانه مولای خود رفتیم و
 داخل شدیم امام را دیدیم که در کنار صفت نشسته و بر دست راستش بسری
 ایستاده کتوبیا بد زهرت که الحال طالع شده سلام کردیم و جوابی از روی
 محبت و کرامت دادند و الحمد لبان را بر زمین نهاد امام علیه السلام کاغذی در
 دست داشت و نگاه میکرد و در زیر هر سه سوالی جوابی مینوشت بر آن بگفت
 درین ایام همه ای مولیان در آن نظر کن فرمود اینها جاری نمی آید چه
 حلال حرام ممنوع شده است امام با او گفت تو صاحب الهای حلال را از حرام جدا

244
کن بسو الحمد انبازا بار کرد و کینه بیرون آورد آن بسره که سروران عالم را
سرور است بالحمد گفت که این از فلان بن فلانت و در میان این سه دنیا
طلاست یکی از فلان ابن فلانت و عیب دارد یکی از فلان از فلان در دیده
و باقی چیزها نمی راکه در آن کینه بود برین قیاس حلال و حرامش را نام برد
و تمیز نمود در همچنین الحمد بن اسحق بن کثیرا را بیرون می آورد و عیب
هر یک را آنحضرت می گفت و در سخن فرمود اینها را با صلح باش برسان ^{بمعنی آن}
گفت جامه که فلان عجزه بدست خود داشته و بافته کو الحمد آن بیرون
آورد و آن جامه مقبول گشت پس ما علیه السلام رو بمن کرده فرمود
سایل خود را از پیرم پیرس که جواب بر وجه صواب میگوید و چون من
خواستم که عرض کنم حضرت صاحب الزمان علیه السلام ابتدا نموده قبل از آنکه
من بگم بگویم فرمود که چرا با آن مخالف گفتی که اسلام آن دو تن نه طوعاً
بود نه کرها بود بلکه اسلامشان طوعاً بود چه هر دو از کاهنان شنیده
بودند و از اهل کتاب ایشان رسیده بود که محمد صلی الله علیه و آله
سایک شرق و غرب خواهد شد و نبوت او تا روز قیامت باقیست

و صاحب بلك عظيم خواهد بود بطبع آنكه هر يك ملكي شوند و صاحب حكومت كنند
 اظهار اسلام كردند و چونديدند كه بغير صلوات الله عليه وآله ولايتي بايشان
 نداد و نمدهد رفیقان بهم رسانیدند و در شب عقبه كمين كردند كه از
 شتر شيندي ازند و جبرئیل فرود آمد و خبر بر سول داد و آنحضرت يك يك نام
 برده فرمود بپروان آيند كه را خبر دادند و حذیفه همه را دید و شناخت چنانچه
 وزیر هم با امیر المومنین بیعت كردند بطبع آنكه حكومتی بپا بند و بیعت
 از روی جیس نكردند و چون از جواب سایل من نارخ شد بالحمد گفت تو
 درین سال بر حجت خدا خواهی رفت و الحمد كفن طلبید ابو محمد علیه السلام
 فرمود كه در وقت حاجت تو خواهد رسید الحمد چون بحلوان رسیدت
 كرد و شبی كه فوت میشد دو كس از جانب ابو محمد علیه السلام رسیده كفن و
 حنوط آوردند و بر و نماز کرده برگشتند بعد از نقل این چند كلمه آن
 بزرگ دین میفرماید كه این حكایت دراز بود ما كوتاه و مختصر كردیم
 مترجم این اربعین میگوید باعث برین كه این كسین نقل آنچه این مرد بنیاد
 لخصا فرموده اكتفا نمود این بود كه آنحضرت تفصیل ترجمه این حدیث را در كتابی

طلحه

حق

حضرت م

که در رجعت نوشته اند مذکور ساخته اند پس بخاطر نزد بعضی از دوستان را
 که سبب الحمال حرفیت که بعضی از علمای رجال در باب این حدیث گفته اند را التکلم علی
 من اتبع الهدی و ایضا دیکوی از آنها که آنحضرت را دیده اند ابو محمد و عجلت
 که یکی از شیعیان زری با و داد که بجهت حضرت صاحب الامر حج کند از این عادت
 شیعیان بود این ابو محمد پیری بود از صلحای شیعه و از مدو بپس بود یکی ابلد
 و صالح و دیکوی ناسق و فاجر را ابو محمد از آن ز حصه بآن ناسق هم دو حکایت
 کرد که چون بفرات رسیدم جوانی دیدم کندم کون خوش روی خوش لباس
 که پیش از همه کس بدعا و تضرع مشغول بود چون وقت مروانه شدن مردم بود
 بمن ملتفت شده گفت ای شیخ از خدا شرم نداری گفتم درجه باب یا سیدی
 و ولای زید و محمد بنو سید دهند از برای آنکه میدانی و تو از آن زر بکسی
 میدهی که شراب بخورد و آن زر را صرف فسق میکند و غیره می که چشمت برود
 و اشاره بیک چشم من کرد و من بخجل شده مروانه شدم و چون بخود افتادم هر چند
 نظر کردم او را ندیدم از آن مرد ز باران بخالت باقیم و بران چشمم سیرم
 اسناد شیخ الطائفة یعنی محمد بن محمد بن النعمان الملقب بالمفید علیه رحمة الله

الملك الحبيب روایت کرده که چهل روز تمام نشده بود که در دهان خشمش
 قرچه پیدا شد تا مینا کشت و دانست که آن جوان حضرت صاحب علیه السلام ^{بود} را
 نشناخته بود دیگر روایت از محمد بن ابی روح که گفت زنی از اهل ^{دعوه}
 مرا بمنزل خود طلبید لحابت کرده نزد او رفتم گفت باین رُوح ترا بیاور
 مردمان بزور دیانت آراسته و تجلیه امانت پر استه میدانم و میخواهم
 که چیزی بر بسیل و دیعت بتوجهم که محافظت آنرا بر ذمه خود لازم دانی
 و بصاحبش برسانی کفتم اگر خواست الهی باشد این کار میکنم پس کیسه حاضر
 کرد که بر او راهم و در نایر بود و هر آنچه بر آن نهاد و گفت این کیسه را
 نمیکتای و نظر آنچه کنایت نمیکنی و با آنکی برسانی که خبر دهد ترا
 آنچه درین کیسه است و این دست بند که بده دنیا را می از نزد و سه سنگ
 در میان آنست که با آن از هر یان بده دنیا را قیمت کرده اند ایضا با حضرت
 تسلیم بینامی و مرا حاجت حاجت ما بخدمت آن سرور عرض میکنی و جواب
 مافی اکثریتر شود بیل از آمدن خود بمن ارسال بینامی کفتم حاجت تو چیست
 گفت ده دنیا ما درم در حین عمری من قرض کرده بود بمن وصیت کرده

بود که آن مرض را ادا نامیم و الحال فراموش کرده ام که مادر من از آن که قرض نوزده
 و سالی که آن ده دنیا بر میآید و ادبیر آن مال را از آن زن گرفتم و متوجه سفر
 بغداد شدم بعد از طبعی محل و قطع منازل و بدو السلام بغداد رسیدیم و مجلس
 حاجز بن بزید و شاه و درآمد و بعد از سلام و خدمت آن عالی مقام نشستم
 گفتم تو حاجتی هست گفتم کیه بر سبیل و در بیت نزد منست و صاحب این مال ^{من}
 با من قرار داده که کمیت و کیفیت آنچه درین کیه بت و اسم آن شخص که ارسال
 داشته بشنوم و آنرا تسلیم نمایم اگر نوزده چیز دیی بخصوصیت این سال تو تسلیم میکنم
 حاجز گفت ما مور با خدای مال بنیم و قبل از آمدن نور قعه از حضرت صاحب
 الزمان علیه السلام بمن آمد که چون حمد بن روح نزد تو آید او را با خود بجا
 سرین رای بیا و هر گفتم سبحان الله مقصود و مطلوب این هین بود پس بر رفت
 حاجز بیلده نازده سرین رای آمد و بر سر رای سعادت اتمامی حضرت
 حضرت امام حسن عسکری علیه السلام حاضر شدم و حاجز با من حضرت را محبت
 نمود آنگاه خادمی بیرون آمد و متوجه من شد گفت حمد بن روح تو را گفتم گفت
 بلی مرغه بمن داد و گفت این نامه را بخوان چون آن مکتوب سعادت معجوب

را کنو در نوشته بود بسم الله الرحمن الرحيم يا ابن ابي روح بود يعنى تو
 داده عاقله بنت دیرانی کیه را که با اعتقاد تو در آن کیه هزار درهم است حال
 آنکه غیر آنست که تو کمان داری و با مانت بوده بود و مقدر باشند که همی از
 نکاشی و نظر بر آن چیزى که در آن کیه است کنی و آنچه در آن کیه است
 هزار درهم و پنجاه دینار و با تو قطعه از نیوسر زمانست و بعضی نقل کرده اند
 که فرمود با تو کوشواریت که بنت دیرانی کمان کرده که بده دینار مى آرند
 نلی است گفته با آن دو تکین که بر آن قطعه حلی نشانیده اند بده دینار مى آرند
 و ایضا سه دانه مروارید در آن قطعه است که بده دینار خریده شده لیکن
 الحال نهاده از آن می آرند که خریده بود باید که آن قطعه زر نیز را بفیروز
 خادمه مادھی که ما آنرا با و بخشیده ایم و بعد از آن متوجه بغداد کردی و
 کیه در راه و در نایب را بجا خرین زیند و شائستیم نمایی و آنچه عجب خرین راه
 تو عطا نماید قبول کنی و چون بد یا جزو می عاقله بنت دیرانی را بگوئی
 که آن ده دینار که مادرت قرض کرده در عروسی تو خرج نمود و الحال
 مذاوش کرده که از آن قرض کرده بود یقین بدانکه آن ده دینار از دختر

لمحدث و انا صبی بودم و مرد او را حضرت است از جانب ما اگر خواهد آن ده دینار
 ببرد آن ناصیب تقسیم کنی بجز روح با بدی که دیگر اظهار عجب گفتی و بگوید
 او محل نمازی و مبارک است باینکه عمر نام دشمن تو مرد و مال و زن او ضعیف شود
 ندب بیایم بر امر آن حضرت متوجه بغداد شدیم و در آن ساعت که بدار السلام بنیاد
 رسیدیم بخندمت حاجز بن بزید رفتیم و آن صغره را تسلیم او کردم چون تعداد نمود

حاجز

هزار درهم بود و پنجاه دینار همچنین که آن حضرت از آن خبر داده بود از آن
 پنجاه دینار سی دینار بمن داد و گفت حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله
 بمن امر کرده بود که این مبلغ را بجهت ما محتاج تو درین سفر بودم پس بسیار
 از حاجز گرفتم و او را رد کرده از بغداد متوجه بلاد خود شدم و در همان سا
 که بخانه خود رسیدیم شخصی بمن خبر داد که آن عمر که دشمن تو بود ازین دار
 فنا بدار بقا وصل شد و بعد از مدت چهار ماه زوجه عمر با تحیل بسیار و
 مال بیرون از حساب سنجاق آمد و بعد از این سبب و اختلاط من با آن
 زن سه هزار دینار و صد درهم بمن واصل کردید **بیک شیخ الطائفة المحقة**
 شیخ ابو جعفر طوسی نور الله مرقدہ در کتاب الفیة با سنا خود نقل کرده از

حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صفحانی گما و گفت در آمدم علی بن منیر با
 در اهواز و سؤال کردم از آل یعقوب ابی محمد علیه السلام گفتی برادر سؤال
 از امر عظیمی نمودی من بیست مرتبه حج گزاردم و در هر تیر طلب دیدن امام
 علیه السلام میکردم و هیچ راهی برادر نمی یافتم تا شبی در خواب قائلی را دیدم
 که میگوید ای علی بن ابراهیم خداوندی ترا از حج داد در آن شب غافل نشد
 یعنی دیگر خواب نکردم و از فکر آن رؤیای صادقه بدر نفتم تا صبح بید
 و در کار خود متفکر بودم شب و روز خنجم برسدن موسم داشتم یعنی انتظار
 موسم میکردم و چون وقت کار سامری کرده متوجه مدینه شدم و در مدینه
 جنجوی آل ابی محمد علیه السلام کردم اثری و خبری از آن ندیدم و نشنیدم و چند
 روزی در مدینه اقامت نمودم و آنجا بعدی که در چهار روزی حج حضرت
 رفتم و چون رخل مسجد شدم بعد از نماز و بر خاک مالیدم و در دعا و نضج
 بدرگاه حضرت حق تعالی گوشیدم و متوجه عسکان شدم و هر جا همچنین در
 نضج و زاری بودم تا بنگه رسیدم و روزی چند در مکه اقامت نمودم
 و طواف کعبه نمودم و باعتکاف بر سر بردم شبی در طواف بودم که جوانی

رسیدم

خواب روی خوشبوی دیدم که میخامسید و برد و رخانه میگردید پس مهربان
 شد با و در لم بنشین رفتم و خود را بر و مالیدم باین گفت از مردم کجایی گفتم از اهل
 عراقم گفت از کدام عراقم گفت اهواز گفت خصب مرا شناسی گفت رحمت کند خدای تعالی
 برو او را حق را بلیک لطابت گفت او نیز گفت خدای رحمت کند چه در سازد بود
 شب یعنی بخواب نمی رفت که شب برود کوتاه نماید شما را عبادت سگندارند چه
 بسیار بود از دنیا بریدن او میل مبول کردن او وجه بسیار بود اشک خشم او یعنی بسیار
 میگردید از ترس خدایا می شناسی علی بن ابراهیم بن ماسیه را گفت نم علی بن ابراهیم
 گفت خدای بر تو حقیقت فرستد ای ابوالحسن چه کردی با آن نشان بینی که میان تو و ابو
 محمد حسن بن علی علیهما السلام بود گفتم آن با من است گفت بیرون آمد دست در بغل کرده
 بیرون آوردم و آنچنانکه از حدیث دیگر مستفاد میگردد آن انگشتری بوده چون
 آن نشان را دید گویان کردید چنانکه او را بگریه بلند کرد ایند بعد از آن ^{مگردد}
 گفت که اذن ملک الان یعنی ترا اکنون در سوری دادند ای پسر ما را با سبوی خست
 و ساعت باز کرد و چون شب در آید برو بجایب شعب بنی عامر که آنجا را خواهی دید
 پس بمنزل ما بازگشتم و چون در ملک وقت نمودم کار سامانی کرده خست برشته بستیم

ربران پنجم و خود را بتعیل شعب نجی عامر رسانیدم آن جوان را دیدم امیناده و ندا
 میکند که بنزد من آئی و بسوی من کرای ای ابو الحسن چون بشن رفتم بر من سلام کرد
 و گفت مرکب بران ای برادر و با یکدیگر همزبانی میگردیم تا از کوههای عرفات
 در گذشتیم و رفتیم بجای کوههای منی و فخر اول دمید و در آنوقت میان کوههای
 طایف رسیده بودیم آنجا بنزول و بناز شب ما سر نمود و بعد از فراغ آنماز و
 تعقیب ریح و سوله شدیم و رفتیم تا بزروه طایف برآمد بسبب گفت ای می چیزی را
 کفتم بلی بپشت صراکی و بران حرکاهی که اندر غنچه شده است از نو می بینم و چون آنرا دیدم
 آسودد لم گفت آنجا است اهل و رحا پس شتر را ندیدیم تا از آن دزروه بزر آمدیم
 بعد از آن گفت بزرگای که آنجا دلیل میگردد هر صعبی و حاضر میشود هر جای
 و نظام نایقه را از دست بگذارد کفتم با سید ^ص محافظت که بگذارم گفت این
 حرم حضرت تایم علیه السلام است و داخل نمیشود در آن الا مؤمن و بیرون نمیرود
 الا نیرود الا ^ب این خاطر جمع دارم زمام لحظه را از دست گذاشتم و رفتیم تا بدان
 حرکاه رسیدیم و بیشتر داخل کرد و بعد از آن بیرون آمده گفت در ای که در ^{انجا}
 سلامت است چون در آمدیم او را دیدم یعنی حضرت ^ص الامر علیه السلام را نشسته بر روی ^{را}

وشاخ ساخته بود و برود دیگر را از آن کرد و اینده و گوشتش برودش را برودش افکنده چون
 شکوفه ارغوان که بر آن شبنم نشسته باشد و مانند غضن بان و شاخ و حیان
 بختنده و سخی و تقی و تقی و در بعضی دیگر از حدیث از علی بن ابراهیم بن محمد بن ابان
 عبارت نقل شده که گفت فرات و حجه مثل نلفه تم و در بعضی از نسخ و در آن
 حدیث فرات و حجه واقع است بحضرت علی بن ابراهیم مذکور است که آنحضرت طویل
 شاخ و قویلازق بود یعنی بسیار بلند و پیر کونا نه بود بلکه میانه بالا بود و سر
 و روی مبارکش کدو و مدور و پشانی نو انیش گشاده و هوار و ابروهای دراز
 مقوس و باریک بینی مبارکش بقدر کشیدگی داشت و سر بینی باریک و میان بینی
 شریفش اندکی بلند بود و عارض پر نورش کم گوشت اما نه بر وجهی و خستین ترفع
 شده باشد بر رخسار استخالی بود که گویا خورده مشک بود بر ریزه غنچه این
 سابعه است در خوبی و خوشایندی که حال چون دیدم آنحضرت را شناب کرمم سلام
 کردن آنحضرت بنیکوتر وجهی جواب داد و از حال اهل عراق یعنی شیعیانی که از
 عراق بودند پرسیدم ای سید من حلیاب ذلت و خواری بر ایشان نبوده اند
 و ایشان در میان قوم یعنی در میان مخالفان حواری و ذلیلند آنحضرت فرمود که

ایشان

ای پسر ما زیا بدبختی که تمام برایتان مالک خواهد شد اینچنانکه مالک شدند
 بر شما و آرزو شما ایشان خواری و ذلیل خواهند بود کفتم ای سید من دور شدی
 و بدتر از آنکه میطلب گفت ای پسر ما زیا بدبختی ابو محمد عمده کرده با من که محبوت
 تمام با قوی که غضب کرده خدای تعالی بر ایشان و دور ساخته از رحمت خود
 و مرا این عزت رهروی و خواری شدن در دنیا و آخرت و ایشان را بت عذابی
 دردناک و امر کرده است مکه ساکن نشوم در حبال الادرست و ناهولان
 و در بلاد الاحالی آن و حضرت الله تعالی که خداوند صاحب جنین است
 تقیه خود بد کرد اینده و آنرا بر من موکل ساخته و من در تقیه ام تا روزی که
 مرا دستوری دهد و خرج کم کفتم ای سید من این امر کی خواهد بود و آنحضرت توفی
 معین تو را نداد بلکه ذکر بعضی از علامات فرموده گفت هرگاه حایل نشوند بعد
 آنکه سیان در شما و میان راه که بعد ماه و آن تاب یکجا جمع شوند و کواکب و ستارها
 بر در راه و آنجا بسرا آیند کفتم این کی خواهد بود فرمود در سالی چنین و چنین دایه
 الاضربون خواهد آمد از میان صفا و مروه و با او عصای موسی و حاتم سلیمان
 خواهد بود و خواهد رساند در میان بجا نبی مختصر علی بن ابراهیم نیز با کفتم
 می

سید
 ای سید

چند نزد آنحضرت اقامت نمودم و دستوری داد مرا بخرج بعد از آنکه استقصای سایل
از برای خود نموده بودم و بیرون آمدم بجانب منزل خود و از آنکه بکوفه رفتم و غلام
من با من بود گفت که خدمت میکردم و در بیکو رفیقید انتم و بغیر از خیر و خوبی
در آن چیزی ندیدم بحدیث نیز مؤید آنست آن معنیست که وقت ظهور حضرت صاحب
الامر علیه السلام را کسی نمیداند بغیر از حضرت حق تعالی زیرا که آنحضرت در جواب
علی بن سنایه را که گفت منی بکون هذا الامر یعنی این امر کی خواهد ذکر علامتی چند
فرمود که وقت ظهور آن علامات نیز معلوم نیست بلکه وقت آن علامات پر حجاب
هم مخفیست و بسبب آنکه در ایام حیات و الدما حد حضرت سجدت با این سعادت
سند داشته اند مثل یعقوب بن منقرش ابن بابویه با سنا و خود روایت کرده که
یعقوب مذکور گفت در آمدم بمنزل حضرت ابی محمد حسن بن علی علیه السلام آنحضرت
در آنخانه بود بر در که نشسته بود و در جانب راست آنحضرت حجرت بود و برده
بر در آن حجرت او بنیخته من با آنحضرت گفتم ای سید من صاحب امر کیت یعنی
بعد از شما امر است بکے بعلنی در آنحضرت فرمود که برده را بر در او چون بر داشتیم
بسی بیرون آمدن کسی که او رسیده یا هشت بود یعنی اگر پنج ساله بود هر که مید

گمان میرسد که ده ساله یا هشت ساله باشند آن پسر عالی کم روشنی بنیانی و سفید لری
 با چشمهای درخشانده و کفهای سطر و زانوهای بنفش آمده بود و بر سر مبارک
 کبوتر داشت آمد و بر سر آن مطهر پدیدار نشد آنگاه امام علیه السلام فرمود که اینست
 صاحب شما بعد از آن حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بر خاست و امام
 فرمود که ای فرزند من داخل شو تا وقت معلوم بین حضرت حجت و داخل آن
 حجره شد و من آنحضرت را میدیدم بعد از آن امام علیه السلام با من گفت ای یعقوب
 به بین کیت درین حجره چون در آمدم در آن حجره هیچکس را ندیدم **دیگر روایت**
کرده است از محمد بن معویه بن حکیم و محمد بن ایوب بن روح و محمد بن عثمان عجمی
 که ایشان گفتند که در بر ما حضرت ابو محمد حسن بن علی علیه السلام فرزند خود را
 صلوات الله علیه و ما در منزل آنحضرت بودیم و جمعی مرده بودیم و فرمود این
 امام شماست بعد از من و خلیفه منست بر شما اطاعت کنید او را و متفرق و پراکنده
 مشوید بعد از من که اگر پراکنده شوید هلاک میشوید در دین خود یعنی نیاکام
 خواهید بود بدانید و آگاه باشید که بعد از امر او را نخواهید دید و معجزات
 آنحضرت آنچه از وقت ولادت تا با مرورش ظاهر شده بسیار است سوائی آنچه ازین

عرض

زمان تا زمان ظهور آنحضرت و از آن وقت تا او ان رحلت ظاهر خواهد شد
 و درین مختصر بنقل قلیلی از معجزات که قبل ازین انسان سرور ظاهر شده و
 قطب الملة و الدین را دردی علیه الرحمة در کتاب خراج روایت کرده و مضمون
 آنرا صاحب کفایه المؤمنین بقید عبارت در آورده و شیخ مفید و غیره
 در کتب خود ذکر نموده اند اکفاینا من ائمة صاحب خراج **سید** که از آنجمله است
 آنچه مراد است کرده اند از یعقوب بن یوسف ضربت که از بنی عثمان بود
 که گفت وقتی از اصفهان متوجه مکه معظمه زادهایم الله تعظیماً و تکرماً بودم
 و در آرزوی آن مکان شریف طی لیل و لیل و قطع منازله می نمودم تا در غنچه
 از شهر ذی القعدة الحرام سنة ثمانین و مائین الهجرية بدان مقام ذی الحرام
 رسیدیم و با جمعی از رفقای بلاد بطلب خانه حبت نزل می کردیم تا در سوق
 سرائی در آمدیم که آنرا دارالرضا می گفتند و در آن منزل عجزه سمرایعینی
 کندم کون خمیده قامت دیدم از او پرسیدم که صاحب این سرائی دکتای تویی
 پس زن گفت من خادمو و محکوم و امثالنا هم از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 درین سرائی سعادت ایتماسکن داده پس برخصت آن عجزه بارفقا

در آن منزل نزل کردیم و بعد از استقرار خاطر بنزد ول آن مقام متوجه مسجد
 الحرام شدیم و طواف بجای آوردیم و متوجه منزل شدیم چون بنزدیک دارالکوا
 رسیدیم در کثوره کردید و ندانستیم که کثوره آن باب که بود و رفتنی
 چیزی مشاهده نکردید با آنکه امروز بودیم بدرون ساری و آمدیم جوانی
 کندم کون که از کمال مریاضت جمال خورشید شالقی مایل بزردی میخورد
 و از ناصیه مبارکش آنا و عبادت و علامات زهادت لایح بود سیما هم فی
 وجوههم من اثر السجود دیدیم که توجیه بجای بنظر فرمود که آنجا سیب و دیقوب
 بن یوسف گفت خواستم بخدمت آن جوان بروم و زمانی از کلام معجز نظر
 محظوظ و بهره مند شوم دیدم که عبوزه بیرون آمد و گفت کسی را خصم
 صعود برین غرفه نیست زیرا که بعضی از اهل ستر و صلاح درین بالا ماوی دارند
 چون این رفتن بخدمت آن جوان ممنوع گشتم وقتی بنهان آمدن سخن از رفقا
 بآن عبوزه گفتم ای مادر آرزو دارم که احوال این جوان خاطر نشان من شود
 عبوزه گفت ترا اراده داشتن حال این جوانست و ما تمامی همت مصروف بکتمان
 آن بنا بر منافات تو با جمعی از مخالفان و معاندان ترا بخت میکنم که احوال خود را

و تقابلهان داری و اینها صاحب از خود و ما متناهی گفتیم و تقای مخالف
 من کدامند گفت آنها که از بلد تو اند و الحال با تو در یک منزل میباشند و قبل از
 نصیحت عجز کرده میان ^و جماعت جنگ و خشبی با بر مخالف دین واقع شده بودند آنتم
 که آن زن از ایشان بر حذر بت و یکر سالفه نکردم و در سباب ملازمت آن عجز
 نمودم و در حین خروج از اصفهان ده درهم نذر کرده بودم که چون بکعبه
 رسیدم در مقام ابراهیم علیه السلام بگذارم تا هر کجا نصیب باشد بر دارم بخاطرم
 آمد که آن ده درهم را بخدمت آن جوان فرستم پس آن ده و در ده رمان آن عجز کرده دادم
 و در میان دراهمشش درهم رضوی بود که در زمان خلافت حضرت امام رضا
 علیه الخیر و التنا مضروب شده بود عجزه آنها را لخذ نمود و بجانب غزوه رفت
 و اندک زمانی بی مکت کرد و بعد از آن مراجعت نموده گفت میگوید که ما را درین
 دراهم حقی نیست زیرا که تو نذر کرده بودی که در مقام ابراهیم اندازی و بجای
 دیگر غیر آن صرف سازی پس دراهم را بمن داد و گفت در آنچه نذر کرده صرف
 کن و این شش درهم رضوی را مولای من اراده نموده تبدیل نماید اگر
 تجویز میکنی بفرمان او عمل نمایم بدل آن دراهم رضوی را بنزد تو آورم گفت ایضا

شرح کتاب سکهها
 و تقابلهان

و کرامت پس آن مجوزه بدلیان در اجم راد و سبد را الحذ کرد **دیگور و ایست**
 از یوسف بن محمد جعفری که در سنه ست و ثلثمانه بنی زطف بیت الله الحرم شرف
 شدم و مدت سه سال مجاورت مکه معظمه را د الله شرفا و نکو بیا نمودم و بعد
 متوجه سفر بنام شدم و در بعضی منازل نماز صبح ازین فوت شد از محل فرود
 آمدم و وصف کردم تا نماز را قضا کنم تا گاه چهار مرد دیدم که در محل متبدا خود
 این واقعه متعجب شدم پس یکی از ایشان با من گفت که از ترک نماز خود تعجب نمیکنی
 و از دیدن ما تعجب داری گفتم توجه داشتی که من نماز صبح را قضا کردم گفت **حضرت**
 صاحب الزمان با ما هست اگر خواهی تو بنامم گفت ای والله که بیدار مبارک آن
 کعبه ارضا و قبله اقیابیا بسیار آرزو مندم اشارت یکی از آن چند تن کرد
 گفت امام نماز اترا و علامات هست که بان از سایر مردمان متمایز میکند
 گفت میخواهی به بینی شتر خود را بالچه بران با سر کرده جمیع بطرف آسمان بالا رود
 یا آنچه بر شتر داری تنها عجا بن آسمان صعود نماید گفتم هر یک ازین دو امر
 که واقع شود دلیل واضح و برهانی لایح خواهد بود پس آن چون که بن نموده بود
 اشاره فرمود دیدم که محجّر دانه او شتر و آنچه بر او بود جمیع از زمین جدا

نده متوجه بجای آسمان شد بعد از وقوع این امر با کمال اضطراب بخدمت
 آنحضرت دویدم و دست و پای مبارک او را بوسیدم جوانی دیدم ^{یعنی} ایستاده
 کندم کون که در میان پشایی بود ای و از عبادت بسیار نشان سجده
 مانده بود و از کثرت ریاضت رنگ جمال آفتاب مناش بزرگی میل نموده
دیگر روایتست از محمد بن ابراهیم بن مهراکب که گفت جمعی از عجمان خاندان
 ریالت و شیعیان دو دمان امامت و جلالت بدره چند از دنیا نبردند
 بیدرم داده بودند که بخدمت حضرت امام ابی محمد حسن عسکری صلوات
 الله علیه و اصل سازد و من ثنایوت والد خود چند مرحله همراهی نمودم چون دو
 سه منزلی از وطن خود دور شدیم بیدرم را حال متغیر شد و صورت موت
 در آینه خیال مشاهده کرد درین حال ما طلب فرمود و وصیت نموده گفت دنیا من
 و راهم بسیار با مات از عجمان اهل بیت نزد من است که آنها را ببلایان
 امام حسن عسکری علیه السلام بنمایم و الحال مرگ را مقارن و قدرین لحول
 خود می بینم و میدانم که هیچکس مرا غیر از تو ازین امامت بری الذمه نیندازد
 وصیت من بخواست که این مال را تصرف نمایی و بخدمت آن قبله آریای دین

وکعبه اصحاب یقین و اصل سازی و خاطر مرا ازین غم ببرد و از بی بس بنا
 بر نروده پدر قبول نمودم که آن مال بملازمان حضرت حسن عسکری
 علیه السلام رسانیم و پدرم بعد از ادای وصیت از جام جانکداز مرگ
 جرحه نوات چشیده متوجه دارالبقا کردید من بعد از فوت پدر متوجه
 عراق عرب شدم و قطع منازل و طبعی محل نمودم تا گاه در اثنای سفر و پی
 ازین خبر محنت اثر شنیدم که آنحضرت یعنی صاحب العسکر و امام حادی عشر
 علیه صلوات الله المملک اکبر از دار غرور رحلت نموده بسرای سرور
 اقامت نروده با خود تفکر نمودم که پدرم وصیت کرده که این سال را بخت
 آنحضرت برسانم الحال که آن کعبه اقبال بجوار رحمت حضرت ذی الجلال
 انتقال نموده و من کسی را با نشان رومی آنحضرت نمیدانم و پدرم در آن
 غیر آن عالیشان وصیتی نکرده آیا چاره این کار چه باشد لکن بجا آمدند
 که مال را بجانب عراق ببرم و یکی اظهار حال خود و سبب ارسال این
 مال غنیمت کرد خبر واضحی شنیدم و از محنت امانت خلاص گردیدم پس
 المراد و الامبر عنوان که بعد از آن خاطر بران نذر کردید صرف نمایم

بر روی فقر او ما کین در رحمت سبب اتلاف این مال بکنایم چون پیروز
 رسیدم از شرط گذشته بمنزل خیرت اقامت کشیدم بعد از سه چهار روز
 شخصی رتبه بن داد چون نظر کردم در آن مکتوب بود که ای محمد بن ابراهیم با تو
 چندین صوفی زهر است که عدد شصت و در هر یک از آن صررها نلانی عدد
 از درهم و دنانیر است و نشان آن چنان و چنین است اگر وصیت بدخورد
 بجای خواهی آورد تا می آن مال را تسلیم تا صد ما باید کرد چون این خبر صحیح
 و دلیل صریح شنیدم چاره بجز تسلیم آن مبلغ ندیدم و جمیع آنچه با من بود و محبوب
 تا صد آن بجمع الفاخر و الحامد کردم و منتظر میبودم که از وصول مال آن
 هایی اوج اقبال خبری بیام و ایضا آرزوی آن داشتم که بخدمت جبار و
 کنان آن آستان ملائک ایشان برسم و استدعا نمایم که همچنانکه بدرسم
 بعضی الخدمات ایشان مأثور بوده و با خلاص تمام و اهتمام مالا کلام در اینها
 سعی نموده من نیز بعد از بد سر بهمان عنوان از خدمتکاران ایشان باشم
 چون روزی چند از ارسال آن مال برآمد مکتوبی رسید مضمون دلپذیر
 و صدق نخریش آنکه لا محمد آنچه ارسال داشته بودی با تمام واصل گردید

و بعد ازین تراجمی بدست بقیم ساختیم باینکه از جاده شریعت عمل و طایفه
 ملت بیضا قدم بیرون نهد چون در مضمون این نامه مطلع گردیدیم بعنایت
 سراج و خوشحال شدم و از دارالسلام بغداد بخانه خود مراجعت نمودم
دیگر روایت کند ابو عقیل بن عیسی بن نصر که علی بن زیاد و ضحری
 عمره محو بلن اموالی ارسال داشته بود و از ملازمان آستان ملایک
 آشیان رهزنان پاسان استدعای کفن نموده رفته در جواب با و رسانیدند
 مضمونش آنکه الحال ترا بکفن محتاج نیست چون مدت عمر تو بهشتا درسد در
 آنوقت ترا محتاج خواهند شد انشاء الله در آنوقت آنچه طلب داشته اوسال
 خواهند شد چون عمر علی بن زیاد بهشتا درسد از ملازمان حضرت صاحب
 الزمان علیه السلام شخصی کفنی با و داد و بعد از وصول کفن علی بن زیاد بجوار رحمت
 حضرت رب العباد و اصل شد و در فاتر اخبار صحیحه مذکور و در کتب آثار
 صحیحه مطهره است که در زمان غیبت صفری توقیعات از نزد صاحب الزمان
 علیه صلوات الله الملك المنان بیرون می آمد و جمعی مخصوص باطله آن
 توقیعات بودند و با حضرت آن توقیعات عظیم البرکات را بسیار می

از شیعیان آن سرور شس و جان مینمودند و خلق را از منیبات سد و معلوم
 نخذیر ویرا و امرتین میفرمودند و جمیع مصالح عبادان توقیعات آن کعبه
 ارباب سداد معلوم میبود و هر یک از توقیعات آن حضرت معجز بوده و آن
 بسیار است و این مختصر انجاشش جموع آن نیست قلیلی از آن مسطور گشت و ندکی
 بعد ازین مفعول خواهد شد انشاء الله تعالی روایت آن محمد بن یعقوب
 از علی بن محمد که توقیعی آن حضرت صاحب الامر علیه صلوات الله الملك الغفور
 صد و سیادت که محبان این دو دمان باید که زیارت مقابر قریش و
 خائین کنند و مراد از مقابر قریش مکاتبت که عبرت منور حضرت کاتبین
 علیها السلام صلوات الله الملك الدارین مشرف شده سرزنی بعضی از شیعیان
 که برین معنی مطلع نبودند زیارت آن دو کعبه ارباب صفات شغولی بنمودند
 که شخصی با قطنی از در راهی خلیفه ایشان را خبر وضع نمود گفت خلیفه امر کرده
 محبس و قید آنکسی که بعد ازین درین مقام زیارت آید و بعد از حدوت
 این واقعه سبب منع از زیارت قریش که از توقیعات آن حضرت مفهوم شده بود معلوم
 کردید **بیکر روایت** از شیخ مفید از ابی عبد الله صفوانی که گفت صحبت

با عادت قاسم بن علا رسیدیم و از بر اعط و نضایح او مستغنیه کردیم عرضش
 نصد و هیجده رسیده بود و تا زمان هشتاد سالگی صحیح العین بود و ملازمت
 مجلس حضرت عسکریین صلوات الله الملك الدارین سینور و قبل از آنکه دیده
 ظاهرش از علت غیبی متغیر کرد و بیست سال با او حج کردیم و بعد از آن حضرت در یکی از
 شهرهای آذربایجان اکثر لغیان در خدمت او میبودم و در جمیع حالات توقیعات
 حضرت صاحب الزمان علیه السلام از او منقطع نمیشد مدتی مدید بدستابی
 حعفر عمری توقیع آنحضرت راصل میگردید و بعد از آن بواسطه ابی القاسم بن
 روح توقیع میرسد تا آنکه دو ماه مسلسل منقطع شد قاسم بن علا رحمه الله علیه
 از انقطاع توقیعات بغایت متحیر میبود و سرودی بواب در آمد و بنیارت
 آورد که الحال قاصد فرخنده عالی از جانب آن کعبه انبال رسیده است قاسم بن
 علا رحمه الله علیه بجزه تکریم بجای آورد و با استقبال قاصد متوجه کرد و قبل
 از آنکه از خانه بیرون آید مردی بست بالا در سن کهولت حجه مصری در بر کرده
 و فلین عربی بر شیده و توبره بردوش گرفته مجلس شایسته قاسم در آمد و شیخ بعد از
 ملاحظه مصافحه و معانقه توبره را از دوش قاصد مذکور گرفت و طشت و ابیوق طلید

تا قاصد دست مروی از کرد راه بنیست و او را در پهلوی خردن نمانده بود
 از آن سفرها منکر گردند و شیخ رحضا را با قاصد طعام خوردند چون
 از طعام دست نشستند قاصد برخواست و توقعهای او را نامه میون حصرت
 صاحب الزمان علیه السلام را بیرون آورد پس شیخ قاسم رحمه الله علیه بکنوب
 سعادت و مصحوبه از قاصد گرفته بوسید و بر نرق سر نهاد و بعد از آن
 بکاتب خود داد که او را عبد الله بن ابی سلمه می گفتند و کاتب فرمان لازم ^{مان} آن
 از شیخ گرفته کشود و مطالعه کرد و بعد از خواندن کوبه و زاری و بیابانی بقراری
 بسیار نمود و در مبدی بر بکا و حزن می افزود شیخ قاسم بر چون احساس کوبه
 کاتب نمود گفت یا ابا عبد الله خیر است گفت ای شیخ ترا خیر است و مرا مکرده
 شیخ گفت چه خبر تواند بود که خیر باشد و ترا مکرده نماید گفت ای شیخ
 مضمون این مکتوب بصدق شیخ آنست که بعد از وصول مکتوب بچهل
 روز از شربتخانه کل نفس ذائقه الموت جرعه حیات میباید نوشید در
 حابه خانه کل من علیها نان خلعت فوات میباید پوشید چون هفت
 روز از ورود این نامه عاقبت محمود بگذرد مریض کردی و چون هفت

و کتب و کتب
 کتب و کتب
 کتب و کتب

روز نهم روز موعود بماند علت عیبی از دیده ظاهر تو مرتفع گردد و تبرکی بر تو
 قصص حیات بنو رصبات مبدل شود شیخ رحمه الله علیه بپرسید که درین نامه ^{سلالت}
 دین من اشاری واقع شده کاتب گفت بل صریحاً بنا بر مذکور کرده ^{شیخ}
 بلختیا رخندید و بغایت متبجح و سرور گردید و قاصده از او یل حیرت آینی
 سرخ رنگ و عمامه و دو جامه و مندی بی بیرون آورد شیخ اسباب مذکور ذکر گرفت
 و با پراهنی که حضرت حضرت امام علی نقی علیه السلام بعد از آنکه مدتی بر بدن اطهر
 داشته ^{شیخ} داده بود ضم کرد و بعد از آن ترتیب گفتن از برای خردا گرفت بعد از
 هیچ چیز ^{مردم} مگر تبر و هیچ نعمتی مرغون تراز و داع این دار فنا و خرد ازین سرای بی
 بقائیت حصاً مجلس هم گویان شدند و بر مفارقت صحبت شیخ متاسف گشتند در
 آننای این حال مردی که او ^{عبد الرحمن بن محمد شیری} میگفتند مجلسی آمد
 و این عبد الرحمن ناصبی بود و کمال تعصب و شدت و نهایت علو و غلظت در آن
 طریقه نامرضی داشت و او سابقه آشنائی بسبب امور دنیا با شیخ بود چون
 عبد الرحمن مجلس درآمد شیخ بکاتب فرمود تا آن مکتوب سعادت مصحوب را
 بدو بخواند حاضر گفتند ای شیخ این مرد ناصبیت او را از انزال این معجزات چه حظ

گفت راست میگوید که او از اهل سنت است اما امید من بکرم آیی و روحانیت
 حضرت رسالت پناهی است که نصیحت من در رو تا نیر کند و از شنیدن این ^{صحیفه}
 شریفه هدایت پذیرد پس ابو عبدالله توفیق رفیع حضرت صاحب الزمان علیه ^{السلام}
 بر عبد الرحمن خواند چون با حبا رهوت شیخ رسید عبد الرحمن گفت ای شیخ
 تو مروی از اهل علم و فضل با نبی محب میدارم که اعتقاد با منال ابن سخندان
 میکنی و در قرآن مجید و فرقان حمید خوانده که خنجر و علا فرموده که یا
 تدری نفس ما ذانک بغدا و ما تدری نفس بای ارض شوت و جای دیگر گفته
 عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه الحدیث چون عبد الرحمن مضمون این آیات را بطریق محبت
 و برهان بیان نمود شیخ فرمود که تمهه همین آیه وافی هدایه جواب است الا لمن
 ارتضی من رسول و مولا و صاحب من آن مرضی از جانب رسول است که ملک علاه
 در کلام و لجب الاحترام خورد یا دکرده ای عبد الرحمن تو میدانم که مرض و صحت
 و حیات و ممات از امور اختیاری نیست اگر خواهی که صدق مضمون این مکتوب
 سعادت اسلوب بد تو ظاهر گردد تا شیخ را محافظت کن و هر یک از احادیث که
 درین مکتوب مذکور شده مثل ابتدای مرض من در روز هفتم از ورود این

نامه محمود و روشن شدن چشم من که مدت بیست و هفت سال است که نور با من
 از خانه چشم مفارقت نموده و روزات من در روز جمعه از وصول این توفیق
 ملاحظه کن که خلاف ظاهر کرده و یقین بدان که مدار اعتمادی ما بر کذب و انرا
 و بنای روایات و حکایات ما بر دروغ و غایب بوده و اگر تمام ما آن بلا زیاده و نقصان
 مطابق خیر واقع شود باید که خور را بعد از ظهور این چند دلالت از طریق کرامی
 با زرداری و برکات و فضایل معجزات و دلایل اهل بیت سالت شک نماید و بعد از آنکه
 شیخ سخن خود را اتمام کرد حضار متفرق شدند و شیخ در روز هفتم در بیت شد پس از
 چند روز مرض شیخ اشتداد یافت و در وقتی که با جمعی کثیر بطریق عیادت مجلس
 شیخ حاضر شده بودیم ناگاه قطره چند آب از چشم شیخ روان کرد بدو علت عصبی
 با کلمه ازین مدتی مدیدی بعید تا بینا بود و الحال در کمال نور و ضیاء است
 مشاهده نمایم حضار جمیع ملاحظه کردند که حدتین شیخ در رعایت محبت و صفات
 و این جنبه شایع شد و مردم بعد از وقوع این دلالت واضح مکرر چندت شیخ می آمدند
 و تعجب می نمودند چنانچه روزی ابوالسائب عبته بن عبد الله بسعدی که ارضی
 الفضاة بغداد بود مجلس شیخ آمد و بجهت امتحان دست خود را بر شیخ داشت و سؤا

مرتفع گشت
 پس شیخ پسرش را فرمود
 ای حسن نزدیکتر ای و حشیا
 مرا که قبل هم

که در این

کرد که این چیت و انگشتری را بیخ نمود بیخ گفت خانم نقره است که نلین فیروزه دارد
 و بر آن سه سطر منقوش شده لیکن بطریق خواندن آن معرفت ندارم آنکه آنگاه بیخ
 چون بپوشش را در میان سرای خود دید گفت اللهم اقم الحسن طاعتك و خیر تعصيتك
 و سه نوبت این کلمات را تکرار نمود و در وقت و قلم و کاغذ طلبید و بدست خود روایت
 نامه نوشت و در باب بعضی از ضیاع و عقا که تصرف او در آن بود کالت حضرت
 صاحب الزمان علیه السلام بود که والد ما عبدالحضرت امام حسن عسکری صلوات الله
 علیه باحضرت وقف کرده بود بپوشش حسن وصیت کرد و برحفاظت آن مسأله نمود
 و بعد از ادای وصیت مترصد امر آئی میبود تا آنکه روز چهارم داعی حق را بجانب نمود
 و از مخفانه کلنجی سیفوت جبرئیل چشمه و مناع حیات ازین سرای غم و سدا در
 السور کشید رحمة الله علیه و چون عبدالرحمن بر وقوع این حالات مطلع گردید
 بجز از اعتقاد بحقیقت آن کعبه ابراهیم سدا در چاره ندید و چون و خود را در ما
 صدق میدی الله لنوره من ثیاب داخل گردانید و از شیعیان مخلص و معتقدان
 خالص گردید و او را گوید که بیخ قائم بن رحمة الله علیه در صیاح روز چهارم از
 و مرد آن مکتوب سعادت محبوب نوت شد و عبدالرحمن بن محمد بنی را

دیدم که بتشیخ جبارزه شیخ قیام غزوه بود و از کمال حسرت و اندوه فزاید میگوید
 میگفت یا سیداه مرابی تو حیات بچه کار آید و از زندگانی مراد در مفارقت تو عامر
 آید چون مردمان تحسین عبدالرحمن را بر نفوت شیخ دیدند و اشغال این سخنان بسبب
 تغزیت از و شنیدند متعجب گردیدند عبدالرحمن گفت ای مردمان بر تحسین که نسبت
 بتشیخ قاسم بن علا واقع شده تعجب ننمایند زیرا که آنچه من از حرمت او بخدمت صاحب
 الامر علیه السلام دانسته ام شما ندانسته اید و بعد از آنکه فرستی کتابی از حضرت
 صاحب الزمان علیه السلام بپوششی قاسم بن علا رسید که ناخن حسن بود و مضمونش
 آنکه بنا بر آنکه با تو که حق سبحانه و تعالی دعای بدی برت را در حق تو لحاظ
 نموده ترا بطاعت خود ملهم گردانید و با لطف ربانی جمیع منتهیات و ناشایستیا
 بدل تو مکرده و ممنوع کرد و بدیگر از جمله معجزات آنحضرت است آنکه روایت
 کرده اند از پسرایی سوره که گفت بدیم از شما شیخ زید میگوید در کوفه در آن
 بتشیخ اشتها ریافت روزی ازید سر خود ترک مذهب زیدیه بر رسیدم گفت ای
 پسر وقتی بزیا رت زید حضرت امام حسین علیه السلام مرفقه بودم شبی بعد از ادائی
 نماز عشاءین در آن منزل قصد خواب کردم و در آنوقت که سر بر سینه نهاده سوره

ناخته میخواندم ناکاه جوانی دیدم نیکو روی حبیبه سفیدی پوشیده که در برابر
 من ایستاده بود و با من در خواندن موافقت مینمود و آنشب با مادر همان
 مکان بود علی الصبح که مردم از زیارت فارغ شدند و متوجه منازل خود
 بودند ارحایر بیرون رفتم چون بکجا رفتم از رسیدیم من گفتم آن جوان
 که توارده رفتن بکوفه داری گفتم بلی این راه فرات پیش گرفتم و آن جوان راه بزرگ
 در پیش گرفت ابوسوره گفت بعد از آن بر فراق و جدا شدن او مناسف شدم
 و از راه برگشته راه صحرا پیش گرفتم ناکاه آن جوان را دیدم که میروید پیش
 بیامن بر اثر او میرفتم تا بیای قلعه مسناه رسیدیم آنجوان گفت اگر ترسید خواب
 خواب کن گفتم بلی برین خواب غلبه کرده و نزدیک بان قلعه در خرابجا دیدم چون
 بیدار شدم خود را در نوحی غریبی که عبادت از نجف ترسیده دیدم بر من گفتم
 یا اباسوره میدانم که ترا اوقات بعسرت و تنگی میکند و در کثیر العیالی بکوفه درائی
 و خانه ابیطاهر زراری را طلب نمای ابو طاهر بیرون خواهد آمد و در تمنایش
 بخون کوفندی که درج کرده باشد آلوده خواهد بود پس بگوئی که جوانی که
 صفتش این و اینست آنچه ان خصوصیت حال و کیفیت مقال من وانی جهت علامت

و نشان بیان کن و بگو بد میگوید که صرّه را که در زیر پایه سر برداشته بود بن
 ده و آن هیانرا از و گرفته صرف ما محتاج خود کن پس بگفته در آمد رخانه ای
 طاهر را پیدا کردم و در کوفتم دیدم که ابوطاهر از خانه بیرون ^{آمد} و دستش بخون مذ
 بوحی آوده بود کهتم که جویانی که علامتش چنین و چنین است ترا نموده که صرّه را
 که در زیر پایه سر برداشته بودت بمن دهی ابوطاهر گفت سمعا و طاعة فان صرّه را
 بمن تسلیم نمود و بپرکت آن صرّه خدای تعالی مرا از خلق ستغنی ساخت چون بر
 کیفیت حال آن جوان مطلع یافته بودم بومافینو ما محبت او در دلم متراید میگوید
 و من ندانتم که او چه کس بود بالاخره شخصی بمن گفت که آن جوان که تو میگوینی
 حجت بن الحسن علیهما السلام بوده و بعد از آن مذهب اهل بیت خفیا مکروم ^و ایضا
 مثل این روایت میکند ابوذر محمد بن محمد بن ابی سوره را و ابو محمد بن محمد بن الحسن
 بن عبدالله التمیمی میگویند گفت شبی در بحر عرب راهم کرده بودم ناگاه
 جوانی را دیدم بر اثر او قد می چند رهنم خود را از زیر بغل بر سجد سهله ^و ایضا
 پس متوجه من شد و گفت این منزل منست ای بر سر ^{خدا} باید که بگوفه روی نزد ^{تو}
 ابی زاری علی بن یحیی و با او بگوینی که بدهد ثبوعیلامت فلان و فلان بدهد ^و ایضا

علیه

که در آن فلان موضع نماده کفتم ای جوان توجه کسی گفت من بختین الحتم و دیدم
 که بنزدیک تو او پس نشست و بدست مبارک زمین را اندک کند چشمه آبی ظاهر
 کرد دید پس در صنواخت و سترده و کفت نماز گذار دو مرا خصتا اصراف داد پس
 بخانه بسببی زاری رفتم و در کوفتم گفت چه کسی کفتم منم این ای سوره کف مرا
 چه رجوعت با و او رجه صلیت بمن رجوع و با کراه تمام افسانه بیرون آمد
 پس با او نشتم و حکایت خود کفتم چون این حکایت از من شنید بدخاست و با من
 صافحه کرد و روی مرا بوسید و دست مرا بر چشم خود مالید و مرا بخانه زد و در آن
 مکان با لیلق مشاهده صوره را از زیر پانجه سر بر بردن آورده تسلیم من کرد و من
 بسبب این معجزه ترک مذهب زیدیه کردم و شیعه شدم مترجم خواجه بعد از
 نقل این معجزه میگوید ما حاصل این روایت و روایت اول یکیت لیکن بعضی ^{متفاوت}
 نمایده شده **دیگر روایت** از محمد بن هرون همدانی که گفت با نصد دینار
 دین بر دمه خود از ناحیه مقدسه داشتم و اکثر اوقات بخت ادای آن متفکر
 میبودم شبی بخاطر گذار ایندم که چند دکان در تحت تصرف دارم را آمارا
 بیانصدوی دینار خریدم بودم الحال آنرا بیانصد دینار بنا حیه مقدسه ^{مستقیم}

یعنی بوکلای حضرت صاحب الزمان علیه السلام بوجه ادایی آن تسلیم مینمایم و ادای دین
 خود میکنم علی الصباح که از خانه بیرون آمدم قبل از آنکه این اراده را با کسی در میان
 نهم محمد بن جعفر را دیدم گفت اشتباق با خود قرار نده و ختن دکا کین داده گفتم بلی
 ترا از کجا معلوم کردید گفت امروز مکتوب سعادت معسوب از خدمت حضرت
 صاحب الزمان علیه و علی آباءه صلوات الله الرحمن رسید مضمونش آنکه ای
 محمد بن جعفر اشتباق محمد بن هرون همدانی فرزند ختن دکا کین را با خود تقسیم داده
 جهت بانصد دیناری که دین دارد نباید که آن دکا کین را از وی بپانصد دینار
 بخری و در لخل باقی مقصوفات ماسازی چون این سخن از محمد بن جعفر شنیدم دکا کین را
 با او سابقه شرعیه نمودم **دیگر روایت** از ابی الحسن مرق و ابن معجز را بر
 وجهی که یکی از بزرگان علمای امامیه ترجمه آنرا در کتاب خود آورده نقل مینماید
 ابوالحسن مرق گفت روزی در مجلس حسن بن عبدالله بن حمدان که بناظر الدوله
 مشهور بود حاضر شدم ذکر نا حیه بمیان آمد من تشیع و قییب کردم حسن بن عبد
 گفت ای ابوالحسن من نیز مثل تو انکار داشتم وقتی با عم حسین بن حمدان بودم و ^{اظهار}
 انکار نمودم عم گفت ای فرزندان تو انصیحت میکنم که ترک انکار نمایی زیرا که من نیز

مانند تو در مجالس سخنان بی ادبانه میگویم تا آنکه حقیقت این امر برین ظاهر گردید
 و بر آنجا بودم از آن استغفار نمودم و میخواهم که تو نیز انکار نمانی کفتم ای عم آن چه
 بود که ترا سردی نمود و ابویا محبت بر روی تو کشود گفت وقتی که شدم بحکومت
 قم در آن زمان که کار بر خلیفه نشواری شده بود زیرا هر که از جانب خلیفه بحکومت
 ایشان مقرر میشد با او محاربه مینمودند و آنان از ارکان دولت عباسیان
 که با ایشان محاربه نمودند مفلوک میشدند و خلیفه را ازین سبب عاقلان
 مکرر برودیم الاوقات دروغ ایشان تفکر مینمود تا آنکه تکویر بسیار زیاد
 و سواره با ما و فرام آورده و ما بر ایشان امید کردانید و جمیع ایشان را
 ما مورامین ساخت پس با ما خلیفه متوجه انظار شدیم و چون نزدیک
 بان دیار رسیدیم در موضعی که فرود آمدیم صید بسیار و آهو و نیلوار
 دیدیم و ذوق شکار برین غالب شد با جمعی از زیاده و سوار متوجه شکار شده
 در انشای شکار آهو از پیش من بدر رفت و من بر اثر آن آهو تا ختم و
 بعد از نزد بسیار رسیدیم که آن صید بدرون نهری درآمد من نیز از
 عقب او درآمد بجان آن که آن نهر تا بدیکه تنگ تر کرد و دور آمدن

آن آهو میسر شود هر چند بیشتر فتم آن خرد و سیه تر شد بعدی که آن گرفتار آن صید
 مایوس شد مگر پس قصد مرگت نمود تا که جوانی دیدم که بر مرکبی نمبسا سوار بود
 و عمامه از خز سبز بر سر بسته و مرد و مرکب استغراق آهن و فولاد بود چنانچه غیر
 از خنجر راکب و مرکب چیزی دیگر نینمود و موزهای سرخ در پاداشت گفت ای
 حسین و از روی حرست نام من بنزد و بگفت خطاب نکردم که چه میفرماید و بچه
 خدمت امر منم ای گفت چه میفرماید متفرقه ناچید شیعه میکنی و حسن مال خود را بچه
 سبب از اصحاب من منع مینماید از استماع کلام نجسته و در جام آن جوان جانان نهاد
 بر من کار کرد که رغه بر اعضای من افتاد و بنابه از آن جوان نترسان گفتم
 که در مدت عمر هرگز خود را بان حال ندیده بودم گفت ای سید من هر چه امر کنی
 فرمان بردارم و با آنچه فرمایم بجای آسم بپرگفت هرگاه برسی با موضع که
 الحال قصد آن داری و بمنقت عنک و مجادله و شوشن محاربه و مقاتله آن و یا
 تراد و قیضه اقتدار و اختیار در آید و جمعیت بسیار اسباب بیرون از حد
 شمار بتصرف در آید که حسن الله انرا باهل حسن بدانی گفتم سمعاً و طاعتاً پس
 گفت چون مطیع امر و منفاد فرمان شدی الحال بصحت و سلامت برو که ترا خدمت

اضرفان و حصول جمعیت بی محاصمت و خلاف دادیم این گفت و عنان مرگ بگردانید
 و از نظر عا یکدردید و خوف و در عیب بن از عایب شدن آن جوان زیاده شد
 بختی که مطلقا از حال خود خبر نداشتیم و چون بعد از اندک فرصتی مرا افاقتی حاصل
 شد از همان راه که آمده بودم مراجعت بکنکر خود نمودم و این قضیه را تمام ما فدا موش
 شد بعد از آن متوجه محاربه و مقاتله شدم و چون نزدیک بان دیار رسیدیم دیدیم
 که جمیع اهل آن بلده از مدی مصالحه و انقیاد پیش آمده خود را از حربه و بیگانه
 داشته اند و خزان و دنان بیرون از حساب و شمار ما تسلیم نمودند پس بدان
 بلده طیبه در آمدیم و جمعیت زیاده از حساب بدست آوردیم و بعد از السلام
 بعد از دو سه کام و محصل المرام مراجعت کردیم و من هر وقت از سرعت این فتح و
 این نعمت و جمعیت بی جنگ و کارزار تعجب بسیار میدانتم و حصول این وقایع را
 از قوت طالع خودی انگاشتم تا آنکه روزی در منزل خود با عز از تمام و
 استیلا و مالاکلام نشسته بودم ناگاه شخصی که او را محمد بن عثمان عمری میگویند
 مجلس من در آمد و بر بالای منگای من نشست غضب برین استیلا یافتند ^{خنده}
 بکتابه خوانتم که او را از آن موضع برخیزانم مطلقا تلفت بمن نند و مردم بسیار

مجلس من در می آمدند و من از نشستن او بر آن محل خجل و منفعل می شدم و علاجی
 نداشتم تا آنوقت که مردم از مجلس من بیرون رفتند پس نزدیک من نشست و گفت
 سری دارم اگر حضرتی با تو در میان منم کفتم بگوی گفت آن جوان که بر مرکب
 شمشیر سوار بود در فلان شهر با تو ملاقات نمود میگوید که آنچه وعده نموده
 بودی وفا کن چون اینچنین از محمد بن عثمان شنیدم آن جوان بخاطر من رسید
 و آنچه از نصیحت او فراموش کرده بودم بیا آوردم و وعده بر من افتاد و مهربانی
 در بدنم راست امینا دینا بر مهربانی که از آن جوان مراد خاطر میزدار گرفته بود پس
 کفتم سمعاً و طاعة و دست خود را قصد گرفته در خن این کشورم و جمیع آنچه در
 تصرف دانستم باو بخش نمودم تا صد خمس جمیع را در تصرف آورده از منزل
 من بیرون رفت و از آن تا ریخ با اهل تنبغ محاط و مربوط بودم و محبت
 و مودت ایشان را بر خود لازم دانستم و چگونه احوال و کیفیت احوال ایشان را
 متأثر می ساخت تا بالاخره از ایشان شنیدم و ترک متابعت مخالفان اهل البیت
 کفتم و الحال بر آن اعتقاد مباح و قائم و بر آن عقیده ثابت و حازم پس گفت
 حسن بن عبدالله بن حمدان که از آنوقت که قصد را از عم خود شنیدم در هیچ محل

مکان از روی استخفاف بجایب یکی از اهل تشیع نگریتم و حرمت ایشان
 میدانتم و طریق تشیع را ننگذانتم **و یکد روایتست** از ابی القاسم جعفر بن محمد بن
 قولی که گفت در سال سیصد و سی و هفت از هجرت بغداد رسیدیم و غریب ^{شتم} حج
 و در آن سال جمعی از قوامطه حجر الاود را بعد از آنکه از بیت الله الحرام برده بودند
 و نمودند و خانه ^{کعبه} را از نو میآختند که حجر را در موضع خود ننصب نمایند
 در کتب مغنیه خوانده بودم که حجر الاود را اگر در موضعی بردارند هیچکس نصب
 آن نمیتواند نمود الا آنکسی که در آن زمان محبت باشد از جانب خدای تعالی بر
 خلق همچنانکه در زمان حجاج و هشام حضرت امام زین العابدین علیه السلام
 نصب نموده بود و تالی همت من مصروف بود بر آنکه در آن سال ^{ملازمت} بکرم رسد
 با سعادت آنکسی را که نصب حجر الاود نماید در یابم اتفاقا در آن تاریخ که در
 بغداد بودم مرض شدیدی مرا بدید آمد و مدتی بویستر بیماری خوابیدم از
 سفیج بازماندم و از استیلاى مرض بر خود ترسیدم عرضیه محبوبه قانله حاج ^{بدست}
 شخصی هشام نام نزد شادم بفرستد آنکه اگر مرا سعادت خدمت آنکسی که ناصب
 حجر الاود است روی نداناید که مکتوب مخالفت السلوب مرا تا صد مجلس

شریف آنحضرت رسانند و بدین تقریب برآمد که در محفل نینف آنسرور کرد و اندر این
 معلوم نماید که درین نقل و پیاری ابواب صحت و سبکی حضرت باری برین
 خواهد کند یا آنکه مرا تمهید اسباب سفر حضرت باید نمود هنام گوید چون بکه
 رسیدیم شخصی را با خود بسجده الحرام بردم که از نشوین از دعای عوام مرا محافظت نماید
 و معیانت او میرفتم تا بنزدیک خانه کعبه رسیدیم جمعی را دیدم که ایشان قصد آن
 داشتند که حجر الاود را بموضع اول نصب کنند و هر یک از ایشان که آن سنگ را
 بجای خود مینهاد حجر قرار نمیکرفت وی افتاد تا جمیع مردمان ازین واقعه حیران
 شدند و مطلقا قدرت بنصب حجر نیافتند ناگاه دیدم که از جانب در مسجد
 الحرام جوینی کندم کون نیکو روی با وجاهت تام و مهابت مالا کلام متوجه بیت
 الحرام شد و چون نزدیک بکن حجر الاود رسید حجر الاود را سلام فرمود و آنرا
 در محلی که اول بوده نصب نمود و حجر بجای خود قرار گرفت و بدین سبب فریاد
 از خواص و عوام و حصار مسجد الحرام برآمد و مرا از کثرت از دعای از دربارت
 ملازمت آنحضرت در آن مقام مانع شد مکتب کردم تا متوجه به بیرون شد و نظر
 از آن سرور برینیدانتم و بر آنرا آن حمیده سیر میرفتم و آنحضرت بجهت اینک روانه

میندردم راه می دادند و مرا تا می همت مصروف بوان بود که خود را بجز دستاو
 سرانم چون از میان مردمان بیرون رفت و بطرفی که حالی بود از کثرت غلابی
 رسید با استاد و مرا آواز داد چون بنزدیک لکحضرت رسیدیم نرمود که بیبا
 و مکتوبی که داری بده پس رتقه را بیرون آوردم بوسیدم و بدشش
 دادم قبل از آنکه نامه را بکشاید و بخواند گفت او را ازین علت خونی و ضرری
 نیست و بعد از سی سال دیگر او را توجه بدارالقامتیه خواهد شد و چون این
 حال مشاهده نمودم مرا از دیا حشوق صحبت آنحضرت که به دست داد و چون
 چشم کشودم لکخواران دیدم مراوی که بدو چون ابن همام از مکه متبرکه که بدار
 السلام بغداد مراجعت نمود و بابی جعفر بن محمد بن قولویه جمیع قصه را شرح داد
 بجهت ابن خبیر خیر انو مرضش بجهت مبدل گردید و مدت سی سال دیگر عمر
 گذرانید و بعد از آن او را اندک مرضی نمود پس جمیع دوستان خود را الحصار
 نرمود و جمیع مهمات خود را با ایشان در میان آورده وصیت کرد و در تحصیل کفن
 و ترتیب اسباب غسل و مدفن استعمال فرمود و دوستان با او گفتند که ازین مرض
 که تو داری مطلقا ما را فطنه فوت نیست گفت ای دوستان اگر شما از حکایت

هنگام که قبل ازین بسی سال واقع شد بود فراموش کرده اید من فراموش نکرده ام
 و هر وقت متذکر آن تاریخ بوده ام یقین میدادم که ازین مرض صحت نییام پس
 بجهت تجویز و تکفین برداشتم و با احتیاج او را حمیاً ساختند و بعد از وصیت
 به روز اعی حق را الحابت نمود علیّه و حمة الله الملك المعبود **دیگر روایت**

از ابی غالب ذراری که گفت در کوفه میبودم و در میان بنی هلال تاهل نمودم روزی
 میان فروجه من اندک غنوی واقع شد و سنا ز عیای رسید که من کوفه من از
 کمال خشم از خانه بیرون آمده میان اقوام خود رفت و من روزی چند تغافل
 کردم و با کسی از ایشان حکایت خود و شکایت او نگفتم و نگفتم و تغافل من سبب
 آن شد که ایشان نیز از من اعراض کردند و بعد از آن هر چند سعی نمودم سفید
 نیفتاد و ازین حقیقت بسیار بریشان و متالم شدم بنا بر آنکه بغایت مایل
 بان جمیل بودم و چون از سعی و ترود اثری ظاهر نشد بغیر از سفر علی بی ندیدم با
 جمعی که متوجه بدار السلطنة بغداد بودند همراه شدم و بعد از قطع منازل با
 مقام ندرج انجام رسیدم و با یکی از مشایخ مجلس شیخ را آمدم گفت اگر حاجتی هست
 نام خود را بر جای نویس که با رسال خود بخندمت صاحب الزمان علیه و علی آئانه

کوفه هم

صلوات الرحمن ارسال کنم و در حسین و سرود جواب ترا خبر دار کنم که دو نام بیس با منیخ
 حسین بن روح روح الله مروه نام خود را در میان اسامی اسباب سنو که بر
 صحیفه مرقوم بودند نوشتیم و سرود دیگری متوجه زیارت عسکرین شدم و بعد از
 ادراک شرف زیارت بعد از حاجت نمودم چون بخدمت شیخ رسیدیم صحیفه را که نا
 مهای اصحاب حاجت بر آن مکتوب بود بیرون آورد و در تحت اسم هر کس جوابی
 بر طبق آنچه در خاطر داشت مرقوم بود و در زیر نام من بقلم معجز رقم نوشته بود که
 بشارت باد بر زاری که خدای سبحانه و تعالی زوجه اش را با او افتاد
 و مبارزه را از میان ایشان مرفوع ساخت و آنچه در خاطر داشتم جواب تمام
 آن فائز شدم پس شیخ را وداع کرد و هر آنغذاد بیرون آمده متوجه کوفه گردید
 و چون مقصد رسیدم روز دیگری جمعی از اقربای زوج من بنزد من آمدند
 و زبان بلا لطف گشودند و از قصصات ما سلف اعتذار نمودند و زوجه را
 با حسن الحال بمنزل من مراجعت فرمودند و از آن روز دیگر میان من و او
 مخالفت واقع نشد و دیگر از منزل من بی رحمت من بیرون نرفت **بکی از**
علمای مامحیه در کتابی که در مناقب عشرت طاهره تألیف نموده میفرماید که

قالین بیقای حضرت مهدی علیه السلام قصما در فیض رسانیدن آنحضرت شیعیان
و شفا دادند او پمارا زوفا بدها خلقی رسانیدن و دستگیری کردن
در ماندگان نقل کرده اند که اگر هر راجع کنی کتابی عظیم میشود از آنجمله دو

حکایت بزمان ما نزدیک بود از برادران نقه صحیح القول شنیده ام و آن
است و او گفته است که دو کس که این دو حکایت برایشان واقع شده در ایام حیات من فوت
چون این دو حکایت هم

شده اند و من ایشان را ندیده ام اما پس از اینها نزادیده ام و شکر در وقوع
آن دو حکایت نذارم فضل بیکنم جایم نیز آن دو حکایت را در کتاب شلوه

النبوة نقل کرده یکی آنست که در عهد تنص عباسی از یهیی که از اهر قل نام است
را از توابع حله است اسمعیل بن حسن نام مردی را در آن شب بمقدار قبضه ای
چیزی که آنرا توتنه گویند نفوذ بالله منها برآمد و در هر فصل سترتید و از آن

خون و جگر گرفت و این ام او را از هم بازمیداشت و نماز کند و نش شکل
بود جمله آمد و بخدمت رضی الدین علی بن طاوس رفت و ازین گوشت شکوه
نمود سید جرجان حله حاضر نموده آنرا دیدند و هر کفتند این توتنه بر
بالای من لکل برآمده است و علاج آن نیست الا بریدن و اکنون این بریم

شغلی

ناید رک لکل بریده شود آن رک هرگاه بریده شد اسمعیل زنده نیماند
 و درین بریدن چون خطه عظیم بستم تکبیر آن غنیمت سید با اسمعیل
 گفت من بیغدا میروم باش تا تو همراه ببرم و با طببا و جرّاحان بغداد بنیام
 نشاید و قوف ایشان بیشتر باشند و علاجی توانند کرد در چون بیغدا آمد
 و طببا و جرّاحان بغداد را طلبید ایشان نیز جمیعاً همان تشخیص کردند
 و همان غذا را گفتند و اسمعیل را لکیر شد سید مذکور با او گفت حق تعالی
 نماز ترا با وجود این نجاست که با آن آوده از قبول میکند و صبر کردن
 درین الم بی جبری نیست اسمعیل گفت پس چون چنین است بزیاارت با من
 میروم و استغاثه با منم هدی میبرم و متوجه سامره شد صاحب کشف
 الغمّه میگوید از پسرش شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که چون با آن
 مشهد مسور رسیدم و زیارت امامین ^{تقی} همامین امام علی و امام حسن عسکری
 علیهما السلام کردم و بسر دابه رفتم و شب در آنجا بحق تعالی بسیار نالیدم
 و صاحب الامر استغاثه بردم و صبح بطرف دجله رفتم جامه داشتتم و
 غسل زیارت گفتم بقله نرسیده چها رسوا دیدم که فی آید و چون در

که درم و این یکی که داشتم برآب کردم و میوه مشبه شد که یکبار دیگر از آن است

حوالی شمد شرفا خانه داشتند کمان کردم که مکر از ایشان باشند چون بمن
 رسیدند دیدم که دو جوان شمشیر بسته اند یکی از ایشان خطش دمیده بود
 یکی از آن چهار نفر میبری بود با کیزه وضع که نیزه در دست داشت در یکی
 شمشیری حمایت کرده رفیجی بر بالای آن پوشیده رخت لخت بسته و نیزه بدست
 گرفته پس آن پسر در دست راست قرار گرفت و بن نیزه را بر زمین گذاشت
 و آن دو جوان در طرف چپ ایستادند و صاحب فوجی در میان راه ماند
 من سلام کردند چون جواب سلام باز دادم فرجی پوش گفت فردا روانه
 میروی گفت بل گفت پیش آئی تا به بنیم که چه چیز ترا در آرزو دارد مرا بخاطر
 رسید که اهل بادیه لخت آری از نجاست نمیکنند و تو عمل کرده و رخت را با آب
 کشیده و جامه ات هنوز توی آب گذاشتی نگاه کن تو نرسد بهتر شد
 فکر بودم که خنم شده مرا بطرف خود کشید و دست بران جیراغت نموده فشرده
 چنانچه بلند آمد و راست شده بر زمین قرار گرفت مقارن آن حال آن
 شیخ گفت افلحت یا اسمعیل من کفتم افلحت و افلحتم و در تعجب افتادم که نام مرا چه
 میداند باز همان شیخ که با من گفت خلاص شدی و دستکاری با منی گفت ای امام

امام من دو دیده ران و سرکانش را بوسیدم و امام علیه السلام راهی شده
 و من در سرکانش میرفتم و جنج می کردم بمن گفت بگو و من گفتم از تو هر که خواهد
 نشوم باز نرود که بر کرد که مصدق تو در برکتش است و من همان حرف را
 اعاده کردم پس آن شیخ گفت ای اسمعیل شرم نداری که امام دو بار تو را
 که بر کرد و خلاف قول او میکنی این حرف در من اثر کرد پس ایستادم چون
 قدمی چینه دو ششندند باز بمن ملتفت شدند فرمود چون بیغداد سری
 مستضرتر از همد طلبید و بتوعطای خواهد کرد از و قبول مکن و بفرزند
 ماری بگو که چیزی در باب تو بعلی بن عوض بنویسد که من با او سفارش
 میکنم که هر چه تو خواهی بدهد من همانجا ایستاده بودم تا از نظر من
 غایب شدند و من تا سفسه بسیار خورده ساعتی همانجا نشستم و بعد
 از آن بمشهد بروگتم اهل مشهد چون مرادیدند گفتند حالت مستغیبت
 آزاری داری گفتم نه گفتند با کسی جنگی و تراعی کرده گفتم نه اما
 بگویند که این سواران را که از اینجا گذشتند دیدید گفتند اینان
 از شرفا باشند گفتم شرفا نبودند بلکه یکی از ایشان امام بود بر عهدند

که آن شیخ با صاحب فرجی کفتم صاحب فرجی گفتند زحمت را با و نمودی کفتم
 بلی آنرا فرمود و در کوه پس ران مرا با آنرا کوه اندانری از آن جراحت بنمود
 خود هم از دهنت بینک افتادم و ران دیگر را کفتم انری ندیدم و در بر حال
 خلق بر من هجوم کردند و بپراهن مرا باره باره کوهند و اگر اهل شهر شدند خلاص
 نمیکردند در زبردست و بارفته بودم و فریاد و فغان میردی که ناظری
 النهرین بود رسید و آمده ماجر را شنید و رفت که واقعه را بنویسد و من شب
 در آنجا مانده جمعی مرا شایعت نمودند و دو کس همراه کردند و برگشتند و صبح
 دیگر بود در شهر بغداد رسیدیم و دیدم که خلق بسیار بر سر بل جمع شده اند و هر
 که میرسد از واسم و نبش را میپرسند چون ما رسیدیم و نام ما شنیدند بر سر
 من هجوم کردند و ختی مرا که تا نیا پوشیده بودم باره باره کوهند و نزدیک
 بود که روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسید و مردم را
 از من دور کرد و ناظر بن النهرین نوشته بود صورت حال را و بعد از آن
 و او ایشانرا خبر کرده بود پس سید فرمود که این مردی که میگویند شفا یافته
 تقوی که این غوغا درین شهر انداخته کفتم بلی از اسب بزرگ آمده ران مرا با آنرا

صبح

کرد و چون زخم دیده بود رازان انری ندید ساعتی غش کرد و بهوش
 شد و چون بخود آمد گفت وزیر ما طلبیده و گفته که از مشهد منظور شده
 آمده و میگویند که آن شخص بقوم بوطست زد و خیر او این برسان و ما
 با خود بخندستان وزیر که قوی بود برده و گفت که این مرد برادر من و دوست
 اصحاب منست و وزیر گفت قصد رجعت من نقل کن از اول تا با آخر آنچه برین
 گذشته بود نقل نمودم و وزیر فی الحال کسان بطلب طببا و جراحان فرستاد چون
 حاضر شدند فرمود شما زخم این مرد را دیده اید گفتند بلی برسید که دوی آن
 چیست گفتند علاج او منحصر در بریدن است اما اگر میرند شکل که برید
 و زنده بماند برسید که بر تقدیری که نمیرد تا چندگاه آن زخم هم آید گفتند
 اتلا دو ماه آن جراحت باقی خواهد بود و بعد از آن شاید مندمل شود ولیکن
 در جای آن گوی سفید خواهد ماند که از آنجا منزوید با نیز برسید که شما
 چند روزند که زخم او را دیده اید گفتند امروز روز جمعه است پس وزیر
 ایشانرا بنس طلبیدان مراهنه کرد ایشان دیدند که باران دیکر اصلا
 تفاوتی ندارد و اثری هیچ وجه از آن کوفت نیست در بنوقت یکی از طببا

که از رضاری بود صحیح زده گفت والله هذا من عمل الحج یعنی بخدا قسم که این
 شفا یافتن نیست مگر از عجز سبج یعنی عیسی بن مریم و زید گفت چون عمل هیچک
 از شما نیست من میدانم عمل کتیت را این خیر خلیفه رسید و وزیر را طلبید و نیز
 مرا با خود بخداست خلیفه برد و مستنصر را امر فرمود که آن قصه را بیان کند چون
 نقل کردم با تمام رسانیدم خادمی را فرمود که کیه را که در آن هزار دینار
 بود حاضر کرد و مستنصر بمن گفت این مبلغ را نفقه خود کن من کفتم خیر ازین
 قبول نمیتوانم کرد گفت از که میترسی کفتم از آنکه این عمل او است زیرا که او امر
 نمود که از ابو جعفر چیزی قبول مکن پس خلیفه مکدر شده بگویی و
 صاحب کشف الغم میگوید که از اتفاقات حسنه اینکه روزی من این
 حکایت را از برای جمعی نقل میکردم چون تمام شد دانستم که یکی از آن جمعی
 الدین محمد پسر اسمعیل است و من او را نمی شناختم ازین اتفاق تعجب نموده
 کفتم تو هر آن پدر را در وقت خشم دیده بودی گفته در آنوقت کوچک
 بودم و طی در حال سخت دیده بودم و موافق آنجا برآمده بود و اثری از آن خشم
 نبود بدستم هر سال یکبار میبغداد می آمد بیامره میرفت و مدت ها در آنجا بسر

بپرد و میگردیت و تا سفا بخورد و با آرزوی آنکه هر تنه دیگر آنحضرت را به

بیند در آنجا میگشت و یکبار مردی که آن دولت نصیبش نشد و آنچه من میدانم

چهل بار مردی که بنیادت سامر شنافت و شرفان زیارت را دریافت *بمنظر اطبوسه* *بیکر تو با یک*

و در حضرت دیدن حضرت صاحب الزمان علیه السلام از دنیا رفت **حکایت دیگر**

آشت که صاحب کشف الغم رحمه الله تعالی میگوید که حکایت کرد از برای من

سید باقی بن عطاء علوی حسینی که پدرم عطاء زیدی بود و او را مرضی بود

که اطبا از علاجش عاجز بودند و از ما پرسان آزرده بود و منکر بود میل

ما را مذهب ما مائه و مکر میگفت من صدق شما نمیکم و مذهب شما تا ایل

نمیخوم تا صاحب تمام مدعی نیاید و ما از این مرض نجات ندهد اتفاقاً شبی

در وقت نماز خفتن ماهی یکجا جمع بودیم که فریاد بیدار شنیدیم که میگوید بختیاید

چون بختی زدی بنزدش رفتیم گفت بروید و صاحب خود را در سایه بیدکه همین

لحظه از پیش من بیرون رفت و ما هر چند دیدیم کسی را ندیدیم و برگشته

برسیدیم که چه بود گفت شخصی بنزد من آمده گفت با عطاء من گفتم تو کی میگفتی

من صاحب پرسان تو ام آمده ام که ترا شفا دهم و بعد از آن دست دراز کرد

و بر موضع الم من دست مالید و بر چوب بخود نگاه کردم اثری از آن کوفت ندیدم
 و مدت های مدید زنده بود با قوت و توانایی زندگانی کرد و من غیر از
 بصران او از جمیع کتب این قصه را پرسیدیم و هر چه بین طریق بنویسید و کم نقل ^{شد}
صاحب کتب الفقه بعد از نقل این دو حکایت میگوید که امام علیه السلام را در میان
 در راه حجاز و غیره بسیار دیده اند که با سراه کم کرده بودند یا در میانک
 دانسته اند و آنحضرت ایشانرا خلاصی داده و ایشانرا بمطلب خود رسانیده و اگر
 خوف نظویل نبود ذکر میکردم **باقی این اربعین میگوید** میان من و خدا که مینتاسم
 در روز مندی را که مکر آنحضرت را دیده و در بعضی اوقات بر منی مملکت گرفتار
 بود که آنحضرت او را شفای کامل کرامت فرموده و در حدیث مذکور است که
 هر سال در موسم حج آنحضرت در مکه حاضر میشود و مردمان را می بیند و مینتاسد
 و اینان او را می بیند و نمی شناسد و حدیث دیدن غام هندی آنحضرت را
 نزد او بیان حدیث شهرت عظیم داشته و دارد و ابن بابویه در کتاب بحال الدین
 تمام الفروع حکایتی نقل کرده و گفته که از شیخی که از اصحاب حدیث و معتمد ^{علیه}
 بود نامش احمد بن فارس لادی بود شنیدم که گفت بهمن رسیدم و طایفه را

که مشهور به بنی سهند بودند دیدم و هر را بدین مذهب امامت یافته و آنرا سهند
 و صلاح و تقوی و فلاح از ایشان ظاهر بود از سبب تشیع ایشان پرسیدم
 از آن میان ببری نویسی که آثار زنده و صلاح و تقوی و فلاح از بسیاری
 او هویدا بود گفت سبب تشیع ما آنست که حید بزرگ ماکه انطاقت با او بنشیند
 حج رفت و در برکتش بعد از طمی بکند و منزل از آبادیه بقضای حاجتی یا
 ادای نمازی از رفقا دو می شود و خواهش میرد و بعد از بیداری انقانه
 اثری نمی بیند می گفت که چون شما را تنها و یکس می یافتم سرجمه در آن صحرای
 باره دیدم و چون قوتم مانند خدا نالیدم و گریتم و در آن حیرت و اضطراب
 زینبی سبز و خرم بنظر من درآمد متوجه آن موضع شدم زینبی دیدم که در
 سبزی و طراوت اندام بهشت میرد و در آن میان قصری مینمود با خود گفت درین
 بادیه هولناک این دشت سبز و این قصر رفیع که از هیچکس نام و نشانی شنیده
 چه طور جایی باشد و کجا تواند بود تا بدر قصر رفیع روحوان سفید پوش
 بر در آن قصر دیدم سلام کردم جواب بصواب دادند و گفتند بیشین که خلد
 با تو نظرسیت و خیر تو خواسته و یکی داخل قصر شد و بعد از لحظه بیرون آمد

گفت برعین و مرا بدر آن قصر بود به طرف نگاه کردم آن خوبی عمارتی ندیده
 بودم بدر صفتی دیدم و بر روی تخت جوانی خوش روی خوش موی خوش
 لباس تکیه کرده بود و بر بالای سرش شمشیری دراز آویخته و از نور روی او
 آن خانه آنچنان روشن بود که گفتم مگر ماه شب چهارده طالع شده است
 سلام کردم از روی لطف جواب داده مهربانی نمود و گفت سیدانی من گفتم گفتم
 والله که غیبا منی شناسم فرمود که من قائم آل محمد علیهم السلام منم که در آن زمان
 ظهور و خروج خواهم نمود با این شمشیر که یبنی زمین را از عدل و راستی
 بر خواهم ساخت چنانچه از ظلم و جور سر برشته باشد من چون این کلام را
 انرا آنحضرت شنیدم بسجده افتادم و روی برخاک میمالیدم فرمود که
 چنین مکن و سر از زمین بردار و چون سر برداشتم فرمود که نام تو فلان
 بن فلانت را زهدانی گفتم راست فرمودی ای مولای من گفت دوست
 میداری که بخانه و اهل خانه بری گفتم بلی یا سیدی فرمود که خوبست
 که اهل جزو را مبدایت بشارت دهی و آنچه دیدی و شنیدی بگوئی و انرا
 بخادم که دخادم دست مرا گرفت و کسبه از زمین داد و مرا از قصر بدرین آورد

واندک راهی با من آمد چون نگاه کردم مناره و مسجد و درختها و خانهها دیدم از
 من پرسید که این موضع و محل را بنیاسی گفت لبی در حوالی شهر ماد هیت که نزد
 اسد آباد میگویند این بان میباید گفت لبی این اسد آبادت سلامت برو
 چون ملتفت شدم رفیق خود را ندیدم و چون کسیرا کتورم چهل دینار یا
 پنجاه دینار در آن کسیر بود و از برکت آن با نفیها بسیار رسید و تاناری
 زردر خانه ما بود و خیر و برکت با ما بود و تنبلی از برکت و خوب او در سلک ما
 تا قیامت قائم خواهد بود **شیخ سید سعید محمد بن محمد بن عثمان** که ملقب است
 بمفید علیه رحمة الله الملك الحید در کتاب میفرماید آنچه حاصل مضمونش
 اینست که بعضی از دلایل بر امامت آنحضرت که عقل و استدلال صحیح اقتضای
 آن میکند آنست که میباید در هر زمان سلطان عادلی باشد که مردمان
 بسبب وجود او و اصلاح نزدیکتر و از فساد دورتر باشند و متغنی باشد از رعایای
 خود در احکام و علوم و عقل حکم برین میکند که محال است که در میان مملکت
 آنطور عادلی نباشد از رحمت آنکه کل صاحبان نقصان محتاجند بکسی که مورد **سلطان**
 کناهکاران و مقوم عامیان و رادع عاویان و تعلیم دهنده جاهلان

و آگاه کننده غافلان و محذکر گمراهان و مقیم حدود و منفذ حکام و فاصل میان
 اهل اختلاف و نصیب کننده ثغور و حافظ اموال و حامی بیض اسلام و جمع کننده مردمان
 در روزهای جمعه و در روزهای عید باشد و دلیل قائم است بر اینکه آن
 سلطان عادل بیاید معصوم باشد تا محتاج بر امام دیگر نباشد و ضرورت
 و جوب نص بر امامت او زیرا که عصمت از امور باطنی است و ظهور و معجزه از
 با اتفاق اهل حق کسی که این صفات در او موجود است بعد از حضرت امام حسن
 عسکری فرزند او مهدیت علیها السلام بر وجهی که بیان کردیم آنرا و این اهل است
 که با آن محتاج نیستیم در باب امامت بر وایت نصوص و تعداد آنچه آمده است
 در امامت از اخبار و حال آنکه با این بر همین عقلیه دلائل نقلیه نیز در باب امامت
 حضرت مهدی که فرزند حضرت امام حسن عسکری وارد است از طریق که
 منقطع است بان اعدا انتمی کلامه رفع الله مقامه باید دانست که حضرت
 صاحب را علیه السلام در غیبت است غیبت صغری و غیبت کبری و حکایاتی که
 مذکور شد اکثر آن در غیبت کبری بوده و اما در غیبت صغری که مدت آن
 هفتاد و چهار سال بوده بعضی از خلص شیعیان بخدمت او علیه السلام میرسیده اند

رسایل و حاجات و مشکلات خود را بر ایشان عرض میکرده اند و ایشان با نام
 علیه السلام عرض مینموده اند و جواب میگرفته اند و در آمدت از نام آنحضرت
 گاهی به حج مد و گاهی بصاحب و محبت و قائم و ممدی تعبیر مینموده اند
 و الحال نیز چنین است و اما آنحضرت ظهور نکند حضرت تسمیه نیت و مکان امام را
 ناحیه مقدسه میگفته اند و در لحادثی منع واقع شده از تصریح بنام و کتبت آن
 حضرت پیش از ظهور آنحضرت هر گاه مقصود آن ولی حضرت معبود باشد
 و نام و کلاهی آنحضرت و توقیعات او علیه السلام که بخصوص خود نوشته در کتب
 معتبره مذکور است و از ابتدای ولادت آنحضرت تا روز آنحضرت غیبت اولی و
 بعد از آن تا باین زمان معجزات عظیمه که از آنحضرت ظاهر شده که هر یک از این
 شاهد عدل است بر وجود آنحضرت علیه السلام در فترت فترات مسطورت
 و حکایات و روایات صحیحیه صریحه نیز از طرفین مرویست که مؤید این
 معینت مثل حکایات بحر ایض و جزیره خضر و حکایات حدیقه الشیعه و
 شمه‌ی که در اقصای زمین مغربست که از خوف ^{اطهار} آنحضرت درین مختصر
 نگردید و بسیاری از شیعیان و موالیان بوده اند که در زمان غیبت

کبری بخد متش مشرف شده اند و در کشف الغم و فصول المهمه و کمال الدین و
 خزایج و غیرها بعضی از آن که بعضی از صاحبان آن کتب مرسیه نوشته اند
 و آنکه در حدیث واقع است که من یدعی المشاهده قبل خروج السفیانی ^{الصیغه}
 فهو کاذب با این اخبار مشافاتی ندارد چنانکه بر مقتضای آثار ائمه
 اطهار ظاهر است و توجیه و توضیح این خفته چینی ^{معنی} حسن محدثین در
 کتاب ریاض المؤمنین نموده هر که خواهد که بر آن اطلاع یابد آن کتاب
 جرج نماید اما نام آنها ای صاحب صلوات الله علیه دیده و بخد متش
 رسیده اند از و کلاً و توقیعات بخت ایشان بیرون آمده در اکثر کتابها
 خصوصاً در کتاب کمال الدین و کتاب کشف الغم مذکور است اولاً و کلاً
 عمری و پیشتر که در بغداد بودند بخد متش آنحضرت میرسیده اند و حاجز
 و بلائی و عطار و از اهل اهواز محمد بن ابراهیم بن منزه یار و از کوفه عاصمی
 و از قم محمد بن اسحق و از همدان محمد بن صالح و از ری بسیمای و از اذربایجان
 قاسم بن علا و از نیشابور محمد بن شاذان اینها هم از و کلاً آنحضرت بوده اند
 و بخد متش میرسیده اند و از غیر و کلاً از اهل بغداد ابوالقاسم بن ابی جلیس

و ابوعبد

و ابو عبد الله بن مروان و مسرور طباطبای غلام ابی الحسن علیه السلام و محمد و محمد
 بسران حسن و اسحق کاتب و صاحب نداء و صاحب کتبه بمهر و از همدان
 محمد بن کثیر و جعفر بن حمدان و از دیور حسن بن هرون و محمد و برادرش
 و ابوالحسن و از اصفهان ابن بادشاه و از خیر زیدان و از قم حسن بن نصر و محمد
 محمد و علی بن محمد بن اسحق و پدرش و حسن بن یعقوب و از اهل ری قاسم بن ^{موسی}
 و پدرش و بسره محمد بن هرون و صاحب الحصاة و علی بن محمد و محمد بن محمد کلینی و ابو
 جعفر رقا و از قزوین مرواس و علی بن محمد و از قایس دومرد و از شهرزور و ^{خال}
 و از فارس مجروح و از مصر صاحب هزار دینار و صاحب مال و صاحب رقعہ
 سفید و ابوتابت و از نیشابور محمد بن شعیب بن صالح و از مین فضل بن یزید
 و حسن و پدرش و جعفری و ابن العجمی و شمشاطی و از مصر صاحب المولودین و از
 سکه صاحب المال و ابورجا و از یمن ابومحمد بن و خبا و از احوار خصمی اینها
 و کلانیتند اما تحقیق آنحضرت را دیده اند و در کشف الغممه بغیر از جماعت ^{میکوین}
 بسیار بران نقل کرده از و کلا و سفر او غیرها که خوفان التویل نوشته شده
 و معجزاتی که از آنحضرت بوسیله هر یک از آنجماعت ظاهر شده از حد ^{مردان} شمار

را ضیحه توفیقات یکی است که از محمد بن شاذان بن نعیم نیشابوری روایت
 کرده اند که گفت جمع آمدن ایلی نزد من از حضرت قائم آل محمد علیهم السلام که آن
 پانصد درهم بود الا بیست درهم و مویز غمی آمد که این بیست درهم کم باشد
 از مال خود بیست درهم دخل نمودم و فرستادم بنزد محمد بن جعفر که وکیل ناحیه
 بود توقیع از آن حضرت ب محمد بن جعفر رسید و قبض فرستاده بود امام علیه السلام که
 پانصد درهمی که از الخلیفه بیست درهم از مال تو بود بمن رسید و بر قبول آن شکر
 کردم و ایضا از نصر بن صباح مرویست که شخصی از اهل بلخ پنج دینار و یک
 ناحیه فرستاد و نام خود را فراموش کرد که بنویسد توقیع آمد که آن مبلغ رسید
 و نام آن مرد و نام پدر او در آن توقیع نوشته شده بود و دعا در حق او و ایضا
 از سعد بن عبدالله بن محمد بن صالح روایت کرده که گفت عرضیه نوشتم و
 طلب دعا کردم از جهت محبوسی که در حبس بسر عبدالعزیز بود و در حق کینیزی
 که وقت وضع حملش نزدیک بود توقیع بیرون آمد که محبوس را حق تعالی بجات
 سید هدود در باب کینیز هر چه خدا خواهد بشود و آن کینیز در وقت وضع حمل
 وفات یافت و محبوس خلاص شد و ایضا ابو جعفر محمد بن علی الاسود روایت

نموده که التماس کرد از من علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی آنکه از ابی
 القاسم بن روح وکیل نا حیدر مقدسه استدعایم که از مولای من صاحب
 الزمان صلوات الله علیه استدعایم ید که آنحضرت از حق تعالی درخواست کرده
 او را ولد مذکری صالح روزی کند و من از ابوالقاسم از جهت خود همین التماس
 نمودم و بعد نسه روز توفیق بیرون آمد که زود باشد آنکه حق تعالی علی بن
 الحسین را فرزندی مبارک عطا نماید و بعد از او دیگر اولاد او را هم رساند
 و محمد بن علی بن بابویه شهور که از اعظم مجتهدین امامیه است از آن
 دعا بوجود آمد و ما در حق ابو جعفر نوشتیم بود که لیس الی هذا بیل یعنی
 او را فرزندی نخواهد شد **ابن طوس** **فی تاریخ طبرستان** **علیه السلام** آن یک در کتاب
 مہج الشیعه و این یک در کتاب اعلام الوری بعد از ذکر بعضی از خصوص
 و یاد کردن آنکه دو غیب است حضرت صاحب الزمان علیه السلام را میگویند
 آنچه ترجمه اش اینست پس نظر کن که چگونه حاصل میگردند این دو غیب
 از برای صاحب الامر علیه السلام بر حسب آنچه متضمن است آنرا اخبار سابقه
 مر وجود او را منقول از آباء و اجداد او علیه السلام و ما غیب طولی از آن هر دو

پس آن آنت که سفر او روایت او موجودند و ابواب او معروف که
 اختلاف نکرده اند امامیه که قایلند با امامت حسن بن علی علیهما السلام در
 میان ایشان از جمله ایشان ابو هاشم و او بن القاسم الجعفی و محمد بن علی
 هلال و ابو عمر و عثمان بن سعید الثمان و پسر ابو جعفر محمد بن عثمان و عملا
 همامی و محمد بن اسحق و ابو محمد الوخبا و ابراهیم بن مزبهر و محمد بن ابراهیم
 و جماعتی دیگر و آنکه ذکر او بیاید نزد حاجت در روایت از ایشان و مدت غیبت
 صفری هفتاد و چهار سال بود و ابو عمر و عثمان بن سعید العمری قدس الله
 بانی بود مرید مروج بزرگوار او را علیهما السلام رفته بود مرایشان را بعد از آن
 مقوله روایت بود از قبل او علیه السلام و ظاهر میشود معجزات بردست او
 و چون او رحلت کرد پسر او ابو جعفر قائم مقام او بود بمصر او بزرگداشت
 بر دنیا حاج بدش در کتب جادای الاخر از سال سیصد و چهار تا سیصد و پنج
 و قائم مقام خود کرد و ایند را و وفات کرد در شعبان سنه ست و عشرين
 و ثلثمائة و قائم مقام او ابو الحسن علی بن محمد السمري بود بمصر ابو القاسم برو
 و وفات یافت در رصف شعبان سنه ثمان و عشرين و ثلثمائة

ابو القاسم حسین
 به روح بود از بنی
 نوینت بنصره جعفر
 محمد بن عثمان بر او و او
 قائم مقام هم

رحمه الله تبارك وتعالى واللام على من اتبع الهدى الحديث الثامن والثلاثون
 قال ابو محمد بن شاذان عليه الرحمة والفضلان حدثنا الحسن بن محبوب رضي الله
 عنه قال حدثنا علي بن رباب قال حدثنا ابو حمزة الثمالي قال حدثنا سعيد بن
 جبيرة قال حدثنا عبد الله بن العباس قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
 ان للامة علامات منها الضباب والدجال والدخان وخروج القائم
 عليه السلام ونزول عيسى وخف بالشرق وخف بالمغرب وخف بحجزه
 العرب وطلوع الشمس من مغربها وانا تخرج من قعر عدن توق الناس للحشر
 يعني حضرت مهدي ^{خلافه} صلى الله عليه وآله فرود كه قياست وانشا نماست الخلة
 سفيايت ووجاهل رور وخراب حضرت قائم عليه السلام فرود آمدن عيسى
 فرود آمدن جمعي بزبين در مشرق وجمعي در مغرب وجمعي در جزيره عرب و
 از مغربن و آتشي كه بيرون آيد از قعر عدن كه شمريت از شهرهاي يمن و براند
 آن آتش مردمان از جنگها **فضل ورحمة الله** ابن حديث را بطريق ديكر هم
 روايت كرده است و انطوي اينست كه مي فرمايد حدثنا الحسن بن علي بن فضال
 عن حماد بن الحسين بن المختار عن ابي بصير عن عامر بن رثله عن امير المؤمنين

علیه السلام قال رسول الله صلى الله عليه وآله عشر قيل الساعة لا بد منها
 الضياني والدجال والدخان والذابة وحروج القايم وطلوع الشمس من مغربها
 ونزول عيسى عليه السلام وحسف بالمشرق وحسف بالمغرب وحسف بحجيرة المغرب
 تخرج من قعر عدن تسوق الناس الى المنخرج **طوى رحمة الله عليه** وكتاب الغيبة از
 محمد بن ادریس از علی بن محمد بن محمد بن قتیبة از فضل بن شاذان بهمین طریق
 نموده و ابن بابویه در کتاب الله علیه در کتاب بحضال بطریق دیگر ذکر کرده
 و چند تن دیگر از علمای امامی و بهیاری کسی از فضلاء عامه این حدیث را روایت
 کرده اند اما باختلاف ترتیب و علامات چنانکه در بعضی ذکر یا حوج و حاجج
 نیت شده و میتواند بود که سبب اختلاف ترتیب و علامات آن باشد که مکرر
 حضرت سیدالبنسکلم با این کلام معجز نظام فرموده باشند و در هر مرتبه که بعضی
 از علامات نموده باشند چون علامات قیامت بسیار است پس باین ای
 عزیز که در باب این حدیث شریف ناچار است ترا از این سخن چند چیز اول
 آنکه ظواهر این علامات بتقریبی که در حدیث مذکور است شرط نیست دوم
 آنکه علامات منحصر در این چند علامت نیست چنانکه مذکور شد و از لفظ

که در حدیث اول واقع است نیز مستفاد میگردد سیم آنکه مراد از ذکر این حدیث
 درین مقام یا دگردن خزوج حضرت صاحب الامر علیه السلام چهارم
 آنکه دوست و دشمن هر تایل اند که ظهور آنحضرت از نشانی قیامت
 پس حدیث نود و چهارم ^{هنگام} سال و کسری پادشاهی بفرار امیر المومنین را امام
 حسین علیه السلام که حضرت آنقدر نقل فرموده اند که فصل میکند میان قیامت
 و زمان معول علیه نیست و خواهی دانست بعد ازین که زمان امامت ^{خلالت}
 و پادشاهی و سلطنت حضرت ^{حجت} صلوات الله علیه متصل خواهد بود
 قیامت و آنکه بسیاری جای در حدیث واقع است که چهل روز فاصله
 خواهد بود میان رحلت آنحضرت و قیامت با آن روایان منافات
 نداد زیرا که آن چهل روز از مقدمات قیامت است و بعضی از علمای
 امامیه که از بمعنی غافل شده اند قایل نیستند که چهل روز میان رحلت
 حضرت حجت و قیامت فاصله باشد از جمله ^و فرقه ناجیه بر منطلب الحادین
 نسخ ابراهیم علیه السلام در کتاب بیان الفرق درین باب مبالغه تمام نموده
 در رساله فرقه ناجیه بر منطلب الحادین که منقولست از طرق عامه استدلال

فرموده دیگر باید دانست که هر علامتی را ازین علامات شرح است طولانی
 و این مختصر را کجا نیز آن شروع نیست اگر کسی خواهد که استیفاء آن نماید باید
 که بکتاب ریاض المؤمنین و حدائق المتقین که در حدیث سن این کمترین تالیف
 مفوده رجوع نماید و حدیثی طویل الذیل ابن سناذان علیه الرحمة و الغفران در
 ذکر علامات آخر الزمان در کتاب اثبات الرجعة از حضرت ابی عبدالله
 صلوات علیه نقل نموده و آن حدیث را نیز زیاده و نقصان صاحبکافی در
 مروضان کتاب روایت کرده و این شکسته حزین در کتاب ریاض
 المؤمنین با برادران بردخته که خواهد که بران اطلاع یابد باید که آن
 کتاب رجوع نماید و استماعی از قاریان این رساله و آن کتاب و غیرها
 از مؤلفات این فقیرانکه بحجت مؤلف آمدش باشند از حضرت عقیقار
 الخطایا و السلام علی من اتبع الهدی **المدین التاسع والثلاثون** قال الشيخ الخليل
 الفضل بن سناذان بن الخليل طيب الله سرقة حدثنا محمد بن ابی عمير
 عن الله عنه قال حدثنا جميل بن دراج قال حدثنا زرارة بن اعين عن ابی
 عبد الله عليه السلام قال قال استعیدوا بالله من شر القيان و الدجال و غيرها

من اصحاب الفتن قيل له يا بن رسول الله اما الرجال ففرقتاه وقد بين
 من مضامين لعادتيكم شأنه فمن الضيافي وغيره من اصحاب الفتن وما
 يصنعون قال عليه السلام اول من يخرج منهم رجل يقال له اصم بن قيس
 يخرج من بلاد الجزيرة له مكانة شديدة في الناس وحب عظيم ثم يخرج الجرهني
 من بلاد الشام ويخرج القحطاني من بلاد اليمن وكل واحد من هؤلاء شوكه
 عظيمة في ولايتهم ويقلب على اهلها الظلم والفتنة منهم فيناهم كذلك ان يخرج
 عليهم المرمقندي من خراسان مع الرايات السود والضيافي من الورد
 اليايس من اودية الشام وهو من ولد عتبة بن ابي سفيان وهذا اللعن
 يظهر الذهب قبل خروجه ويقشف ويقنع بخبر الثعير والمخ الجرمش ويبدل
 الاموال فيجلب بكلكل ولب الجبال والارزال ثم يدعي الخلافة فيبايعوه
 ويتبعهم العلماء الذين يكتمون الحق ويظهرون الباطل فيقولون انه خير
 اهل الارض وقد يكون خروجه وخروج البياضي مع الرايات البيض في يوم
 واحد وشهر واحد وسنة واحدة فاول من يقابل الضيافي القحطاني فينهرهم
 ويرجع الى اليمن مسلحة فيقتله البياضي ثم يفسد اصمب والجرهني بعد محاربات

كثره من السفيا في تبعهما ويعبرهما ويعبر كل من يارعه ويحاربه الايماني ثم بيعت
 السفيا في جيوتنا الى الاطراف وتجزئتها من البلاد وبيعوا في القل والفاد ويذهب
 الى الروم لبيع الملك الحراساني وبيع منها شصرا في عتقه صليب ثم يقصد اليماني
 فيمنض اليماني لبيع شصه فيمنض السفيا في بعد محاربات عديدة ومقاتلات شديدة
 فيتبعه اليماني فتكثر الحروب وهزيمة السفيا في فحده اليماني في جز الامر مع ابنه
 في الاسارى فيقطعها اربا اربا ثم يعيش في سلطنته فارعا من الاعداء ثلثون سنة
 ثم يفرض الملك ابنه العبد وياوى مكة وينظر ظهورها منا حتى يتوفى فيبقى
 ابنه بعد وفات ابيه في ملكه وسلطانه قريبا من اربعين سنة وهما يحجان
 الى الدنيا يدعاه قائما عليه السلام قال زرارة فالتة عن مدة ملك السفيا
 قال عليه السلام بعد الى عشرين سنة يعني حضرت امام جعفر صادق عليه السلام
 فهو ذلك استعادته ثمانين وبناه بريد بخدا اى تعالى الله عن سفيا في ورجال
 وغير اثنيان از اصحاب فتمنا محراب كفتند بان حضرت كه اى فرزند رسول
 خدا ما شناختيم از مضامين ومعاني لحاديث شما ورجال را پس بيان
 نمايد از برای ما كه گيستند سفيا في واصحاب فتمنا وجه كارها خواهند

کرد آنحضرت فرمود که قل کسی که خروج دهد کرد از اصحاب فتنه سیدی
 خواهد بود که او را اصحاب بن قیس گویند خروج خواهد کرد از بلاد ^{جزیره}
 بداندیشی او در باره مردمان شدید و جبر و ستم او عظیم خواهد بود بعد ^{از آن}
 خروج خواهد کرد و بن هبسی از بلاد شام و خروج خواهد کرد بمطانی از بلاد
 یمن و هر یک از اینها فراد و ولایت اینان شوکت و قوت عظیم خواهد بود
 و غالب خواهند شد بر اهل آن ولایات ظلم و فتنه در اثنای آن حال و میباشند
 آن چند گروه ضال از برای محاربه و قتال و خروج خواهد کرد بر ایشان
 سمرقندی از جانب خراسان با علمهای سیاه و سفیانی از وادی بامیر که
 از وادیهای شام است و این سفیانی از نسل عبیده بن ابی سفیانست و این
 بنش از آنکه خروج کند اظهار دهد کرد و بجایم در شت بر خواهد بیرون
 بنان جو و نمک نیم گرفته قناعت خواهد نمود و ما لها بر رومان خواهد بخشید
 و باین افعال و لهای جهال و اسرارال را جذب خواهد کرد و بخوبی مایل
 خواهد ساخت بعد از آن دعوی خلافت خواهد کرد و آن جاهلان
 و رومان رزل و دن با او بیعت خواهند کرد و آنان از عملا که حق را

پنهان دارند و باطل را آشکار کنند تا جحش او ازال خواهند شد و تتبع
 ایشان نموده سر بر خط فرمان سفیانی ملعون خواهند گذاشت پس خواهند
 گفت آن علمای دین بدینا فروخته که سفیانی بهترین اهل زمین است
 و چنان اتفاق خواهد افتاد که روزی که سفیانی در شام خروج کرده
 میانی در میان با علمای سفید خراج کند و اوّل کسی که با سفیانی جنبه خطانی
 خواهد بود پس خطانی نکست یافته که خبیثه بمن مراجعت نماید و در دست یابی
 کشته شود بعد از جنگهای بسیار که در میان اصهب و جرههیی و سفیانی
 تا بجا واقع گردد و اصهب و جرههیی از سفیانی بگریزند و سفیانی از بیانیان
 رفته اینان را مقهور سازد هر کس که با سفیانی لشکر نزاع نماید سفیانی او را
 مغلوب و مقهور کرد اند الامانی که با او بر نیاید پس سفیانی لشکرهای بسیار
 با طواف عالم بفرستد و شهرهای بسیار را منقرض کرد و در قتل و فساد مبالغه
 نماید و از برای آنکه ملک و پادشاهی را از خراسانی یعنی سمرقندی که از
 طرف خراسان با علمای سیاه خروج کرده بگیرد بجانب روم این سفیانی
 شوم در حرکت آید ازین حدیث شریف مستفاد میشود که در آن زمان سمرقندی

بلاد روم را تصرف در آورده باشد اما شخص و معلوم نیست که قتال در
 میان آن دو مصلحتی واقع خواهد شد یا با هم صلح خواهند کرد باین تالیفات
 و وقوع الحدال همین سفیانی صرف در برگشتن خواهد دید با جمله امام علیه السلام
 فرمود که بر خواهد گشت سفیانی از جانب روم در حالتی که بصرانی شده باشد
 و صلیب در گردن افکنده باشد پس قصد میانی کند و میانی از حجت دفع نشود از
 جاد را بدو به نیت فروتنانیدن آتش فتنه او نصبت فرماید و بعد از آنجا
 عدیده و مقاتلات شدیده سفیانی بگویزد و میانی از بی او برود و جنگها و
 کجختن سفیانی بسیار شود یعنی مگردد در میان اینان جنگ و پیکار وقوع
 یابد و در هر مرتبه سفیانی شکست یافته فرار بر قدر اختیار نماید پس بیاید میانی
 سفیانی را با پسرش در میان اسیران در لختن کار و بفرماید که اینا زانندان
 بند جدا کنند بعد از آن در پادشاهی فارغ البال از دشمنان بد مالسی
 سال زندگانی کند بعد از آن ملک و پادشاهی را بفرزند خود سعید قنویس
 نماید و در مکه معظمه مکن و ماوی کیورد و انتظار ظهور قائم ماسیکند بده باشد
 تا ازین جهان نانی دوگذرد و پسرش بعد از وفات پدر نزد یک مجمل سال پادشاهی

کند و ایشان حجت خواهند نمود دنیا بدعیای قائم علیه السلام زاره گفت پس سؤل
 کردم از آنحضرت از مدت ملک سفیانی آنحضرت فرمود که نهوشید مدت ملک
 و سلطنت هر او به بیست سال پس باید که حضرت بخند تا مل فرمایند که با ظهور
 این امور و وقوع این وقایع از امروز تا انقضای مدتی که آنجناب وعده
 فرموده اند و خروج حضرت صاحب الامر علیه السلام ماهوت نموده امکان دارد
 یا نه قطع نظر از آن کرده که باحد و رسول الله خلاف ورزیده اند که در قرار
 دان وقت در زمان از برای ظهور حضرت حجة الرحمن کوشیدند باید دانست
 که از مؤیدات این حدیث است آنچه نوح عالیشان یعنی فضل بن شاذان علیه الرحمة
 و القفران و ولد و کتاب انبات الرجعة روایت کرده و شیخ بلبنه و حجه مؤید بتأیید
 حضرت قدوسی شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمان و در کتاب الغیبة نقل فرموده
 باین طریق که عنه عن سيف بن عميرة عن بكر بن محمد الازدي عن ابي عبد الله
 عليه السلام قال خرج النخلة الحمراساني والسفياي واليماني في سنة واحدة في شهر
 واحدة في يوم واحد فليس فيها راية باهدى من راية اليماني تسمى الحق يعني
 حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که خروج سه تن که ایشان حمراسانی و سفیانی

و بیانی اند در یکسال و یکماه و یکروز خواهد بود و علمی را نمایندند ترا علم یانی
 نخواهد بود آن علم راه خواهد نمود مردمان را بحق پس بدان ای محبتنازه دان که
 لحادث در باب علامات ظهور حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الرحمن بسبب است
 مقنون بعضی را از شیخ عالی شان محمد بن محمد بن نعمان علیه رحمة الله الملك
 اللسان در کتاب ارشاد ذکر کرده بجهت انحصار سبب حبه آن اکتفا مینماید شیخ
 سیف ریاض بعضی از علامات زمان قیام قائم علیه السلام خروج سفیانی است و
 قتل حنظل و اختلاف نبی عباس در هلاک و کوفت شمس در نصف شعبان و خوف
 فرود آمدن ماه بر خلاف عادات و فرود رفتن جمعی از مردمان جز مین در پیدا
 و گریه در مغرب و فرقه در مشرق و سرگردانیدن آفتاب نزد زوال
 تا وسط اوقات عصر و طلوع او در مغرب و قتل نفس زکیه که بظهور آید در
 نیت کوفه در میان هفتاد کس از صالحان و کشته شدن مردی هاشمی میان
 لکن و مقام و حجاب شدن دیوار مسجد کوفه و قبایل را بایست سیاه از قبل آن
 و خروج مایه و ظهور مغرب عصر و مالک شدن او نشانات را و نزول تروک
 بجزیره و نزول روم بر طبقه مله و طالع شدن ستاره مشرق که نور دهد مثل

نمر قمر بعد از آن منعطف کرد و چنانچه نزدیک باشد که دو طرف آن بهم رسد
 و سرخی ظاهر شود در آسمان که آفاق را فرو گیرد و آنتی ظاهر شود طولانی در شرق
 که باقی ماند در جنوب هواسه و روز با هفت روز و گذرن عرب عنانهای خود را
 و مالک شدن ایشان بلاد او و خروج ایشان بر سلطان عجم و کشتن اهل مصر
 امیر خود را و خلیفه شام و آمد و شد سه رایات در و در حقل بر ایات قیس
 و عرب بمصر و رایات کتده بخراسان و در و حیل از قبل کوفه تا سر بنطون
 بقناه حیره و اقبال رایات سیاه از مشرق و زیادتی فوات تا آب و لخل شود
 در کوههای کوفه و خروج شصت کذاب که هر دعوی نبوت کنند و خروج در آن
 نفر از آل ابی طالب که هر دعوی امامت کنند از برای خود و لحراق مردی عظیم
 القدر از گروه نبی عباس در میان مخلولا و حانقین و بیتن جبر از آنچه در یلی
 کوخ است بعد از بغداد و ارتفاع باد سیاه در آنجا در اول روز و بیدار شدن
 زلزله تا منحرف شوند بسیاری از خلائق و ترسی که شامل اهل عراق باشند
 و موت بسیاری و نقصان اموال و ثمرات و بیدار شدن ملخ در او ان در سر
 غیر از آن تا دستها بد بزروع و غلات و کمی گشت و زراعتی که مردم کنند

و اختلاف عجم و عجمین خون بسیار در میان یکدیگر و پیرون آمدن بندگان
 از طاعت سیدان و کشتن ایشان خوارجکان را و منخ قومی از اهل بدیع که
 بگورند بوزمکان و خوکان و غلبه کردن عبید بر بلاد سادات و مذاکره
 از آسمان که بنفند از اهل زمین اهل هفتی بلغت ایشان یعنی آن نذار هر
 طائفه بزبان خود شنوند بقدرت الهی و روحی و سینه ظاهر شوند از نور
 در عین الشمس و مردگان بر انگیزند شوند از قبور تا جرح بدینا نمایند ^{بگذرد}
 بنساست و ترویج نمایند بعد از آن ختم شود آن به بیت و چهار باران
 پیایی پس زنده شود زمین بعد از سردن او و معلوم کرد در برکات
 آن و دلیل شود بعد ازین هر آفتد و عاهتی که باشد از معتقدان یعنی از
 شیعه ممدی علیه السلام پس بدانند نزد این علامات ظهور او را بیکه پس
 متوجه خدمت و حکم ندادن برای حضرت او هیچمانکه لحبا را این ورود
 یافتد و بعضی از جمله این احداث مقیم اند و بعضی مشروط و الله اعلم بما یکون
 و ما ذکر کردیم اینها بر حسب آنچه ثابت شده در اصول و تفصیل نموده آنرا
 اثر منقول و بالله نستعین و مثال التوفیق پس باید که حضرت بخندد درین

لهذا نیز تا مل فرمایند که وقوع این هر وقایح در مدتی که مقرب بوده اند
 میتواند بود که ظهور یا بدو لفظ کتاب کشف الغم رحمة الله تعالی نیز ذکر این علما
 نمودن فلان عن النجاشی المعنی رحمة الله الملك الحیید بعد از آن میگوید بل انک این
 حواریت بعضی از آن قبیل است که عقل آنرا محال میدانند و بعضی دیگر میجان آنرا
 محال نمیشوند و لهذا شیخ معنی رحمة الله اعتذار فرموده و دلخرازی آن
 و آنکه من بستم آنست که هرگاه صحیح طریقات آن و آنما منقولست از نبی یا
 امام علیهما السلام پس سزاوار آنست که تلقی کرده شود و قبول زیرا که اینها
 معجزات و معجزات خوارق عاداتند مثل انتفاق قمر و انقلاب عصا و الله
 اعلم و دیگر شیخ معنی رحمة الله تعالی فرموده که خبر کرد مرا ابو الحسن علی بن بلال
 المهابی و میبهراند سندی را با اسمعیل بن صباح که او گفت من شنیدم از شیخی
 از اصحاب خود که ذکر میکرد از سیف بن عمیر که او گفت که من نزد ابی جعفر
 منصور بودم پس گفت در ابتدا من که با سیف لایب دست از منادی که ندا
 کند از آسمان یا اسم مهدی از فرزندان ابی طالب بگفتم ندای تو کردم یا امیر
 المومنین نزد روایت میکنی این را گفت بلی محقق آنکه نفس من بدست او است

که هر آینه شنیده است کوشش من این را از برای او کفتم یا امیرالمؤمنین بدستی
 که این حدیث را شنیده ام قبل از این وقت گفت ای سیف آن هر آینه حق است
 پس هر گاه موجود کرد پس ما اول انکسایم که لطابت کند او را بدان و نگاه باش
 که ندا سبوی سردی از نبی عم ماست کفتم سبوی سردی از ولدنا طمعه گفت بلی یا
 سیف اگر نه آن میبود که شنیده ام این را از ابی جعفر محمد بن علی که حدیث
 کرده مرا بآن و اگر چه حدیث کرده میبود نده اهل زمین مرا با این من قبول
 نمیکردم این را از ایشان و لیکن او محمد بن علی است **بناست در روایت میکند**
 از ابن عمر که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که تا می نگردد
 قیامت تا بیرون آید مهدی از ولدمن و بیرون نیاید مهدی تا بیرون
 آید شصت کذاب که هر یک از ایشان گوید منم پیغمبر **روایت میکند بناست** از
 ابی حمزه ثمالی که او گفت کفتم مرا ابی جعفر علیه السلام که خروج سفیانی از ول
 جیات است فرمود که نعم و ندا و طلوع شمس از مغرب و اختلاف نبی عباس در
 دولت و قتل نفس رکیه و خروج تا بم از آل محمد از محتوم و ولجیات است کفتم
 که ندا چگونه باشد گفت که ندا کند منادی از آسمان در اول روز

که بدیندراگاه باشند که حق باعلیت و شیعه او بعد از ان ایلیس بند
 کند در آخر روز از زمین که حق باغمان است و شیعه او پس نزدیک این
 بنک می افتند اهل باطل بعد از نقل این حدیث صاحب کشف الغم میگوید
 که شک نمیکنند الا جاهل چه منادی آسمان اولی است بقبول از منادی
 زمین و اضمحیح مقید روایت میکند باسناد از ابی حذیفه که او روایت
 کرد از ابی عبد الله علیه السلام که بیرون نیاید تا ایم تا بیرون آیند پیش
 ازود و ازده کس از بنی هاشم که هر یک بخوانند مردم را سوی خود و روایت
 میکند باسناد از علی بن محمد الازدی که روایت کرده از پدر خود
 که امیر المومنین علیه السلام فرمود که در پیش قایم موت لجر و موت ایض است
 و ملج در غبیر محل خنک همچو الوان خون قاتل موت لجر پس سیف است و اما
 موت ایض طاعون است و روایت میکند باسناد از جابر جعفی که او روایت
 کرده از ابی جعفر علیه السلام که آنحضرت فرمود که ملازم شویم زمین را حرکت
 مده نه دست را و نه پیا را تا به بنی علامتی را که ذکر میکنم از برای تو آنچه
 می بینم ترا که در بابی است آن اختلاف بنی عباس است و منادی که ندا کند از

آسمان فرود رفتن قریه از قرای شام که از اجابیه میگویند نزول ترک در
 جزیره و نزول روم در سمرقند و بخلاف بسیارند آن وقایع در هر زمین تا
 حجاب شود شام و سبب خرابی آن لطیف است سه روایت است روایت احمد بن یحیی
 روایت سفیانی علی بن ابی حمزه روایت میکند از ابی الحسن موسی علیه السلام در
 قول خدای عز و جل که سریم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه
 الحق فرمود که فتن در آفاق زمین است و سر اعدای حق و دین و
 روایت میکند با سند از ابی بصیر که گفت من شنیدم ابی جعفر علیه السلام که فرمود
 در حق تعالی که ان نشأ منزل علیهم من السماء آیه فظلت اعناقهم لها خاضعين
 که زود باشد که خدای تعالی بکند آنرا با اینان کفتم کینند اینان فرود که
 بنی امیه و کوفه اینان کفتم که آیت چیت فرمود که بگو دشمن آنچه میان زبال
 نهفت تا وقت عصر و خروج صدور و وجه در عین الشمس که شناخته
 شود مجب و منبیا و این در زمان سفیانی است و نیز این علامت هلاک
 سفیانی و هلاک قوم او باشد **روایت میکند با سند** از سعید بن جبیر که سالی
 که قیام خواهد نمود قائم علیه السلام بیست و چهار بار آن بیارد که دیده شود

آثار و برکات آن و روایت میکنند با سند از ثعلبیه از وی که ابو جعفر علیه السلام
 فرمود که دو آیت اند که خواهند روی نمود پیش از قیام قائم علیه السلام آن
 کسوف شمس است در نیمه ماه رمضان و خوف فردی از آن ماه گفت گفتن باین
 سهول الله فردی از آن ماه و شمس در نیمه ماه ابو جعفر علیه السلام فرمود که من دانانم
 بآنچه میکنیم ایشان دو آیت اند که بوده از آن زمان باز که مرسوم کرده آمد
 علیه السلام صالح بن سیدم گوید که من شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود
 که نیست میان قیام قائم و قتل فتنی زکریه بیشتر از با نزهه شب مؤلف کتاب
 کشف القدر رحمه الله تعالی بعد از نقل این روایت از شیخ مفید قدس الله سره
 میفرماید که نظر کرده میشود درین روایت با آنست که مراد بنفس و کتبه عین
 محمد بن عبدالله بن الحسن بن علی بن ابی طالب است و او کشته شد در
 رمضان سنه خمس و اربعین و مائة و یا آنکه راه میاید بطعن باین خبر
 جامع و مستخرج این اربعین میگوید که هوسه کلمه دو باب شد بدین شیخ
 عالیجناب بعد ازین مذکور کرد انشاء الله تعالی و از جای روایت میکند
 که او گفت مراد بجعفر را علیه السلام که کی خواهد بود این امر فرمود هر گویا که باند

این ایجا بر وجوب بسیار شود گفتن میان حیر و کوفه این امر متوقع است
 میکند محمد بن سنان از حسین بن مختار که ابو عبد الله علیه السلام فرمود که هر
 گاه منهدم شود دیوار مسجد کوفه امر آنجبه در سبیل خانه عبد الله معودیت
 پس نزد این زوال ملک قوم است و نزد زوال آن خروج قائم علیه السلام است
 و روایت میکند سیف بن عمیر که او از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرد که
 دیگر خروج نلته است که آن خروج سفیانی و یحیی است در یکسال و یکماه و یکروز
 و بیانش در آن رایتی که راه نمایند تر باشد از رایت میان که او دعوت بحق
 کند **و روایت میکند** از فضل بن شاذان از محمد بن ابی نصر از ابی الحسن
 الرضا علیه السلام که آنحضرت فرمود که نیست آنچه در آن میکند شما کردنهای
 بسوی آن تا تمیز کرده شوند و آن بوده کردند خلائق پس باقی ماند آن شما
 مگر اندکی بعد از آن حوافر این آیت را که الم حسب الناس ان یزکوا
 ان یقولوا أمنا وهم لا یفتنون پس از آن فرمود که از علامات فرج حدیثی
 باشد که واقع شود میان هر دو مسجد و یکصد فلان و صد فلان و صد فلان
 کثیر را از عرب و روایت میکند از فضل بن شاذان از میمون بن خلاد از

و خراسانی هم

ابی الحسن علیه السلام که گویا من مشاهده میکنم رایتی را که از مصر آید آندهم سینه
 منک تا بیایند شامات پس راه نموده شوند تا با بن صاحب وصیات **و ابی بصیر**
روایت میکند از ابی عبد الله علیه السلام که نزد ووسایل نکرد مملکت انجمن
 تا عرض کرده شوند مردم بکوفه در روز جمعه گویا که نظر میکنم برها که مبادت
 بنمایند در آنچه میان باب الفیل و اصحاب صابون است و روایت میکند از
 علی بن اسباط از حسن بن جهم که سؤال کرد مردی از ابی الحسن علیه السلام از فرج
 زن بود که آتش و تفصیل کم یا تقلیل و محمل گفت بلکه محمل کنید من بود که هرگاه
 که من گویا که در روایات قیس بمصر و روایات کنده بخراسان **و روایت میکند اسناد**
 از حسین بن ابی العلاء از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که مردی فلان را
 نزد مسجد شما یعنی مسجد کوفه هر آینه واقعه افتد در روز عروبر که گشته
 شوند چهار هزار کس از باب الفیل تا اصحاب صابون پس شمارات که بپر
 همین دید ازین طریق و اجتناب نمایند و لحن ایشان از روی الحوال است
 که بخندند و تمسک نماید بدرب انصار و روایت میکند از علی بن ابی حمزه
 از ابی بصیر از ابی عبد الله علیه السلام که حضرت فرمود که قیام قائم علیه السلام

هر آنکه در سالی باشد بر باران که ناسد شود در آن سال نخل و نخل پس
 میکند در آن روایت میکند از ابراهیم بن محمد از جعفر بن سعد و از پدر
 خود و او از ابی عبد الله علیه السلام که سال فتح کشته شود بندها را تا اهل توت
 آب در کوههای کوفه و حدیث محمد بن مسلم وارد است که گفتندیم
 از ابی عبد الله علیه السلام که میفرمود که پیش قیام قائم امتحان را آنها پیش
 باشد از جا بنحی و علا کفتم چه چیز است آن که فدای تو گردد خوانند
 این آیت را که و لنبلونکم بنی من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس
 و الثمرات و بشر الصابرين بعد از آن فرمود که خوف از ملوک بنی فلان است
 رجوع و کسبگی از گزافی اسعاس و نقص اموال اسکا و تجارت و قلت
 و زیادتی در او و نقص نفس بوقت سریع و کمی ثمرات بعلت سریع ذرع و قلت
 برکت شما و بعد از آن فرمود که و بشر الصابرين یعنی بنات صابران را
 نزد این امور تعجیل خروج قائم علیه السلام و روایت میکند از حسین بن زید
 از بندر الحوزی که شنیدم که ابو عبد الله علیه السلام که خبر کرده شوند
 مردمان پیش از قیام قائم علیه السلام از معاوی و خردشان با نسی که

که فرود کیرد آسمان را و ظاهر نمود سراسمان و سرخی و خامنای آن بلاد خراب کرد و فتنه واقع شود در اهل
 فرورفتن و وقوع یابد و در بغداد و بصره آن زمان مل شود اهل عراق را خوفی که نباشد مرئیان را قرار دیگر شیخ علیه الرحمة
 و خونها ریخته کرد و مبرها بد فائنا آن سال که قائم شود و ظاهر کرد و صاحب الزمان علیه السلام مروی
 در اینجا هم که عیبه ظلم کند روایت کرد حسن بن محبوب بن علی بن ابی حمزه از ابی عبد الله
 که بیرون نیاید قائم علیه السلام مکر در سال و تیرانها لها در سنه لحدی یا
 نلت یا خمس یا سبع یا تسع **بگوید روایت کرده است** از فضل بن شاذان از محمد بن
 علی کوفی از زهبن حفص از ابی عبد الله علیه السلام که آنحضرت فرمودند
 کرده شود با اسم قائم در شب بیست و نهم و قائم کرده در روز عاشورا آن روایت
 که گفته شد در آن روز امام حسین علیه السلام گویای پنجم او را که در سو و شنبه
 باشد هم محرم که امیناده باشد در میان و کن و مقام جبرئیل بر دست او ندا
 کند که بیعت کنی از برای خدای تعالی پس روان کرد و بسوی آنحضرت شیعار
 از اطراف زمین و در هر دیده شود از برای ایشان زمین تابعیت کنند
 او را پس هر کوی اند خدای تعالی با زمین را از عدل و داد همچنانکه بر
 از جور و ظلم را تم این مختص میگوید از چند حدیث معلوم میشود که خدا با اسم

حضرت قائم علیه السلام در شب پست و نیم مبارک رمضان خواهد بود چنانکه مذکور
 کرد و انشاء الله تعالی و میتواند بود که درین حدیث که عبارت نهم در
 مذکور نیست ذکر آن عبارت از روی هموار زبان مراوی با قلم کتابت یافته
 شده باشد و دیگر نسخ مفید علیه الرحمه میفرماید فاما سیر آن حضرت از مکه بکوفه
 پس با سند روایت نموده اند از ابی بکر حضری از ابی جعفر یعنی امام محمد باقر
 علیه السلام که قائم علیه السلام از مکه سیر میفرماید بخجف کوفه با پنج هزار مملو که
 حیرت انگیز از عین باشد و میکانیل از شمال و مؤمنان در شین و او متفرق کند
 لشکر یازد در بلاد و روایت میکند عمر و بن شمر از ابی عبدالله علیه السلام
 که مذکور کرده میشود مدعی علیه السلام نزد آنحضرت فرود که داخل شود بکوفه
 و با او سه رایت باشد و بیاید تا آنکه بر سبزه بر آید و خطبه بلیغ بخواند و مردم
 ندانند که آنحضرت چه فرود از بسیار می گوید چون جبهه دویم شود التماس
 کنند مردم که آنحضرت نماز جمع با ایشان بگذارد پس امر فرماید که خط بکشند از
 برای او مسجدی را بر غریب و مکان بگذارند و در آنجا با مردم بعد از آن امر فرماید
 که بکشند و حفص نمایند از عقب شهید امام حسین علیه السلام نهری را که جاری شود

تابعین و آب نجف بیاید و بر کما سر دهند آن بلها و آسیاها بسا ز نذویر
 ننان آیند و کندم در آنجا آرد کنند بی کرایه این شکسته خزین یعنی جامع
 و ترجم این اربعین میگوید که اینکه در حدیث مذکور است که فاذا کان للجمعة
 الثانية ساله الناس ان یصلی بهم الجمعة درین نکته است که وقوف نذارد بران
 مگر حدیث دان و روایت صالح بن ابی الاسود وارد است از ابی عبد الله ع
 که نزد کرم مسجد سمعه میفرمود که آن منزل صاحب ما است هرگاه که بیار اهل
 خود را و در روایت مفضل بن عمر وارد است که شنیدم از ابی عبد الله علیه السلام
 که هرگاه قیام نماید تا یم آل محمد علیه السلام بنا فرماید در پس کوفه مسجد یا
 کتاف آنرا هر آرد سر باشد و متصل شود خائما ای اهل کوفه بدر نه کربلا قال
 الشيخ الجلیل ابو جعفر بن بابویه رحمه الله علیه حدثنا محمد بن اسحق الطالقانی
 مرضی الله عنه قال حدثنا محمد بن علی الاضاری قال قلت للرضا علیه السلام ما
 علامة القایم منکم اذ خرج فقال علامته ان یکون ابن یکون شیخ السن
 المنظر حتی ان الناظر للیحبه ابن اربعین سنة او دونها وان من علامة
 ان الایم به مبرود الایام واللیالی علیه حتی یاتی خطبه یعنی خواجرا ابوصلت

هر وی گفت که بحضرت امام رضا علیه السلام گفتم که جیت علامت قایم شما چون
 خردیج نماید آنحضرت من بود که علامت و نشان من آنست که در سن پیر باشد
 و بصورت جوان تا بر تنه کف نظر کند بر آنحضرت گمان برد که در سن چهل
 سالگیست یا کمتر از چهل سالگی و دیگر از نشانه های آنحضرت آنست که یک
 شش روزها و نیمها بر آنحضرت پیروی در آنجناب راه نیاید تا زمانی
 که لجل آن سرور درسد **و از جمله علامات ظهور** حضرت صاحب
 الامام علیه السلام است آنچه در حدیثی مذکور است که فضل بن نناد
 علیه الرحمه و الغفران روایت نموده با بی طریق که حدیثنا صفوان بن
 رضی الله عنه قال حدیثنا محمد بن حمران قال قال الصادق جعفر بن
 محمد علیهما السلام ان القايم منا علیه السلام منصور بالوعب مؤید بالنصر
 تطوی له الارض و تطهره الکنور کلها و یظهر الله تعالی به دینه علی
 الدین کله ولو کره اکثر کون و یریلع سلطانه المشرق و المغرب فلا
 یقی فی الارض خراب الا حمر و ینزل روح الله علی بن مریم علیهما السلام
 فیصلی خلفه قال بن حمران قیل له یا بن رسول الله متى یخرج قائمکم قال اذا

تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال وكفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء
 ولذات الفروج السروج وقبلنا الشهادة الذور وردت نعمادة
 العدول واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا واكل الربا والرشي
 واستيلاء الاشرار على الابرار وخراب العياني من النام والعياني من الهين
 وحذف الابداء وقيل غلام من آل محمد صلوات الله عليه وآله بين الركن
 والقام اسمه محمد بن محمد ولقبه النفس الذكية وحجبت صحبته من السماء
 بان الحق مع علي وشيعته فعند ذلك خروجه قائما فاذا اخرج اسند
 ظهره الى الكعبة واجتمع ثمانمائة وثلاث عشر رجلا واول ما ينطق بهذه الآية
 بقيقة الله خير لكم ان كنتم مؤمنين ثم يقول انا بقيقة الله وحجته وخليفته
 عليكم فلا يسلم عليكم الا قال السلام عليك يا بقيقة الله في ارضه فاذل جمع
 له العقدهم عشق الاف رجل خرج من مكة فلاقى في الارض معبودون
 الله عن وجل من ظنم ووثن وغيره الا وقت فيه نار فاحترق وذلك
 بعد غيبته طويلا يعني حضرت امام جعفر عليه السلام من مور كه قائم ما
 عليه السلام منصورت برغب يعني حضرت الله تعالى اوراضت مينايد

بر بنوجه که ترس دیم از درد ردهای دشمنان می اندازد و مؤید است
 نبیره یعنی حضرت عزت او را تا بند حضرت نمودن و ظفر دادن بر بعد اطمینان
 میکنند و در هم می پیچند از برای او با حضرت حق تعالی رسین و انا
 در اندک زمانی مسافه بعیده را عساکر ظفر ما اثرش قطع نمایند و ظاهر
 میشود از برای آنحضرت کل کجهای عالم و غالب خواهد کرد ایند الله تعالی
 بسبب او دین خود را بجمع زمینها را که چه کاره باشند مشرکان و خواهد
 رسید سلطنت و پادشاهی آنحضرت بمشرق و مغرب جهان و در روی
 زمین خرابه و موضع ویرانی خواهد بود الا انکه در زمان آنسر و جهانیا
 معمود آبادان خواهد کرد و عیسی بن مریم علیهما السلام نرود و خواهد آمد
 از آسمان و اقتدا با آنحضرت نموده نماز خواهد کرد و محمد بن حمران که
 راوی این خبر معتبر است روایت کرد که گفتند با آنحضرت که ای فرزندان
 مهول خدا تا می شما که خراج خواهد کرد آنحضرت وقتی معین قرار نرفتند بلکه
 بیان علا می چید فرمود بر بنوجه که اذا مشبه الرجال بالنساء یعنی هرگاه
 مانند کنند خود را مردان بزنان و شبیه سازند زنان خود را مردان و

مردان بلاستمدان و زبان بمقاومت زنان اکتفا نمایند و صاحبان
 فزوج بر سر و ج نشینند یعنی زنان بر اسبان سوار شوند و گواهی دروغ
 قبول نکنند و شهادت عدول مراد نمایند و مردمان خون ریختن و زنا
 کردن و سر باور شده خوردن ماسک گیرند و این اعمال و افعال را که از
 کناهان کبیره است سهل بنمایند و دیگر از جمله نشانههاست و شدن زبان
 و بدکارانست ببنیکوکاران و خروج سفیانی است از شام و خروج یانی
 از یمن و فرود آمدن جمعی از اهل کین بر زمین در سیداء و کتف بر ساری از آل
 محمد بن محمد باشد و قبش محمد صلی الله علیه و آله در میان لکن و مقام سوله که نامش اعلیت
 نفس زکیه و ندا از جانب
 آسمان بیاید که حق با اعلیت
 و شیعه هم
 نماید پشت مبارک بکعبه معظمه اندازد و حج شوند نزد آن جناب میسرود
 سیزده مرد بیک جهت یکدل از اصحاب و اول چیزی که آنحضرت زبان بیان
 بان جاری سازد این آیه که غیر باشد که بقیه الله خیر لکم ان کتم صومنین
 بعد از آن بیان فرماید که منم بقیه الله و حجت او و خلیف او بر شماست سلام
 نکند بر آنحضرت مسلمانی الا انکه گوید السلام علیک یا بقیه الله فی ارضه چون

جمع نمود از برای آنحضرت عقد آن عبارت از ده هزار دین دار است
 آنحضرت از سکه بیرون آید و بعزم ذبح کفاس و براندختن آتش از نضد
 نماید پس مانند در زمین از انجیرهای که میپرستند شرکان غیر خداوند
 عالمیان از صنم و وثن و غیر آن الا انکه آتشوران افتاده بیوزد این
 بعد از غایب بودن در از حواهد بود دیگر همین شیخ صاحب نظر روایت میکند
 از محمد بن اسمعیل بن بنیع از محمد بن مسلم ثقیفی از حضرت ابی عبد الله علیه السلام
 مثل این حدیث حدیثی و آن حدیث را شیخ ابو جعفر بن بابویه رحمه الله علیه
 بسند دیگر از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه در کتاب کمال الدین روایت
 کرده این ضعیف نحیف یعنی ناقل و مترجم این حدیث میگوید تعجب است مرا
 از آنکه شیخ اربلی علیه الرحمه با کمال فضل و خردمندی عاقل شده است از این
 معنی که مراد از محمدی که نفس و کلبه او است و کشته شدن ام از علامات
 ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام است غیر محمد بن حسن مشناست بحمد اللیل
 یکی آنکه قبل از ورود انجیریت وقوع یافتند و می آنکه اگر مراد او میبود
 امام علیه السلام بجای لفظ غلام اطلاق عبارت جعل میفرمودیم آنکه قتل او



میان رکن و مقام مفرد چهارم آنکه بدین این را محمد نام خوانند بود چنانکه
 درین صحیح بان ناطق است و بدین را احسن نام بود و آنکه در بعضی از روایات
 این نفس زکیه محمد بن الحنفی مذکور است شاید نام جدش در حسن باشد
 ایما محمد اعلا نیش امام حسن علیه السلام او را خوانده باشد چنانکه شیخ ابو
 بصیر بن بابویه میگوید و اسکان دارد که این حدیث بنظر شیخ مذکور یعنی
 ابی بن عیسی رحمه الله زنده باشد و سببش در دید او میان سقم و صحت
 در حدیثی که در باب قتل نفس زکیه نقل کرده که گذشت همین معنی باشد
بمان ای عزیز که آنکه شیخ مصنف علیه الرحمه نقل فرموده است که و اموات بشر من
 من القبور حتی یرجعوا الی الدنیا فیتعاقبون فیها یعنی مردگان بر آنکیخته شوند
 از قبرها مرده آنت که مرده چند از قبرها بر آنکیخته شوند تا باز گردند دنیا
 پس شناسند یکدیگر را چنانکه بعضی از اخبار نیز دلیل بر این است که باشد
 که کسی از این عبارت خیال کند که کل مردگان زنده خواهند شد چنانکه
 حضرت ائمه در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند و عاقل شده در همان
 مقام آیه کریمه را که ناطق است بضعیف آن روایت و تکذیب را و بیست و دو

کرده اند چنانکه مذکور شد و انشاء الله تعالی قال الشيخ الجليل الفضل بن سنان
 بن الحلیل رحمه الله تعالی حدثنا عبد الرحمن بن ابی بجران عن عبد الله
 بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال المفقودون عن شهرهم ثلثمائة
 وثلاثة عشر رجلا عدة اهل بدر فيصجون بكرة وهو قول الله عز وجل انما
 تكونوا يا ايها الذين آمنوا جميعا وهم اصحاب القایم علیه السلام حاصل مضمون این حدیث
 شریف اینست که سیصد و سیزده تن که خواص اصحاب حضرت صاحب الامر
 علیه السلام اند شب در شهرها و منزلها برآکنده در جامهای خوار خود را
 پدید و صبح در مکه معظمه نزد آنحضرت حاضر خواهند بود و این هم یکی از معجزات
 آنحضرت است **و در آنکه هر يك از سیصد و سیزده تن** از کجا نید روایات
 مختلفه نظر رسیده از آنجمله یکی اینست که شیخ محمد بن هبة الله طرابلسی علیه
 الرحمه در کتاب فرج کثیرش بسند خود روایت میکند که جابر بن عبد الله
 انصاری بر سید آنحضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آن سیصد و سیزده تن
 هر يك از کجا باشند آنحضرت فرمود که چهار تن از مدینه و چهار تن از کربلا
 المقدس و هفت تن از یمن و هفت تن از مصر و سه تن از حلب و دو دوازده تن از

اهل بادیه و سه تن از آذربایجان و چهار تن از خوارزم و دوازده تن از
 طالقان و هفت تن از دیلمان و سه تن از بصره و سه تن از بوسره و دو
 و هفت تن از جرجان و هفت تن از جیلان و هفت تن از طبرستان یعنی از
 مازندران و چهار تن از خراسان و چهار تن از ری و دوازده تن از قم
 و یک تن از اصفهان و سیزده تن از سبزوار و سه تن از همدان و چهار تن
 از کرمان و یک تن از مکران و سه تن از غزنین و سه تن از قاشان یعنی
 کاشان و سه تن از قزوین و ده تن از همدان و سیستان و سه تن از ما
 و سلمه و هفت تن از فارس و هفت تن از نیشابور و هفت تن از طوس و
 تن از دامغان و سه تن از خجسته و هفت تن از بغداد و دو تن از مداین و
 دوازده تن از مغرب ^{بلاده} تن از بلخ ^{بلاده} و دوازده تن از مدین ^{بلاده} و پنج
 کوفه و پنج تن از مشهد ^{بلاده} و فرزند من حسین یعنی کربلا و پنج تن از طوس و
 سه تن از طبریه و سه تن از بدخشان و چهار تن از بلخ و دو تن از خجرا
 و دو تن از سمرقند و سه تن از سیستان و دو تن از کاشغر و هفت تن
 از قیران و پنج تن از کشمیر و چهار تن از بوشنج و شش تن از طبرستان و چهار تن

از کلام و دو تن از کابل و پنج تن از بفرج و دو تن از مرغانه و چهار تن
 از جوین و سه تن از برجرد و شش تن از قوس و سه تن از ناو
 و دو تن ایپورد و در همان روز چهار تن از بفرجان نزد آنحضرت حاضر شدند
 عیسی و ادیس و خضر و الیاس علیهم السلام و در باب نزول عیسی علیه السلام
 حدیث متعدّد وارد است چنانکه بعضی از آن مذکور شد و انشاء الله
 روایت است که حضرت الله تعالی ببيت و هفت تن را از برای آنحضرت نذر
 میکرد اند که انصار او باشند یا نذرده تن از آنها که حضرت الله
 در شان ایشان میفرماید و من قوم موسی امه میده و ن بالحق و به
 بعد لون و هفت تن که ایشان را اصحاب کف میگویند و یوشع بن نون
 و سلمان فارسی و ابوذر عقیلی و مقداد اسود کندی و مالک اشتر
 نجفی و آنکه در بعضی از روایات بجای ابوذر ابو ذحابه واقع است انصار
 ضعیف السند است باید دانست که در تقدیم و تاخیر ظهور حضرت
 صاحب الامر علیه السلام و خروج و حال لعین خلاف کرده اند آنچه نزد
 این ضعیف معتبر است اینست که بعد از خروج و حال علیه السلام حضرت صاحب

انصار

عليه السلام

الامر عليه السلام ظهور خواهد فرود چنانكه ابن شاذان عليه الرحمة والنعمة
 روايت نموده باين طريق كه حدثنا محمد بن محمد بن ابى نصر رضى الله عنه قال
 حدثنا عامر بن حميد قال حدثنا محمد بن مسلم قال قال رجل ابا عبد الله عليه السلام
 متى يظهر قاعكم قال اذ اكثر الغواية وقل الهداية وكثر الجور والفساد وقل الصلاح
 والداد وكفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء ومال الفقهاء الى الدنيا واكثر
 الناس الى الامتصاص والشغور وسحقوم من اهل البدع حتى يصيروا قردة وخنازير
 وقتل الصفياني ثم خرج الدجال ربنا في الاخوان والاضلال فعند ذلك ينادى ايام
 القايم عليه السلام في ليلة ثلثة وعشرين من شهر رمضان ويقوم في يوم عاشوراء وكان في
 انظر اليه قاعا بين الدكن والمقام وينادي حيرئيل بين يديه البيعة لله
 فيقبل شيعته اليه من اطراف الارض تطوى لهم طيا حتى يابيعوا ثم يسيرون الى الكوفة
 فينزل على نجفيا ثم يفرق الجنود منها الى الامصار لدفع عمال الدجاجيل في بلاد الامصار
 قسطا وعدلا كما ملئت جورا وظلما قال فقلت له يا ابن رسول الله فذاك ابى واسى
 اعلم لحد من اهل ملكة من ابن سبئي قاعكم اليها قال لا ثم لا ثم قال لا يظهر الا
 ببقته بين الدكن والمقام يعنى مري برسيد از حضرت ابى عبد الله جعفر بن

محمد علیهما السلام که قائم تمامی ظهور خواهد نمود آنحضرت فرمود که چون بسیار کرد
 گمراه شدن و کم شود راه راست گرفتن و بسیار کرده و جوهر فساد و کم شود صلاح
 و سداد و اکتفا نمایند مردان بردان و زنان بزنان و میل کنند فقها بدینا
 و بیشتر مردمان بتا اعران و تبعها و شیخ کرده ^{در} قومی از اهل بدعتها و بصر
 خوگان و بوزینگان شوند و گفته شدن سفیانی بعد از آن خروج کند
 و حال و مبالغه نماید در اغوا و اضلال یعنی کوشش نماید در گمراه ساختن مردمان
 پس در آن زمان نماند که با هم حضرت قائم علیه السلام در شب بیست و نهم ماه
 رمضان در قیام نماید آنحضرت در روز عاشورا یعنی روز دهم ماه محرم آنحضرت
 فرمود که گویا می بینم حضرت قائم علیه السلام ایستاده میان رکن و مقام و منادی
 میکند جبرئیل علیه السلام و در پیش آنحضرت که بیعت مرخص است یعنی هر که با صاحب
 الزمان بیعت میکند حکم دارد که بیعت با خدای تعالی کرده پس روی خواهند
 آورد و شیعیان آنحضرت بر روی آن سجدت حضرت عزت از اطراف زمین و در
 پیچیده خواهند شد زمین از برای ایشان در هم پیچیده شدنی تا در آنک
 زمان خود را بخدمت آنحضرت برسانند و با آنسرور بیعت کنند پس آنحضرت

چون نیکم
 در کتب
 در کتب

بجانب کوفه توجیه فرموده در نجف کوفه نزول فرماید بعد از آن لشکرها را بجانب
 کوفه هر شهر دو بار روان سازد از برای دفع عقال و حبال پس برگردد پس را
 از عدل و داد آنچه آنکه بر بنده باشد از خیر و بیداد محمد بن مسلم که طایری انجیدین
 شریف است گفت پس گفتم با آنحضرت که ای فرزندی رسول خدا بدو مادرم فدای
 تو باد آیا خواهد دانست کسی ز اهل مکه که قائم شما از کجای آید بگفت آنحضرت فرمود که
 نه یعنی کسی از میان نخواهد دانست که از کجای آید بعد از آن فرمود که آنحضرت
 ظاهر نیکو در مکر بناگاه و بخیر در میان نه کن در مقام یعنی در میان لکن کعبه
 و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام پس انجیدین صحیح دلالت میکند بر ضعف آنچه حضرت
 آنقدر روایت فرموده اند در ترجمه حدیث هفتم که که حضرت صاحب الزمان ^{عجل}
 چند در پیش از آنکه داخل مکه خواهد شد و ایضا بنی نازان رضوان الله علیه
 میفرماید حدیثنا محمد بن ابی عمیر رضی الله عنه عن ابی الحسن علی بن موسی علیهما السلام
 قال ان القائم علیه السلام یادی با سمه لیلته ثلث و عشرين من شهر رمضان و یقیوم
 یوم عاشورا فلا یبقی را قد الاقام و لا قائم الا قد و لا قاعده الا قام علی حلیبه
 من ذلك الصوت و هو صوت جبرئیل علیما لبقا للمؤمن و یتره با هذا قد ظهر

صاحب ان تناء تلقی به فالحق وان تناء ان تقیم ناقم یعنی حضرت رضا علیه السلام
 نینمود که در شب بیست و نهم ماه رمضان با اسم حضرت قائم علیه السلام ندا کند و
 قیام نماید در روز عاشورا باقی نماید خفته الا انکه برپای شود و بایستد و بپا شده
 الا انکه بنشیند و نشسته بنشیند الا انکه برخیزد و برپای خود از آن آواز بجبر
 آواز جبریل علیه السلام خواهد بود و خواهد گفت مؤمن در قبرش که تحقیق که ظهور
 کرده صاحب اگر میخواهی که با و ملحق شوی ملحق شو را اگر میخواهی که به مقیم و ساکن
 باشی بر جای خود بس آنچه حضرت آئینه در ضمن حدیث سیزدهم نقل کرده اند
 که هر که هست از برای او مرگی رکنه شد فی هت اگر بنشین از رحمت میرد
 در رحمت کشته خواهد شد و اگر کشته شود در رحمت خواهد شد و اگر صیاح
 چه لطیاح است که مؤمن را بخیر سازد میان ملحق شدن حضرت صاحب
 الامر علیه السلام و مقیم بودن در قبر و مثل الحدیث حدیثی این شاذان از حضرت
 امام جعفر علیه السلام روایت کرده و شیخ طوسی در آخرهای کتاب القیمة الحدیث
 نقل نموده و یکو ابن نثا از ان علیه الرحمة و الففران سیکو و یحدثنا محمد بن ابی عمیر
 رضی الله عنه قال حدثنا الفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه

فرمود که او آن کسیت که خدای تعالی فرزند کرده است اطاعت و فرمان
 برداری او را بعد از انبیا و مرسلین بر جمیع آدمیان و حیوان و او سلطانیت
 بعد از سلطانی تا آنکه منتهی شود بسلطان دوازدهم پس مردی از اصحاب آنحضرت
 گفت که صفت کن از برای ما که ایشان کیستند ای فرزند رسول خدا
 آنسرور فرمود که ایشان آنکسانند که خدای تعالی در باره ایشان
 فرموده است که اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و آنکسانی اند
 که خاتم ایشان کسیت که عیسی علیه السلام در زمان دولت او نزد خود
 آمد از آسمان و نماز خواهد گزارد بر پشت او و او است آنکسی که خواهد
 در حال را و مفتوح خواهد ساخت خدای تعالی بدست او مشارق و مغارب
 زمین را و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا بروقیامت **قال للفضل**
بن شاذان حدیثنا محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی رضی الله عنهما قال
 حدیثنا جمیل بن دراج عن الصادق علیه السلام عن ابیه عن ابائه عن امیر
 المؤمنین علیهم السلام انه قال الاسلام و السلطان العادل الخوان توایمان
 لا یصلح و احد منهما الا باصحابه الاسلام اس و السلطان العادل حادس الا

اثر له فمقدم و بالا حادس له فضايع نلذلك اذا رجل قامنا لم يبق ان من
 الاسلام لم يبق ان من الدنيا يعني حضرت امام جعفر عليه السلام از آباي كرام
 عظام خود نقل نمود از حضرت امير المؤمنين عليهم السلام كه آنحضرت فرمود كه
 اسلام و سلطان عادل و برادرند و قيام تشايتيه نيت يكي از اينان
 مگر با ياد و صاحبش الملام اساس است و سلطان عادل با سپان و نگاه دارند
 ان اساس آنچه اثر اساس نيت مندم است و آنچه آنجا رس و با سپان
 نيت نابود و ناجين است و پس از نيت است كه چون رحلت خواهد كرد
 قائم با باقي نخواهد ماند اثری از اسلام و چون نماند اثری از اسلام
 باقي نخواهد ماند اثری از دنیا **عرض از نقل انجديدت** صحیح عالی
 الاسناد در مقام رعایت مناسبت است در وحدت با حدیث سابق
 يكي ذكر سلطان عادل و يوم انكه از نيت نيز مفهوم ميشود كه اتمامی
 دولت حضرت صاحب الامر عليه السلام متصل است با فراض عام چنانكه از
 حدیث سابق معلوم گشت بايد دانست كه همچنين كه مراد از سلطان عادل
 كه در حدیث واقع است امام منقضى الطاعة است مطلب از امام عادل نيز

امام معصوم است قال الشيخ الهمام نفة الاسلام برغم القوام رئيس المحدثين من مشايخ
 المؤمنين ابو جعفر محمد بن يعقوب الكليني نورا لله مرقدته في كتاب الكافي في
 باب ان الارض لا تخلو من حجة الله محمد بن يحيى عن محمد بن محمد عن الحسين بن
 سعيد عن القائم بن محمد عن علي بن ابي حمزة عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال ان الله اجل واعظم مما ان يترك الارض بغير امام عادل يعني امام جعفر صادق
 عليه السلام من مودعه بددتي كه حضرت الله تعالى بن ركواتر وعظيم ترتت
 ان انكه واكدار زمين را بغير امام عادل و شيخ ابو جعفر محمد بن علي عليه السلام
 در كتاب كمال الدين وقام النعمه ميفرمايد حدثنا ابي رحمه الله تعالى قال حدثنا عبد
 بن جعفر الخيري قال حدثنا محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن علي بن ابي حمزة
 عن ابي بصير عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان الله اجل واعظم من ان يترك
 الارض بغير امام عادل وابن شاذان عليه الرحمة والعفوان ابن حديث
 را ان حسن بن محبوب ان عبد الله بن سنان ان حضرت امام جعفر عليه السلام
 روايت كرده با چند حديث نيكو كه هم افاده ان معني ميكند قال الفضل رحمه
 الله عليه حدثنا محمد بن ابي عمير رضي الله عنه قال حدثنا جميل بن دراج

قال حدثنا ميسر بن عبد العزيز النخعي قال قال ابو عبد الله عليه السلام اذا اذن
 الله تعالى للمقام في الخرج صعد المنبر ودعا الناس الى نفسه وناشدهم
 بالله عز وجل جبرئيل ودعاهم الى حقه وان يسير فيهم يسيرة رسول الله صلى الله
 عليه وآله ويعمل فيهم بعمله نبئت الله عز وجل جبرئيل عليه السلام حتى ياتيه فنزل
 الحطيم فيقول له الى اي شئ تدعون فيجبوا القايم عليه السلام فيقول جبرئيل عليه السلام
 انا اول من يابوك ابط يدك نبيح على يدك وتدواناه ثلثمائة وثلاث عشرة رجلا
 فيا يعونه رقيم بركة حتى يتم اصحابه عشرة الف نفس ثم يسير بها الى المدينة يعني
 چون حضرت الله تعالى حضرت قايم عليه السلام را خصت خروجه ودهد حضرت
 بر منبر بر آيد و مردمان را بيا بعت خود دعوت فرمايد و سوگند اينها ترا بخدا
 و اينها ترا بحق خود بخواند و انكه بيسرت حضرت رسول الله صلى الله عليه
 وآله در ميان اينان سلوك نمايد ديگوار حضرت در ميان اينان
 عمل فرمايد پس حضرت حق تعالى جبرئيل عليه السلام را بر انكيز و تا در حطيم نبرد
 حضرت آيد پس بگويد بال حضرت كه بچه ميخني مردمان حضرت قايم
 عليه السلام او را خنجر دهد پس جبرئيل گويد منم اول كسي بعت كند با تو دست

بکنایس بالددست بدست آنحضرت وقام آن سید و سیزده نفر با آن سر
 بیعت کنند و قامت نماید در مکه تا عددی سیاهش بده هزار تمام شود و بعد از آن
 سیر فرماید با آن کنوچیان مدینه قال ایضا فی الکتاب المسطور حدیثنا
 صفوان بن یحیی و محمد بن ابی عمیر عن معویة بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال اذ خرج القائم علیه السلام من مکه ینادی به الا اهلین لحد طعاما ولا
 شربا وحمل حجر موسی بن عمران علیه السلام وهو وقربها لابنزل منزلا الا انجرت
 منه عیون فمن کان جابعا شیخ من کان ظاننا روى ورویت دو اہم حتی
 نینزل الجف من ظمها لکوفه یعنی حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که چون
 قائم علیه السلام از مکه بیرون رود منادی آنحضرت ندا کند که میاید کسی
 آب و طعام با خود بیاورد و سنگ موسی بن عمران علیه السلام را با آنجا بیاورد
 دارند و آن سنگ را بر شریک و آنحضرت در هیچ منزلی نزل نفرماید الا
 آنکه منفر شود از آن سنگ چشمها بر هر کس گوشه باندازد آنرا میدک آن آب سیر
 شود و هر کس تشنه باندازد سیرا بکودد و سیرا بکودد و چها دریا بان اینان تا
 فرود آیند در نجف از پشت کوفه تم قال حدیثنا محمد بن سنان عن ابی الجارود

مع

عن ابي جعفر عليه السلام روايت كرده و قال في الكتاب المذكور حدثنا محمد بن ابي
 عمير رضی الله عنه قال حدثنا محمد بن اذينة عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام
 قال ان الله عز وجل خلق اربعة عشر نورا قبل خلق الخلق باربعة عشر الف عام
 في ارواحنا فقبل له يا بن رسول الله من الاربعة عشر فقال محمد وعلی وفاطمة و
 الحسن والحسين والائمة من ولد الحسين الذين لهم القائم الذي يقوم بعدي غيبه
 غيبه طويلا فيقتل الرجال ويظلم الارض من كل جور وظلم يعني حضرت امام محمد
 باقر عليه السلام فرمود كه بدرستي كه حضرت الله تعالى چها رده نور آنرا بدین
 از آنكه چیزهای دیگر را اینا فرزند چها رده هنر ارسال وان چها رده نور ارواح
 ما بت گفتند بالحضرت كه ای فرزندان خود كیستند آن چها رده نور فرمود
 كه محمدت وعلی وفاطمة وحسن وحسين كه نحن انما ان حضرت قائم است آنكه
 پیام خواهد نمود بعد از غایب شدنی دراز پس خواهد گشت رجال را بیان
 خواهد گودا بند زمین را از جور و ظلمی انجیدیت را ابن بابویه رحمه الله علیه نیز
 بسند خود روايت كرده از حضرت امام محمد جعفر عليه السلام وعبادان میگوید
 حدثنا ابي حمزة الله تعالى قال حدثنا محمد بن الحسين ابن ابي الخطاب قال حدثنا

مثلله سوا یعنی ابوالجبا
 مثل این حدیث نبوی
 و نقصان از حضرت
 امام محمد باقر علیه السلام
 ضم

الحسن بن محبوب عن علي بن رباب عن ابي عبد الله عليه السلام انه قال في قول
 الله عز وجل يوم ياتي بعض آيات ربك لا يقعنفا ايماننا لم تكن آمنت من
 قبل الآيات هم الائمة والاية المنظرة القايم عليه السلام فيومئذ لا يقعنفا ايماننا
 لم تكن آمنت من قبل قيامه بالسيف وان آمنت من تقدمه من الائمة عليهم السلام
 يعني حضرت امام جعفر عليه السلام رد قضي قوله حضرت الله تعالى كه مي فرمايد
 يوم ياتي بعض آيات ربك تا باخر نرود كه مراد از آيات اما مانند وايت
 منتظره حضرت قايم عليه السلام است پس در آن روز نفع وفا نده ندهد
 نفسى رايمانى كه ايمان نياورده باشند پس ان نكه انحضرت با شتمن قيام
 نمايد و اكبر ايمان آورده باشند با كافي ان آباى انحضرت عليهم السلام
 كه پيش از انحضرت بوده اند **قال ابو شاذان** رضوان الله عليه محمد بن
 ابى عمير عن جميل بن دراج عن ابى اسامه عن ابي عبد الله عليه السلام قال
 اذا قام القايم من آل محمد عليهم السلام اقام خمسانة من قد تيسر فضرب اعناقهم
 ثم اقام خمسانة فضرب اعناقهم ثم اقام خمسانة اخرى حتى يفعل ذلك ست مرار
 فقيل يا بن رسول الله يبلغ عدد هؤلاء هكذا قال نعم منهم ومن موالىهم حاصل مضمون

بشاذان

انجدين آنت که چون حضرت قائم عليه السلام قيام نمايد سه هزار تن را
 از قرني و موالی لوانيان کردن خواهد زد و قال رحمه الله تعالى حدثنا
 محمد بن ابی عمير عن جميل بن دراج عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر عليه السلام
 قال اذا قام القائم سار الى الكوفة فخرج منها قوم يقال لهم اليزيديه
 عليهم السلام فيقولون له اخرج من جبهتي حبت فلاحاجة لنا الى بني فاطمة
 فيضع فيهم السيف حتى ياتي الخزم ثم يدخل الكوفة فيقتل بها كل منافق من تاب
 ويميدم قصورها و يقتل مقاتليها حتى يرضى الله عز وجل يعني حضرت امام محمد
 باقر عليه السلام فرمود که چون حضرت قائم عليه السلام قيام نمايد سيرت نمايد
 تا بکوفه پس برون آيد قومی که ایشانرا بن يديه کويند برانيان الح
 باشند يعني مسلح باشند پس آنحضرت کويند که باز کورد با نجايی که از انجا آمد
 که ما را حاجتی ببني فاطمة نيست پس آنحضرت شمشير برانيان گذاشته هرا
 بقتل رساند بعد از ان بکوفه در آيد و هر منافق مرتاي را بکشد و قصه های
 کوفه را خراب کند و جنگ کندگان آن شهر را مقتول سازد تا راضی
 شود خداي عزوجل و از حديث ديگر مستفاد ميشود که پيش از ظهور آنحضرت

علیه السلام گفته معجز خواهد کرد و بدو آن حدیث دلالت تام دارد بر صنف
 حدیث اول و در وی می که حضرت آنند ذکر فرموده اند و گمانا بیکه در هر
 نوشته اند ^{و حمزه} قال الله تعالی حدثنا محمد بن ابی عمیر عن واو بن فرقد عن
 ابی عبد الله علیه السلام قال یعلی الله تعالی لكل واحد من اصحاب قائمنا قوة
 رب العزیز او بعین اربعین رجلاً لا یقی مؤمن الا صار قلبه اشده من زین العزیز
 یعنی حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که عطا خواهد نمود حضرت الله تعالی
 مهربان از اصحاب قائم و در وقت چهل مرد و باقی نخواهد ماند و می
 الا آنکه دانش سخت تر شود از آهن پاره ها و قال قدس سره محمد بن
 عمیر عن هشام بن حکم عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قام القائم صلوات الله
 علیکم بالعدل و ارتفع فی ایامه الجور و آمنت به السبل و خرجت الارض بکانتها
 و مرد کل حق الی اهلها و لم یبق اهل دین حتی ینظر الی الاسلام و ینظر الی ایلان
 اما سمعت الله عز و جل و له من فی السموات و الارض طوعاً و کرهاً و
 ترجعون و حکم فی الناس حکم داوود علیه السلام و حکم محمد صلی الله علیه و آله و ینخذ
 نظراً الارض کقوتها و تبدی بکانتها فلا یجد الرجل منکم لومئذ موضعاً

صدقه ولا کبره لشمول الفنی جمیع المومنین ثم قال ان دولتنا لخر الدول
ولم یبق اهل بیت لهم دولة الا حکموا قبلنا لئلا یقولوا اذ اروسینا اذ
ملکنا سرنا مثل سیره و هؤلاء وهو قوله الله عند جل والعاقیة للتقین یعنی
چون قیام نماید حضرت قائم صلوات الله علیه بعد التحکم کند و مرتفع
و بر طرف شود در سر و کار دولت او جو رسیم و بسبب برکت وجود آنحضرت
راههای امن گردد و زمین بركات خود را بیرون دهد و آنحضرت روزی
هر حق یصاحب اهل آن حق و بعضی از فضلاء و علمای کل حق بطریق مجبور ضبط
کرده اند و برین تقدیر در معنی برتقاوی نخواهد بود بحجلا آنحضرت فرمود
که اهل هر وقتی اظہار اسلام کنند و اعتراف بایمان نمایند کسی بدویتی که
غیر اسلام باشد باقی نماند آیا تشنیده که حضرت الله صلی الله علیه و آله
اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه یرجعون و حکم خواهد کرد
در میان مرهومان بحکم داد و علیکم و حکم محمد صلی الله علیه و آله پس در آن
هنگام ظاهر خواهد کرد اند زمین کتبیهای خود را و بدید سازد بركات
خود را پس نیاید در آن روز کار مردی از شما منج صدقه و دیگر وی خود را

یعنی محمد بن سخی در عالم بهم نرسد بسبب آنکه جمیع مؤمنان توانگر باشند بعد از آن آنحضرت
 فرمود که دولت ما آخرین دولتهاست و باقی نماند اهل بیته که ایشان را دولتی بماند
 الا آنکه حکم کنند پیش از ما تا نگویند هرگاه که سیرت و روش ما را به بیند که هرگاه
 ملک رود و آن یا هم بمسلوک نماید مثل سیرت و سلوک ایشان و قول حضرت
 حق تعالی شیر بدولت ماست که میفرماید **وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقِيْنَ** و قال حدثنا عبد الله بن
 جبلة عن علا عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قام القائم عليه السلام
 حكم بين الناس بحكم داود ولا يحتاج اليه بلهم الله تعالى ليحكم بعله و يخبر كل
 قوم بما استظنوه و يعرف وليه من عدوه بالتوسم قال الله تعالى عز وجل ان في ذلك
 لايات للمتوسمين و انما لبيل مقیم یعنی حضرت امام جعفر علیه السلام فرمود که چون
 حضرت قائم علیه السلام قیام نماید حکم خواهد کرد در میان مردمان بحکم داود
 و محتاج نخواهد بود بکواه ملام میا از حضرت الله تعالی آنجا را باین عالم خود
 حکم خواهد کرد و خبر خواهد داد هر قومی را آنچه بچنان دارند آنرا خواهد
 شناخت دوست خود را از دشمن خود بفرست و شعرا این معنیست آنکه حضرت
 الله تعالی فرموده است که ان فی ذلك لايات للمتوسمين و انما لبيل مقیم

فلا

وقال نور الله ^{سنة} حدثنا صفوان بن يحيى عن القاسم بن الفضل عن الفضل بن ميار
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قام القائم عليه السلام ضرب سنا طيط من يعلم ان
 القرآن على ما انزل الله تعالى فاصعب يكون على حفظه لانه يخالف في التاليف ^{بعضي}
 يعني فضل بن ميار در ايت كود از حضرت امام جعفر عليه السلام كه آنسور فرمود كه
 چون حضرت قائم عليه السلام نماز بخيمها بزند ^{بعضي} بفرمايد كه سر ابروها بر
 سر پاى كنده از بر اى كسانى كه تعليم دهند مردمانا قرآن بر وجه كه فر فرود
 ده است حضرت الله تعالى پس دشوار تر خواهد بود قرآن بر كسى حفظ كرده قرآن
 از جهت آنكه آن قرآن دگرگون خواهد بود در تاليف ^{لوجه} **وقال روح الله** ^{لوجه} حدثنا
 محمد بن ابي عمير عن حماد بن عثمان عن الحلبي عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا قام
 اشرفت الارض بوفرة واستغنى العباد عن صنوف الشمس وذهب الظلمة ويعبر الرجل
 في ملكه حتى يولد له الف ذكر لا يولد له فيها اثني وثقله في الارض كمنزها
 حتى يراها الناس على وجوها ويطلب الرجل منكم من يصله بما له وما يخذ
 منه زكوة فلا يجبه الحد يقبل ذلك منه استغنى الناس بما رزقهم الله من
 فضله ^{بعضي} چون قيام قائم ما روشن شود زمين از نور او و مستغنى شوند
 نماز

ل
رواهم

بندگان از ضیاء و رونق آفتاب و ظلمت و تاریکی برود و بر طرف شود و مرد عمر دراز
 یابد و عمر کرد در روزمان پادشاهی آنحضرت تا بمرتب که هزار فرزند مذکور از نطفه
 او بوجود آید که در میان ایشان یک مؤمن باشد و ظاهر کرد اندر زمین
 کجند ای خود رقابیه بیند مردمان بر روی زمین آن کجند را و طلب کند
 مردی از شما کسی را که عطا و بخشش نماید و از مال خود و بکس و آنکس ازین من
 زکوة او را نیاید حدیثی که قبول کند آنرا از او و پندار و متغی باشد مردمان
 بسبب آنجه روزی کرده حضرت الله تعالی ایشانرا از فضل خود و قال علیه السلام
 والعقل بعد ثنا صفوان بن يحيى عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله عليه السلام
 قال اذا قام القائم عليه السلام نبي في ظهر الكوفة مسجدا له الف باب واقبلت
 بيوت اهل الكوفة بمنى كربلاء يعني هرگاه که قیام نماید حضرت قائم علیه السلام
 در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد و متصل شود خانهها
 اهل کوفه بدینمه كربلاء والدم علی من اتبع الهدى **الحديث الاثرون** قال
 الشيخ الثقة الجليل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخليل قدس الله روحه
 و زاد فتوحه حدیثنا عبد الرحمن بن ابی بجران عن حماد بن عيسى عن حریز

عن زارة ومحمد بن مسلم عن ابي جعفر عليه السلام انه قال ملك المهدي ثلثمائة وتسع
 سنين كما لبث اهل الكهف في كهفهم ويكون كوفته دار ملكه وبعضه قبل القيام بعين
 بومها يعني حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود كه بادشاهي و سلطنتي ^{تجري}
 خواهد كرد حضرت ممدی ۴ سید و ذرا همچنانكه در نك كووند اصحاب كهف
 در كهف خود و كوفته دار الملك حضرت خواهد بود و رحلت خواهد كرد شب از
 قيامت بچهل روز و در بعضي از احاديث بجاي ^{كلمه} بعضي لفظ ميوت واقع است
 و قال حدثنا علي بن عبدالله عن عبد الرحمن بن ابي عبد الله عن ابي الجارود
 قال قال ابو جعفر عليه السلام ان القائم ملك ثلثمائة وتسع سنين كما لبث اهل الكهف
 في كهفهم يلا الارض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً و جوراً و يفتح الله له شرق الارض
 و غربها و يقتل الناس حتى لا يبقى الا دين محمد صلى الله عليه و آله يسيرة سليمان
 بن داود ثم قال الفضل الحديث طويل اخذناه موضع الحاجة يعني حضرت امام محمد
 باقر عليه السلام فرمود كه حضرت قائم سید و نه سال بادشاهي خواهد كرد
 چنانكه در نك كووند اهل كهف در كهف خود بر خواهد كرد زمين را از
 عدل و داد چنانكه بر شده باشد از جور و ظلم و شرق و غرب عالم را خدای

مُلک

تقالی از برای او مفتوح خواهد ساخت و خواهد گشت مردمانی را که تابع دین حق بنامند
 تا باقی نماندین محمد صلی الله علیه و آله و سلوک خواهد نمود آنحضرت بسطوت
 و سیرت سلیمان بن داود حدیثی دیگر فضل بن شاذان علیه الرحمة و الغفران
 هم در باب مدّت مملکت و سلطنت حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
 روایت کرد و بعد از آن میفرماید هذا حدیث ما قول رشیخ طوسی رحمه الله
 علیه آن حدیث را از در لخر کتاب الفیحة نقل کرده ایا حضرت بخند راه
 بناویل بخندت برده اند یا نه دانست که در مدت خلافت ظاهری آنحضرت
 اقوال و روایات مختلفه در کتب معتبره علمای امامیه میسر رسیده در بعضی
 از روایات است که مدت سلطنت آنجناب هفت سال خواهد بود هر سالی
 از آن برابرده سال و در بعضی دیگر از آنجناب است که مدت پادشاهی آنحضرت
 نه سال خواهد بود هر سال از آن بقدر ده سال شیخ مفید علیه الرحمة میفرماید
 که قدر وی آن مدّته دولت القایم علیه السلام تسع عشر سنه بطول ایام است و
 علی ما قلنا و معنی تحقیق که روایت کرده اند که مدت دولت حضرت قائم
 نوزده سال خواهد بود در آن میگردد روزها و ماههای آن سالها بران وجهی

که تقدیم بذكر آن نمودیم نزد جامع این اربعین حدیثی که فضل بن شاذان از زنده
 و محمد بن مسلم روایت نموده که در آن مذکور است که حضرت ابو جعفر علیه السلام
 فرمود که قایم صلوات الله علیه سیصد و نسیال با دستاھی خواهد کرد اعتبار تام
 دارد قال النبی الخلیل ابو محمد الفضل بن شاذان بن الخلیل طیب الله مرقدہ
 حدثنا الحسن بن علی بن فضال و ابن ابی نجران عن حماد بن عیسی عن عبد الله
 بن مسکان عن ابان بن تغلب عن سلیم بن فیس الهلالی عن سلمان الفارسی قال
 قال رسول الله صلی الله علیه وآله الا البشر کم امیاء الناس بالمهدی قالوا
 بلی قال فاعلموا ان الله تقاطعت فی امتی سلطانا عاده و اما ما تقاطعت بملأ الارض
 قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً وهو القاع من ولد ولدی الحسین اسمه اسمی و کنیت
 کنیتی الا و لا حین فی الحیوة بعده و لا یكون انهاء دولته الا قبل الفیتمه یا ربعین یوماً
 با بد دانست که این حدیث و چند حدیث دیگر که بعضی گذشت مؤید قول
 شیخ مصید رضوان الله علیه است که در کتاب ایشان تصفت سلطان عادل
 فرموده و ترجمه آن قبل ازین بعد از ذکر سبب شیخ بنی راشد مذکور است
 اما معنی این حدیث اینست که بفرصت صلی الله علیه و آله فرمود که یا بشارت ^{نهم}

شما را ای مردمان مبهدی گفتند بشارت بده آنحضرت فرمود پس بدانید
 که بزرگوار خواهد انگیزت خدای تعالی در میان امت من بادشاه عادل و امام
 قاسمی بلکه بپر کند زمین را از عدل و داد آنچنانکه بر شده باشد از جور و ظلم
 و او نهی است از اولاد فرزندان حسین اسم او اسم منست و کتبت و کتبت
 منست و بدانید آگاه باشید که نیست خیر و خوشی در زندگی بعد از او نخواهد
 بود انشاء دولت و الا پیش از قیامت بجهل روز ننج مذکور حدیث لاخیر فی
 الحیوة بعد الممهدی را از حضرت امیر المؤمنین و امام محمد باقر و امام جعفر
 صادق علیهم السلام روایت نموده و حافظ ابو نعیم احمد بن عبدالله اصفهانی
 که درین زمان بخوبی حافظ مشهور است و قبرش در طرف غربی در خارج بلده
 مذکوره واقع است در ربیعنی که در توفیق حضرت صاحب الامر علیه السلام حج کرده
 و صاحب کتف الفیجذف اسناد آنرا در کتابت خیر ادا نموده میگوید انما سئل عن
 فی قوله علیهم السلام لاخیر فی العشر بعد الممهدی بعد از آن حدیثی نقل میکند
 که در آن مذکور است همین معنی که خیر و خیریت در زمین بعد از
 ممدی و از کتاب محمد بن یوسف کتبی شافعی نقل نموده که در آن حدیث

حدیثی

واقعت که نم لاخیزه العین بیده اوقالتم لاخیزه فی الحیوة بعدہ بین معلوم میشود
که شیعه و سنی قائل شده اند باینکه خیر و خوشی و زندگانی نیست بعد از حضرت
ممدی علیه السلام پس آنکه حضرت لخصند در ضمن حدیث سیزدهم نقل فرموده اند
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله پنجاه هزار سال پادشاهی خواهد کرد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام چهل و چهار هزار سال سلطنت خواهد کرد و امام حسین نیز
مدتی پادشاهی خواهد بود اگر صحیح باشد چرخ لعین و خوبی در زمان پادشاهی
ایشان نباشد اگر تواتر مولویت حضرت لخصند عبرت بهست که انجیدیت را جمع میکنند
کرد با آنچه در همان کتاب معنی آنرا روایت کرده اند که عمر دنیا صد هزار سال
هست هشت هزار سال از مردم هست و هشتاد هزار سال ملک آل محمد ^{هست} است
توجیه و توفیق دریغ ندارند و الا اولی آن بود که از نقل یکی ازین دو حدیث
بلکه از سربیان ابن هرد روایت در کردند و یکمونی حدیث مذکور یعنی
حدیث چهل و چهار هزاره و محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر ع نقل نموده اند و
دلیل بر ضعف آنچه حضرت لخصند روایت کرده اند بسیار است یکی آنکه
بیش از ظهور حضرت قائم ع هیچکس نگفتند که بجز یا یکی از باقی اوصیای

آنرود را جمعیتی وقوع یا بد تخصیص هرگاه حضرت لحنند بحساب ایام بخواب
بیان فرموده باشند که از تاریخ تحریر کتاب لجناب که سال هزار و هفتاد و
هشت است شصت و پنج سال بظهور حضرت قائم علیه السلام مانده و چون
این ضعیف در سال هزار و هشتاد و یک این چند کلمه را قلمی کرده ام
بسی شصت و یکسال بنا بر تفریر لجناب بظهور حضرت امام زمان مانده
باشد امید که حضرت لحنند سال هزار و صد و بیست و یکم را در یابند
اما اگر در آن زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام ظهور نکند باعث
شرمندگی خواهد بود و اگر عیاذ بالله در آن تاریخ حضرت لحنند در سلاک
لحمیا منتظم نباشند آن وعده فرمودن ایشان سبب بدیاهی خواهد بود
قطع نظر از آن کرده که وقت قرار دادن جهت ظهور لحنند مخالفت
نمودن با خدا و مصطفی و ائمه هدی و منافی عدالتت رویم آنکه زمان خلافت
ظاهری لحنند را بر وجهی که معتبر و معمول علیه باشد کمی زیاده از سیصد
نه سال روایت نکرده و ظاهر است که نود و چهار هزار سال بلکه زیاده
بر آن مدت سلطنت بعز و امیر المؤمنین و امام حسین در میان آن سیصد و

نه سال کنجانش نذار و سیم آنکه از زمان وفات حضرت صاحب الزمان تا
قیام قیامت بحمل روز بیشتر فاصله نخواهد بود چنانکه از احادیث صحیح
ظاهر گشته و اکابر علمای امامیه بر آن بوده اند از جمله شیخ مفید علیه الرحمه
در اول کتاب اثبات دمیضها بدفلیس بعد دولة القائم علیه السلام
دولة الاما جات به الروایة من قیام ولده انشاء الله ذلک ولم یقطع
والثبات و اکثر الروایات انه لن یمضی ممدی الامة الا قبل القیام ^{بعین}
یوما یکون فیها المریج والمریج و علامته خروج الاموات و قیام الساعة للحساب
والمجاز یعنی نیست بعد از دولت حضرت قائم علیه السلام هیچکس را دولتی الا آنچه
روایت در آن آمده از قیام اولاد او اگر خدای تعالی خواسته باشد آنرا
و وارد شده است قطع و ثبات و اکثر روایات آنست که هرگز در نخواهد
گذشت یعنی هرگز رحلت نخواهد نمود از دنیا حضرت ممدی است هم مگر
بیش از قیامت بحمل روز و قبل ازین دو حدیث درین باب در کتاب
اثبات الرجوع منقول گشت و این باب بوجهی علیه الرحمه سینه خود در کتاب
کمال الدین از حضرت امام جعفر ^ع اخبار روایت کرده که آنحضرت فرمود

ما زالت الارض الا الله تعالى ذكره فيها الحج يعرف الحلال والحرام ويدعو الى سبيل
الله جل وعز ولا ينقطع الحج من الارض الا اربعين يوما قبل القيمة الى الغد
الحديث يعني هيته در زمين خدا برا حجتى هست كه بر جلال و حرام آگاهى
تمام دارد و مردمان را بدان مطلع ميازد و ميخواندند مردمان را براه حق
و منقطع نميشود و حجت خداوند از زمين مگر جبل روزن است از قيامت
و حديثى هست كه شيخ ابو جعفر محمد بن يعقوب كلينى و شيخ طوسى و شيخ طبرسى
و سببا ركنى از اكا بر محمد بن شيعه آنرا روايت کرده اند رضوان الله عليهم
لجميعين و حضرت استاى من عليه عتادى امير محمد باقر داماد و حرمه الله
عليه در كتاب شريعت التمهيد بحلى از مضمون آنرا روايت کرده برين وجه كه ميفر
ماد
في الكافي لدرئيس الحديثين الى جعفر الكلينى وفي كتاب مصنفه في الحبا والغيبة لشيخنا
الامام ابى عبدالله المصنف في كتاب اعلام الورى لثقة الاسلام ابى على الطبرسى
المصنف وغيرهما من كتاب الاصحاب رضوان الله عليهم بالاهل بيده المقبول الصحة
ان اباعمر و عثمان بن سعيد العمري الوكيل رضى الله تعالى عنه سئل عند
الحديثين اسحق عن القايم والسائل عبد الله بن جعفر الخيري شيخ القميين و

قال له يا عمرو اني اريد ان اسالك عن شخصي وما انا بشاك فيما اريد ان اسلك
 عنه فان اعتقادي ودينى ان الارض لا تخلوا من حجة الامن اذا كان قبل
 القيمة باربعين يوما فاذا كان ذلك رفعت الحجية واغلاق باب التوبة الى اخره
 يعنى ازاويجر وكنه ارحم وكلاي حضرت صاحب الزمان عليه السلام بود سیدند
 نزد احمد بن اسحق و سائل عبد الله بن جعفر حمیری بود که شیخ و وجه اهل تم
 بود گفت عبد الله بن جعفر گمای اویجر و میخواهم از تو سوال کنم زمین اشک
 ندارم در تخفیری که میخواهم از پیرم بس بدرستی که اعتقاد دودین من
 آنست که زمین خالی غیباتند از حجتی مگر پیش از قیامت بچهل روز پس هرگاه
 آنچنان باشد برداشته میشود حجت و بسته میکند باب توبه **چون**
مرا در نقل مضمون انجندین این بود که دوستان بدانند که قبل از قیامت
 بچهل روز حضرت حجت علیه السلام رحلت میکند از مضمون انجندین بهمین **اکتفا**
 نمود پس هرگاه اعتقاد دودین مثل عبد الله بن جعفر حمیری سردی که از
 اکابر شیعه و از اصحاب حضرت امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام
 این باشند و در حضور مانند احمد بن اسحق شخصی که از اصحاب و راویان حدیث

حدیث امام محمد تقی را امام علی نقی را از خاصان امام حسن عسکری علیهم السلام است
 و حضرت صاحب الزمان را دیده است با ابو عمر و که او نیز از جمله بزرگان اصحاب
 ائمه است و خدمت حضرت علی نقی کرده و وکیل حضرت امام حسن علیهم السلام
 بوده و بعد از آن بشرف و کالت حضرت صاحب الزمان مشرف شده گفته
 باشد که اعتقاد و دین من اینست که خالی نمیشاند زمین از حجت مگر
 پیش از قیامت بچهل روز و معلوم است که اعتقاد و دین مسؤل یعنی ابو عمرو حاضر
 یعنی محمد بن اسحق نیز این بوده که اگر برین اعتقاد و دین نبودند البته انکار
 او میبودند الحمد لله رب العالمین که این بکترین را نیز اعتقاد و دین اینست
 اما اگر حضرت آئین برین اعتقاد و دین نباشد از برای او عیبی عظیم خواهد
 بود و اگر برین اعتقاد و دین نباشد نقل پنجاه هزار سال با دشاهی بغیر چهل
 و چهار هزار سال با دشاهی امیر المؤمنین و مدتها با دشاهی امام حسین علیهم السلام
 بر خلاف اعتقاد و دین و نقلش بیفایده خواهد بود و اگر شخصی دین باب
 خواهد که از در مبارکه و مناقشه در آید بالحدیث بسیار که مؤید امر است
 چه خواهد کرد که از بخل دست آنکه ابن بابویه رحمة الله علیه در کتاب کمال الدین

بسیار

ميفر مايد حد ثنا ابي رحمه الله قال حد ثنا عبد الله بن عمر جعفر الجعفي
قال حد ثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن عبد الله بن محمد

الجال عن حماد بن عثمان عن ابي بصير عن ابي جعفر عليه السلام
في قول الله تعالى يا ايها الذين امنوا اطيعوا الرسول واولى الامر منكم اطيعوا الله وسم

قال الائمة من ولد علي فاطمة عليه السلام الى ان تقوم الساعة يعني
انما حضرت امام محمد باقر عليه السلام يعني انما هو الذي ذكره به بسند

ومعلوم ان كل من ولد سائيل بن بويه كه اولى الامر منكم امام عليه
السلام فرمود كه امامانند انما اولاد علي فاطمة عليه السلام تا بروفتند

وحدیث دیگر روایت کرده پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود انی تأمرک
فیکم الثقلمین کتاب الله وعترتی اهل بیتی فانما لدریفته فاحق

یرد اعلی الحوض که هاتین وضم بین سبایبیه فقام الیه جابون عبد
الارضاعی وقال یا رسول الله ومن عترتک قال علی والحسن والحسين

والائمة من ولد الحسین الى یوم القیامة یعنی من دو چهر بزرگ
در میان شما میگذرد یکی کتاب خدات و دیگری عترت و اهل بیت

من پس بدستی که آن دو چیز انهم جلا نمیشوند تا وارد شوند بر من در کنار
 حوض کوشه و برود و انگشت سبانه خود را آنحضرت بهم ضم کرد پس
 عبا بن عبد الله انصاری بهر خاست و گفت ای رسول خدا کینه
 عمرت تو آنحضرت فرمود که علی و حسن و حسین و امامان از فرزندان
 حسنی تا برون قیامت و در آخر حدیثی که بحیث خوایم الذهب موسوم
 و نامهایند سند نقل کرده اند و ابن بابویه نیز نقل کرده مذکور است که فیها
 من بعده ای من بعده ای یوم القيمة و حدیث بسیار است بعضی طول
 و بعضی مختصر که در آن همین معنی مذکور است و ظاهر است که کلام ای امیر ای
 انتهای عابت است اگر کسی همه آن احادیث را خواهد جمع نماید باید که
 علی حده در آن باب تمام کند و ابن بابویه رحمه الله علیه در یکی از
 ابواب کمال الدین که در آن حدیثی است تارک فیکم التقلین را بسند
 بسیار روایت کرده میگوید و کان من ذنا بایر و انا قول النبی صلی
 الله علیه و آله انهما کن یفترقا حی یود اعلی الحوض فی هذا یاب ثبات
 لا تقال ارجح الله علیه السلام ای یوم القيمة و ان القرآن

الله
 محمد
 علی

لا یخلو

لا يخلو من تجنّب من اليه من الأئمة الذين هم العترة صلوات الله عليهم يعلم
 حكمه الى يوم القيامة لقوله صلى الله عليه وآله ان يقر قاحتي يرد علي
 الحوض وهكذا لقوله ان منام كمثل الجحوم كلما غاب نجم طلع الى يوم القيامة
 تصديقاً لقوله ان الارض لا تخلو من حجة الله على خلقه طاهراً و
 مشهوراً اوصاف مغرور لئلا تبطل حجة الله ودينه فقد خرج النبي صلى
 عليه وآله من العترة المقرفة الى كتاب الله جل وعزّة الخيرة الذي
 حدثنا احمد بن محمد القطان قال حدثنا الحسن بن علي السكيت عن
 محمد بن زكريا الجعفي عن محمد بن عمارة عن ابيه عن الصادق و
 جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين
 بن علي بن ابي طالب صلوات الله عليهم قال قال رسول الله صلى الله
 عليه وآله اني خلف فيكم التّقلين كتاب الله وعترة اهل بيتي فلا
 فانها لن يقر قاحتي يرد علي الحوض كما تبين وضم بين نبأية
 فقام ابي جابر بن عبد الله الانصاري فقال رسول الله ومن
 عترة قال علي والحسن والحسين والائمة من ولد الحسين الى يوم

نقل القیامة واین شیخ عظیم این را از ابن قبیله در کتاب مذکور افاده
 بسیار فرموده و اخبار بسیار ایراد نموده اما این مختصر کجا این نقل
 همه آن نادر و علهای و علمای مخالف نیز احادیث بسیار روایت
 کرده اند همه مفید این معانی بدان ای مؤثر صاحب یقین که در این کتاب
 تحریر این اربعین چون بعضی از کتب حدیث مخالفین بدست نیامده قبل
 ازین اثر یکی از کتب ابحاث قدیم نوشته در آن تصانیف یکی قدمهای
 علمای شیعه بود احادیثی که درین باب از کتب ابحاث معتبر مخالفین منقول
 مسطور باشد و چون مؤلف آن کتاب ذکر نام خود ننمود و بنا بر تعامی
 که بر قول شیخ ثقفی عالی درجه علی بن علی بن ابراهیم علیه السلام در اینجا
 می رسد که بعد ازین بهتر تلبی که او در کتاب کشف الغمبه آن احادیث را زینت نموده
 نقل نماید شیخ مذکور در کتاب مذکور از جمع بین الصحیحین نقل کرده
 که جابر بن سمره گفت سمعت^۱ صلی الله علیه و آله وسلم یقول یا کون
 بعدی اثنی عشره میا^۲ فقال کلمة لم اسمها فقال ابی ذر^۳ قال
 کلهم من قریشی کذا و حدیث شیعه و فی حدیث ابن عبینه قال

البی م

لا یقول

لا يزال (مر الناس ما ضيا ما وليهم اثني عشر رجلا ثم تكلم النبي صلى الله
عليه واله بكلمة خفيت على فسالت ابي ما ذا قال رسول الله صلى الله
عليه واله فقال كلم من قرئين وفي رواية مسلم من حديث عامر بن سعد
بن ابي وقاص قال كتبت الى جابر بن سمرة مع غلامي نافع ان اخبرني
بشي سمعته من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم فكتب لي ابي اني
سمعت من رسول الله صلى الله عليه واله وسلم يوم جمعة عشية حرم
الاسلحى قال لا يزال الذين قايما حتى الساعة ويكون عليكم اثنتان
خليفة كلم من قرئين وعن عامر بن الشعبي عن جابر بن سمرة قال
انطلقت الى رسول الله صلى الله عليه واله ومعى ابي فسمعت يقول
لا يزال هذا الذين عزيزا منيها الى اثني عشر خليفة فقال كلمة ففك
لاي ما قال دخلت مع ابي الى النبي صلى الله عليه واله فقال هذا الاس
لا ينقض حتى مضى فيهم اثني عشر خليفة ثم تكلم بكلام خوفا على
فقلت لا ي ما قال كلم من قرئين وفي حديث سماك بن حرب عن
جابر بن سمرة عنده عليه السلام لا يزال الاسلام عزيزا الى اثني عشر خليفة

قال كلهم من قرئين
ومثله عن حصين
بن عبد الرحمن عن
جابر قال سم

ثم ذكر مثله فنقلت عن مسند احمد بن حنبل رحمه الله عن مسروق قال
 كنا مع عبده الله جلوسا في المسجد بقريتنا فانا ه رجل فقال يا ابن
 مسعود هل حدثكم نبيكم كم يكون بعده خليفة قال نعم كعدة نبياً
 بنى اسرائيل نقلت من مجلد الثالث من مسند عبد الله بن مسعود
 رضي الله عنه مضمون هذه ابن احاديث تركت كم خليفة ينفرد وازده اندر
 ومضمون بعضي از بن احاديث وبسبب احاديث غير اين كم ايشان ذكر
 نكوده انه وغير ايشان از مخالفان نقل نموده اند كم خلافت ان امامان
 عالیشان مهتديت تا بر روز قيامت از آنجمله است حديثي كه احمد بن حنبل
 در مسندش روايت کرده بنوعر صلى الله عليه واله فرود النجوم امان لاهل
 السماء فاد انهبب النجوم ذهبوا واهل بلدي رمان لاهل الارض
 فاذا ذهب اهل بلدي ذهب اهل الارض يعنى ستارگان امانند
 از براي اهل آسمان پس هرگاه ستارگان بروند اهل آسمان نيز خواهند
 رفت واهل بليت من امامانند از براي اهل زمين پس چون بروند
 اهل بليت من اهل زمين نيز خواهند رفت ودر تفسير حضرت محمد

۲ آشنتم

حضرت حق تعالی که میفرماید و جعلها کلمة باقیة فی عقبه مکتوبه که ان عقبه
 آن محمد علیه السلام و ابن تفسیر موافق تفسیر اهل بیت من علیهم السلام
 که ابن بابویه نقل میکند در باب ما اخبر به سید العالمین علی بن الحسین علیهما
 السلام باسناد از امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که اخبرت فرمودینا
 نزلت هذه الایه و جعلها کلمة باقیة فی عقبه و الامامة فی عقب الحسین
 الی یوم القيمة و در آخرهای باب ما روفا عن الصادق جعفر بن محمد علیهما
 السلام روایت میکند که حضرت امام جعفر علیهما السلام در جواب منفضل
 بن عمر گفت در حالتی که او را تفسیر همین آیه پرسیده که یعنی بذلک الاما^{مه}
 جعلها الله تعالی فی عقب الحسین الی یوم القيمة و دین باب که مراد
 از کلمه باقیه معنی مذکور است از طرفین حدیث بسیار است پس معلوم شود
 که شیعه و سنی اتفاق دارند زمان امامت و خلافت حضرت رسول علیه
 السلام بقیامت متصل است و سابقا مذکور شد که پیشه اهل بیت ان برکنند
 حضرت ابن عباسی را جل جلاله کسی اما ابن زنا ائمه الطاهین علیهم السلام
 قابل نشده بوجعت کسی از برکنندگان حضرت الله تعالی و زمان دولت

وساطت آنحضرت را بر وجهی که معقول علیه است زیاده از سیصد و نه سال

پس نود و چهار هزار نقل نکرده اند کجایش ندارد و حال آنکه حضرت در ضمن حدیث دوازدهم روایت

سال پشتری پادشاهی فرموده اند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه بعد از حضرت صاحب الامر علیه

آن سه سر و مرد میان سیصد و نه علیه السلام سیصد و نه سال پادشاهی جمیع روعا زمین خواهد کرد پس چون مدت

پادشاهی آنحضرت تمام شود حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهر شود سال هم

و نوبت پادشاهی آنحضرت باشد آیا حضرت اخذ هیچ فکر نکرده اند در این روایت

را چون جمع میکنند و چه گونه توفیق مینماید با حدیث دوازدهم نقل فرموده

و در آن مذکور است امام حسین علیه السلام فرموده اول کسی که زمین

شکافته شود و و بیرون آید پیش از قیام قیامت من باشم بیرون

اصغر موافق افتد با بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین و ظاهر

شدن قایم اهل بیت علیهم السلام اما آنچه بعضی از محدثین

ما از علی بن حنلیس و زید شحام روایت کرده اند از حضرت امام جعفر

علیه السلام آن حضرت فرموده ان اول من یکن فی الرجوعه الحسین

بن علی علیهما السلام فمکیت فی الارض اربعین الف سنه حتی

بسط

بسقط حاجباه علی عینه معارضه با احادیث صحیح بسیار نماید اگر آن
 روی فرض کسی قایل شود در زمان پادشاهی حضرت صاحب مثل آن
 خواهد بود آخبر هیچ وجه حدیث خود و چهار هزار سال پادشاهی پیوسته
 المؤمنین علیها السلام را با آن نبی جمع نمیتوان کرد و حال آنکه باتفاق بعد
 ظهور صاحب الزمان اول کسی در جمع خواهد کرد بدینا حضرت امام حسین
 خواهد بود و بعد از رحلت حضرت صاحب آنحضرت وفات خواهد یافت و با
 دانست جمعی علمای امامیه دلیل عقلی که مستنبط است از دلیل نقلی درین
 باب که بعد از رحلت حضرت علیه السلام بیفاصله ظهور قیامت خواهد
 بود در کتابهای خود ایضا نموده اند از جمله صاحب کتاب ^{المؤمنین} انلیس
 میگوید بمقتضای لولاک لما خلقت الافلاک خلق زمانه از
 نور محمدی صلی الله علیه و آله صانع است و عالم بپرکت آن نور قائم
 چنانکه حضرت رسول فرموده هذالامر لا ینقض حتی یمضی
 فیعم اثنتی عشره خلیفه کلام من فریش یعنی امر دین و مردمان
 باقلیت تا ان زمان که بگذرد در میان ایشان دو انده خلیفه که هم

از قریش باشند و چون دنیا از فیض نهر محمدی که بمهدی علیه السلام
 انتقال یافته عاری شود بموجب فرموده فلا خبر فی العیش بعد الهمی
 سلسله انتظام دنیا قطع گردد اگر حضرت آخند از آن دو حدیث
 در یکی مذکور است که یکون بعد القایم رثنی عشر مهدیاً و در دیگری
 واقع است که آن متنا بعد القایم احد عشر مهدیاً من ولد الحسین کان
 کوره اند که بعد از رحلت حضرت تحت مدتها دنیا برقرار خواهد بود قطع
 نظر از اختلاف این دو حدیث باید در حضرت آخند بدانند که شیخ
 ابو محمد بن سناذان در باب حدیث اول صبر نماید که علی تقد
 صحته ای یکون بعد ظهور القایم علیه السلام اثنی عشر مهدیاً
 و همین شیخ عالیشان بسند صحیح روایت میکند از حسن بن علی
 خزاز که او گفت دخل ابن ابی حمزه علی بنه ابی حسن الرضا علیه
 السلام فقال لنت امام قال نعم فقال له انی سمعت جدک جعفر
 بن محمد علیهما السلام یقول لا یکون الا امام الا وله عقب فقال
 علیه السلام انسیت ام تناسیت یا شیخ لیس هكذا قال جدی

انما قال لا يكون الامام الا اوله عقب الا الامام الذي يخرج عليه
 عليه السلام عليه الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام فانه لا عقب
 له فقال صدقت جعلت فدالك هكذا سمعت جدك يقول
 يعني حسين بن علي خرازاك كفت در آمد مجلس حضرت امام رضا عليه
 ابن ابي حمزه و با آنحضرت كفت تو امامي آنحضرت فرمود كه بل من امامم
 كفت من آنجدهت جعفر بن محمد عليه السلام شنيدم كه صيقت امام
 نمي باشد مگر آنكه او را فرزند نمي باشد ^{امام} عليه السلام فرمود كه با فرزند
 كرده يا خود را فرزند موش كار ميلماني اي شيخ همچنين نكفت جدم حسين
 نيكست جدم فرمود امام نمي باشد الا آنكه او را فرزند نمي باشد
 مگر آنكه امامي كه حسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام پديد آورده
 آمد بد و و رجعت خواهد كرد در زمان او پس بد راستي كه او را فرزند
 نخواهد بود ابن ابي حمزه چون ابن سبختن از آنحضرت شنيد كفت مرا
 كفتي فدای تو شوم از جدت همچنين شنيدم كه بيان فرمودي ^{يعني} واقف اين
 ميگويد كه اين گمزي خيس معينه مدینه الشيعه و خبريه اخضر و بحر ابيض

که در آن مذکور است که حضرت صاحب الزمان علیه السلام چند فرزند داشت
 با ابن حدیث صحیح در کتاب ریاض المؤمنین توفیق عوده هر که خواهد
 که بدان اطلاع یابد بکتاب مذکور رجوع نماید باید دهنش را این حدیث شیخ ابو
 جعفر طوسی علیه الرحمہ در کتاب الغیب یا ندک اختلاف عبارتی در واسط
 آن کتاب روایت کرده و بغیر ابن چند حدیث صحیح وارد است که حضرت ما
 فرزندان نخواهد بود دیگر آنکه حضرت احمد در ضمن حدیث سیزدهم نقل کرده ^{است}
 که شیطان با اصحابش با حضرت امیر المؤمنین و اصحاب آن حضرت
 جنگ کند و اصحاب آن حضرت را شکست دهد قطع نظر از آن کوره
 که ضعیف است قدرت و محل اعتماد نیست آیا کسی از شیعه مراضی میشود با
 باینکه در زمان دولت حضرت صاحب الزمان در حالتی که حضرت
 امیر المؤمنین با اصحاب خود باشد اصحاب آن حضرت را شیطان و اصحاب
 او شکست خورند و آخر ابری پیدا شود و پتھر را به بیند و بر کوه دگر
 شیطان کور بود و امیر المؤمنین را نمیدید و مگر حضرت احمد کاشف
 حضرت امیر المؤمنین است آنستہ یا گمان میبرند که شیطان از غایت ^{بخت}

انحضرت عاقل بوده اما در حقیقت اخذ در ضمن همین حدیث بزرگم نقل ^{نموده}
 که هر که هست ملکی و گفته شد فی از برای او هست اگر پیش از رجعت ببرد
 رجعت گفته خواهد شد و اگر گفته شود در رجعت خواهد بود که امر آن معلوم
 معلوم میشود که تمام اهل عالم در دنیا دوبار زنده گانی خواهند کرد این که
 بعد از آن نقل فرموده اند و تفسیرش را قاضی گویند و دلیل بر
 ضعف آن روایت و کذب راوی کافیت آن آیه اینست که حضرت ^{صلی الله}
 تعالی میفرماید ^{بگو} كُونُوا خَشْيَةً مِنْ كُلِّ دِمَةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يَكْذِبُ بآياتِنَا
 جناب اخذ در تفسیرش نوشته اند یعنی روزی که محشور گشته ایم از برای
 امتی که و می را امر آنها که تکذیب میکنند بآیات ما فرموده اند که این
 آیه در باب رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور میکند مانند
 چنانکه در جای دیگر فرموده که محشور میکند اینم ایشان را و احدی را
 از ایشان ترک نمیکنیم جامع این در بعضی میگوید که آن آیه که حضرت ^{خند}
 اناره بجهت آن فرموده اند اینست که حضرت ^{صلی الله} تعالی در سوره ^{ناید} ^{عقوب} ^{عقوب}
 وحشرنا هم فلم نقادرهم احدًا یعنی بنی نیکو اینم همه خلاق را بوجهی یکی

انرا ایشان را و انکذا ریم و مجموع را لباس حیات پوشانیده و مخدوم
 کرایم و یکی دیگر در ضمن همین حدیث نیز دریم نوشته اند که از جمله اجماعیات
 شیعه است که پیش از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از
 نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد دنیا بیاورند و نیکان از برای آنکه
 بد دولت آنم خود دیدنای ایشان روشن شود و بعضی از نیکهای ایشان
 در دنیا با ایشان بیست و دیدن از برای آنکه انرا را بکشند و آن بد
 که مخدوم است که با اهل بیت بیست و اضعاف اندا در است ایشان به
 ببینند و نیکان از ایشان انتقام بکشند اما سایر
 مردم در قبرها میمانند تا روز قیامت که محشور شوند و نیکان
 که احادیث بسیار وارد شده است که رجوع نمیکند در رجعت هر
 کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر حلق
 ایشان را بحال خود میگذرانند هرگاه حضرت ائمه را داشتند که این انرا
 جمله اجماعیات شیعه است نوشته مضمون اخیرت شاذ ضعیف است
 که هر که هست مگر و کشته شدنی انرا بیای او هست چه تقریب است

در واقع اینهمه اختلافات و متضادات در رجوعت که حقیقه آن مساوی
 اصول است میتوان نوشت مگر حضرت اخذند اندیشه اند که نوشتن احادیث
 مختلفه آنرا برای عوام در حالتی سرت که حکایت طریقه توفیح و توجیح
 نمایند نه بلکه خبری چند بنویسند مخالف هم که باعث کمراهی و فساد
 اعتقاد آن پجاردگان میشوند طریق نقل احادیث متضاده را از شیخ طوسی
 رحمه الله علیه بباید آموخت که در کتاب مستطاب تہذیب اکثر آنکه
 احادیث نقل فرموده بعضی را از آن ضعیف شمرده و بعضی را محمول
 بر تقیہ گرفته بآنکه تا لایف آن کتاب از جهت خواص است نه از برای
 عوام دیگر دلیل بر ضعف آن روایت که هر که هست هر کی و کشته بندی
 آنرا برای او هست بسیار است بعضی را از آن حضرت اخذ خود
 نقل فرمودند یکی از آنجمله دعابیت ابن طاووس علیه السلام در کتاب
 مصباح الزائر روایت کرده و آنکه حضرت اخذند نوشته اند اکثر
 علمای ما دعوی حقیقت رجعت کرده اند مناسبت حال و ملامت مقابله
 مدعیان فضل و کمال نیست مخالفان میگویند در شیوه اینطور

دعوی می کنند خواص و عوام بنده هم در حقیقت رجعت اتفاق دارند و
 هیچکس از ایشان در نفی شبهه ندارد و هر او را در حقیقت
 رجعت شک و شبهه باشد او را شیعہ نمیدانند بلکه مسلمانان
 نمیخوانند و کوفرض کنیم که بجزی از اخبار و احادیث اهل البیت علیهم
 السلام با جاهلی عالم نام انکار رجعت نماید آن خرق اجماع است
 و ضرر با جمیع میزند بلکه انکار ضروری دین است نمودن با الله من
 ذلك و بر ظاهر است که انطور کسی عاقل نشده است از آنکه حضرت
 امام جعفر علیه السلام فرموده است تلك القدره ولا يتكورها
 الا كافر ايضا بسند صحیح و در این باب ابو حمزه ثمالی رضی الله عنه
 گفت كنت عند ابي جعفر محمد بن علي الباقر عليه السلام
 ذات يوم فلما تفرق من كان عنده قال يا ابا حمزة من المحتم
 الذي حتمه الله تعالى قيام قائمنا من شك فيما اقول لقي الله
 وهو كافر و جا حد له و از چند حدیث دیگر استفاد می کرد
 که منکر رجعت کافر است و بگوید در باب بعضی از نقلهای حضرت خند

روایت دست و پا بوسیدن پس باید که حضرت اخند در حال عوام
 نظر کند و عبرت گیرند بسیار میباشد که شخصی در اصفهان
 بگو ساله ناقص دستی ~~که~~ جلزکنینی می اندازد و آن کو ساله
 کا و امام رضا نام میکنند عوام کالانعام دست بر اعضای آن کو ساله
 میمالند و بر او میکشند و آن کو ساله را طواف و زیارت میکنند
 توقع آنکه حضرت اخند از کلمه الحق نوحید امیند بلکه خداوند
 عالمیان جمیع شعبیها نوا بشرف تفیید پای مبارک حضرت
 صاحب الزمان سرفرازوی بخشیمه وجوده و مباد بخاطر عاظم
 رسد که ازین چند کلمه که درین رساله و جیزه قلمی شده کسی
 از معتقدان و مقصدیان ایشان از ایشان رغبت خواهد کرد ایند
 و بشیریه و غنیمت بهم خواهد رسانید باید در فارغ دارند و یقین
 بدانند که بجهت آن ایشان بوسه قسم اند اول جماعتی اند که هر
 روز بی زحمتی نگرفته و دوم آنها ایند که موبدانان و حلوانیند
 و منتظرند که اگر از جای بی زحمتی بیارند از آن قدری بیارند

بسم طایفه اند که در تعصب با قائم دارند که اگر حضرت صاحب علیه السلام
 ظهور کرده باشد جانب حضرت اخند را از دست نمیکند از آنکه بطرف حضرت
 روی آورند و اگر فرض کنیم که مریدان و معتقدان آن دانشمند ^{مهری} ^{غرض}
 و صاحب انصاف و تمیز باشند همچو کجا برین غلطها اطلاع خواهند یافت
 و هر و آن صاحب ^{مهری} کالی کی بر خواهند یافت بخاطر فائز میرسد که درین
 مقام بر بعضی دیگر از غفلتهای که از حضرت اخند صد و هریافته وی باید
 انجناب را از روی خیرخواهی مطلع سازند بکی آنست که حضرت اخند
 مدتی غنا و فاعل و سامعش بسیار کرده اند و میکنند و زبان مریدان
 حلاج را نسبت بخود دراز کرده اند و از بسیار کسی را ایشان
 مبینویم که میگویند حضرت اخند قایل شده اند که با تفاق علمای
 شیعه عنا حملست و از احادیث ظاهر میشود که در کناحان کبیر ^{مهری}
 بلکه ^{مهری} شریف اخند معصوم یعنی ملا محمد تقی بن ملا محاسنی که پدید
 گهر حضرت اخند ملا محمد باقر است صرف غنا شده است مشرف شاه میرک
 در کس مطرب و خواننده و خواننده ^{مهری} است نسوای مطربان و ^{مهری}

پراکنده که در مجالس عقد و نکاح و عیادت و غیر آن البته تکلیف اختم مرحوم
 چند تن از ایشان حاضر شوند و بجهت اختم مرحوم خواسته کی و نفقه
 سهل بی کنند و غنا و سر و دیکار بوند و هنگامه ما را اختم مرحوم
 در بن ولایت کوم کرد انبند و مدتهای بمریدی میر قاسم ذاکر او
 اوقات گذرانیده بود از آن جهت بود که دولتی غنا در دست جا گرفته
 بود الحال فترت و دل بندش ما را و طریق ما را امت می کنند انهمی پس
 اگر حضرت اختم در باب غنا مساکت مینماید و در قضیه و ما
 سوای والد مرحوم خود سعی و کوشش نمیکردند در عالم مصلحت
 کز بی بهره بود چون چند دور نگذشته بود که انجمنی مورماندا
 فو اموش شده باز و آنکه بعضی از یاران حضرت اختم ^{شد} بگو
 که در وقت فوت شدن اختم مرحوم از شنیدن غنا توبه کرد
 حرف توبه روایت است و شنیدن غنا در این هیچ کس
 از اهل دین روایت را بود این اختیار نمیکند و بفرض
 نبوت این دعوی با آنکه چند بن هزار تن در شنیدن غنا و

بتمسکند

بفعل آخند چه جا و میتوان کرد مگر سوره ان مذکور حدیث مذنبی را نشنیده اند
 و اگر در باب سوره ی حلاج اینطور دعوی کند در آن باب نیز همین جواب جاری
 میگردد و دیگر سوره ان حلاج میگویند که حضرت زین العابدین با فرزندانش در مدینه
 ماندند و کوفه حقیقی در شیخی روایت نموده که در آن مذکور است حضرت امام علی نقی علیه
 السلام فرمود که من ذهب الی زیاده احد منهم حیاً او میتاً فکما ذهاب الی
 زیاده الشیطان و عبادة الاوثان یعنی هر بنیاده یکی از ایشان بود
 گویا بنیاده شیطان و پرستیدن بتان رفتند زنده میباشند اینطور حدیثها
 نقل میکنند یا اگر نقل کنند نوک را بارت زنده مرصوم نمایند و باعث رغبت
 علوم بنیادت و المعالی مقام نشوند چون شدت مبالغه زنده مرصوم در تصویف
 بهینه بود که پنهان نمیشود درشت و کتاب توحیح المشرکین و تنقیح المذنبین
 و کتاب اصل اصول فصول التوحیح در میان مردمان بسیار است تا حدی
 که امکان دارد که هزار نسخه از آن دو کتاب در اصفهان بیشتر باشد و
 بخوانند و میدانند که زنده مرصوم بهواری و تقصیب حسین مصون
 حلاج کافر ساحر نسبت ببنیادگان علمای شیعه که عالم دینند با چه مرتبه

ایس حضرت م

بیادمان سخن گفته و آن دو کتاب هر دو مشتملند بر مشاطره که در نفی و اثبات و
 حقیقت و بطلان تصوف در میان ملا محمد طاهر شیخ الاسلام و اهل المؤمنین قم و
 اخذ مرصوم وقوع یافته و آن بنویس برت که در جای آن زمان رساله که شیخ الاسلام مکتوب
 در ضمن بیان حال سیده آن صلاح از کتاب اقصا و شیخ ابو جعفر طوسی رضوان
 الله علیه و آله و کتاب الغیب او و کتاب اعتقادات ابن ابوبه رحمه الله علیه و آن
 شیخ مفید و دیگران از علمای زمانه قدس سره رساله هم مطاعن صلاح نقل نموده
 اخذ مرصوم در جواب نوشته در جواب آن قولاً که اقوالی غیر معلوم که جمعی از جمله
 دهند اینها را هم نسبت بجعی رحمت مذکور است سازند یا در آنکه اخباری را که در کتب اربعه است
 اکثر از علمای بجمت جمل باحوال را او بان طرح نموده اند و جمعی گفته اند باخفاً
 آحاد صلاح عمل ننموده اند بجز در آنکه جبهوی و پاره از منخرات در کتابی
 مجرول نقل نماید اینها را بجمت ساختن عرض جهالت است و الله بهرگاه
 من بنساء الی صراط مستقیم و دیگر سیدان صلاح میکنند پس مشخص است
 که آنکه حضرت رضی در رساله که در مدت حکما و مدت مانوشه و
 فرموده که و آتایک تظن بالوالد العلامة نورالله فریح ان کان من

جمله

الصوفیه و یعتقد سائلانم و من اهلهم حاشاه عن ذلك عند البیت لکن
 و یفعلیت بنی فیهنک شاید کسی که بر حال او خند مرحوم مطلع نباشد و
 و منظور کتابها را ندیده باشد این سخن را با او بر کند در واقع حق است
 این سخن هر گاه مردی در راه المومنین قم از جهت هدایت علوم آن بلاد
 رساله بنویسد و علی یک نامی از سیده ان حلاج در رساله را از او فرستد
 چند شهر بگذرد و چند بنی از علمای بنامیده و هیچکس از ایشان سوچ
 او نشود و بعد از آنکه با صفهان او رسیده با خند مرحوم بنامیده او خند بنی
 چسبیده آنها در جواب بنویسد که هر که از اهل دین انرا بپندارند نکست
 عبت بدان کیمد و اخر باین سخن روایات و ان نظیر بالوالد العلامة
 کلام الله اعقلا راضی میتوان کرد مگر حضرت او خند خیر ندارد و با فراموش کرده
 آمدن شیخ علی نقی حجت الله با صفهان و در خانه او خند مرحوم فرود آمدن
 و شکایت کردن او خند مرحوم از این فقر و ملاقات نمودن دین ضعیف
 با شیخ مذکور و بعد از آن در مسجد نجف رفتند مرحوم رسیدن و مساجد
 را دیدند اگر حضرت او خند خیر نداشته از سعید ای قاری تحقیق نماید

نمائند و این بساخته را نیز کتابی کرده اند مطالعه میتوان کرد صاحب بنوعی
 میده اند که فایده که اخذ مرصوم از مطالعه کتاب فتوحات مکی که از کجا
 مضافات محی الدین عربیت و دیگر کتابهای او یافته بود این بود که در
 لاف کوفه زدن از طایفه متصله قصه السبق مبر بود اگر حضرت
 اخذ خواهند که تذکران نمایند فایده و از درج را در شرح فارسی
 که اخذ مرصوم بنفیه نوشته مطالعه فرمایند اینجا که میگوید آنچه حضرت آن
 اینست که در شیبی ستم دست داد مرا و حضرت سید المرسلین را صلوات
 صلی الله علیه و آله در واقع در دیدم بعد از این عبارت اخذ مرصوم است
 بنیاده و ففضان که میگوید و من از دهشتان واقع بیده ام بشدم
 شروع نمودم در تدبیر و آیه که بان رسیده بودم شروع شده در حقایق

ما الله علوم لا تحصى آن آیه و هر چند باین تفاسیر میخورد باین ظاهر میشود و بعضی حق سبحانه
 ولا تعد بیکبار ریخت و تعالی که عراق نگردم و در همین فایده حضرت و الله تعالی صدق و
 بر من که اگر در مدت عمر خواهم که شرح شده و کذب را در قسم خود دیده ظاهر بساخته اینجا که میگوید ما در حد
 از آن که نتوانم در همین هر آیه که ملاحظه نمودم فایض علوم بسیار هم

بود حکایت تهمت نردن خالد ولید بر قبیلہ بنی حنفیہ کہ ایشان مرده
 شدہ اند و کشتن مردان آن قبیلہ کہ ہمہ شیعیہ بودہ اند و زنان فرزندان
 ایشانرا اسیر کرد و بعدینہ او را در بسیار کتابی از کتابنا
 مسطور است کسانی کہ از علوم ظاہری تا با نیمہ بنہ بجزند و ابن قسم لا
 میزنند و بر طبق آن قسم میخورند حضرت رسول تعالی همچنین فرود
 ایشان را رسوا میکند و بوقلم ایشان اینطور خطاها جاری میکرد
 تا ارباب دین و دیانت انطور کسان را بنما سنده و بلا فزونها
 ایشان فریب بخورند اما تا کسی مانند محی الدین اینطور لا آنها
 نند چون میسر شو و کہ تا نندہ باشد سفیانی او را مطیع و بند
 بانند و بعد از فوتش سفیانی قبرش را مانند قبر محی الدین
 بت خود ساخته در پیش آن چون بت پرستان سجده کنند اگر حضرت
 اختہ را دید اری منظور میبود و گانداری دامن کین نبود البته در
 مقبرہ چهل دختران مسدود میشود و هر کہ اعتقاد بجد هب شیعی
 میداند کہ علوم غیر انبیاء و اوصیا و بتعلیم و بتعلم میباید شد نہ بکتف

اگر حضرت اخند خواهند که اینطور لا فها و غلطها را از آن ^{کتاب} بیرون
 کنند بغایت مشکل است زیرا که هیچ نسخه آن مکتوب نشده است و اگر ^{بسی}
 غلطهایی که کرده فرض این گونه غلطها را از آن کتاب توانستند بدر کردن با منظره
 که نموده با ملا محمد طاهر شیخ الاسلام در الموضین قم چه چاره میتوان
 کردن بجهت حال کتاب اصول الفصول را باید که حضرت اخند مطالب
 فرمایند که نسبت بکتاب توضیح المشربین و کتاب فضائح المتدعم
 مختصر است خصوصاً فصل دوم را از باب هجدهم آن کتاب بنظر ^{روند}
 که در آن فصل اخند موصوم و جا قسم یاد کرده و در همان مقام
 بقدره و الله تعالی چند غلط او سر زده یکی آنست که قسم بخورد
 که من تعصب می الدین نمیکشیم و از همان منظره بلکه از همان فصل
 ظاهر میشود که تا بحیث مربوطه در تعصب او کوشش دارد و جای دیگر در
 همان فصل قسم میخورد باین عبارت که والله که این معنی حق است
 و این فقیر را و جمعی کثیر از فقرا که باین فقیر میگویند ایشان را ^{میپویند}
 نیز مکاشفات عظیم حاصل ^{شده} است و در کتاب در رد این طایفه

اگر اولاً تا در مدینه
 باشد یا بد مدتی
 بر طاعت مشغول است
 اگر او را حاصل نشود در

تصنیف

تصنیف نماید و در همان مقام اینها در صاحب کشف و کرامات غلط کرده
شرح شیخ بهاالدین را از روایت و قافیه انداخته باین روش نوشته است
که شعر نه اصولت محکم آمد نه فروع شهرم بادت از خدا و از آن سول غلطها
که اخذ مروج در آن مناظره کرده بسیار است هر چند علی بن ابی طالب ^{شناختن} علی ^{بن ابی طالب}
نمیباشد و اما در آن مبالغه نمودن هم تا باین مرتبه خوب نیست که
که اینکس بد روغکوی شهرت کند مقدمه همین فصل در ویم انبیا
بعد هم جا میزند که اخذ مروج تا چه مرتبه نقصیب انبیا یافته میکنند
ان مقدمه نیست خطاب با ملا محمد طاهر کرده میگوید که اگر مولانا
بجای خود مطلع شود یقین شک خود را چاک خواهد کرد چه جای
گویبیا ترا محمد در این ارجحان میگوید اهل انصاف باید ملاحظه
ملاحظه نمایند که اخذ مروج که بیاضات و مجاهدات صاحب
کشف و کرامات شده و علمهای لاخصی و لا تقد او را کشف
حاصل گفته بامی و فاضلی که سابقا کلان آشنای و دوستی با او شده
تبعصیب اولیای چیست و طاغوت بچه عنوان خطاب نموده پس

مشخص شد که آنچه فرزند دلبندش نوشته است و آیا که وان تظن با
 بالوالد العلامة نور الله فرجه الله كان من الصوفية او يعتقد مسالكم
 و هذا هم ناباض ابن فقره عام غلط است و بگو معراج عظیم که در مسجد
 جامع بیه سنین آخذ مرحوم از صلاح ساحر کاف و از نابیند بلیند
 و امثال ایشان روایت میگرد و مشهور عالم شده چه صورتی است
 مثل آنکه سنده ان در زیر آتش پای صلاح که اخت و کودکی در هوا
 با مرد باینده بند شده که بنور علوم کال انعام هر جا که می نشیند از برای
 هم نقل میکنند و بی سخن آخذ مرحوم با اولیای ابلیس بود و سستی
 میوزند اکثر ان صاحب کتاب فصاح المتبدع و کتاب مذکور
 بتفطیل مسطور ساخته اگر کسی خواهد که غایت تحقیق آخذ
 را و نهایت غلویش را در ان باب بداند و کتاب توضیح المتبدعین
 و کتاب فصاح المتبدع را که الهی دارند نتوانند تمام مطالع
 کردن کتاب اصول الفضول را که مختصر است سما یا بخوانند تا حقیقت
 حال برو ظاهر گردد و بگو بعضی از سید ان صلاح و با نوبه میکنند

پیر تلبیس

کراضه

که اخند مرحوم بوسلم ما و پیروی طریقه ما و هر روز بر منبر بولامدن و غیره
 حسین منصور صلاح و با یزید و اصنان ایشان کردن و کشف و کلمات
 از ایشان نقل نمودن و خود دعوی کشف و کلمات کردن عوام
 اصفهان را مایل بخود ساخت و الا با کدام یک از فضیله عصر برای
 میفرست کرد پس هرگاه اخند مرحوم بوسلم ما و طریقه ما اعلام را
 تابع خود ساخته باشد و هنگامه از برای اولا و خود کرم نموده باشد
 سزاوار نباشد که حضرت زنده ما و طریقه ما را مذمت کند اکثر
 فضیله اصفهان استادان اخند مرحوم بودند چهل از برای ایشان
 صدوق و فکند و با نگاه ساختند و مدفن ایشان را بنیاد
 منبر که امام تراوی عظیم ایشان نگردانند در واقع مرتب میکنند
 و حال آنکه بعضی از فضیله این دیار با کمال علم و در زهد نیز مرتبه
 علیا داشتند از جمله امیر سید احمد و اما امیر محمد باقر علیهما صلوات
 رب العباد در مدت عمر مطلق دست بر هم دنیا و فلوس ننشده
 بودند تا حکایت حکایت شقایق حضرت زنده نشیده اند با فریاد

موتیه

کرده اند که بعد از آنکه اخند مرحوم در میان عوام شهرت تمام کرده بود
 اعتبار عظیم بفرسائیده در جمعی که ابن فقیر حاضر بود بعضی از ایشان ^{این}
 با حکیم مذکور بحثی از منطق در میان داشتند اخند مرحوم خورت و خلی
 کند حکیم بعد از کلمات درشت و رکیک گفت ای نا طالب علم ^{بود} مطلب این
 که خود را رسوا کنی و حضار بدانند که شرح شمیسه بنیدانی او بن جهت
 بود که چون حکیم رحلت کرد در همان صاعقه اخند مرحوم بر منبر برآمد
 برو لغت کرد و میتواند بود که این لغت کردن را سبب ^{نیز} بگویند
 باشد آن سبب اینست که حکیم گفته بود که تو گهای که در خانه کا شتفایند
 همه در بوانه اند و گویهای که در منزل ملا محلیسی مسخره و اولاد و
 و اخفاد او بنده تمام سالوسنده حکایت غریبه جامع این در بجان
 میگویند که روزی یکی از شما گردان عمده حضرت رخصت با ابن
 فقیر رسیده خستونت آغاز کرد و گفت تو ای برسد که بر اخند ما
 رو بنویسی و معلوم میشود که این در بجان را ندیده و چون کتاب
 مذکور را دید گفت چرا نام میبندی این فقیر در جوانی گفت ملکیت

رجال را ندیده و نمیدانی که مستحقان آن عالم در باره بعضی از آنها
 که با ایشان معاصر بوده اند چه گفته اند معترض مذکور کتابی در زیر
 بغل درشت این شکسته از او پرسیده که این چه کتاب است گفت این کتاب
 عین حیا الحیوة است که اخذ ما تصنیف کرده ^{همه} از او گرفته گشودم
 از ارتفاعات حسنه دنگه در اول صفحه اول نوشته شده بود که ششم
 بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی را پی اختیار کرده
 باشد و مجتهد دیگر را پی دورا خطا داند جایز است که بیان خطای او
 نماید و دلایل بر بطلان او بگوید چنانچه همیشه علمای سلف ^{آن} قرون
 علیهم بیان خطای معاصرین و علمای گذشته میکردند که گفتیم آیا اندیشه
 که درین خلاف کرده اند که در مذهب شیعه اجتهاد مبیا شده یا
 نمبیا شده بنا بر قوی که مبیا شده و بوفرضی که اخذ تو مجتهد
 باشد حال آنکه مطاع ترا عشق تا بصوری هزار فرسنگ است هرگاه اخذ
 تو در حدیث غلطها کرده باشد و حدیثی چند که هیچکس از علمای
 اعتبار نکرده اخذ تو آن احادیث را نقل کرده باشد و با عن حیرت

عوام بلکه سبب کراهی ایشان شده باشد خصوصاً معنی بعضی از آن
 احادیث را بعد از تغییر و تحریف نموده باشد البته بنا بر سبب منتهی است
 و بوجهی که وقوف بر این احادیث دارد چون بیان اطلاع یا بد واجب
 بود که عوام را دستگیری کرده خطای ایشان را ظاهر سازند و آنچه اخذ نمودیم
 بملا محمد طاهر شیخ الاسلام و اهل مؤمنین قم نوشته که اگر مولانا ابراهیم
 خود مطلع شود یقیناً که شک خود را چراک خواهد کرد چه جای
 کویبیا نیز بیادش او مردم چون فتوی اخذش را دید و این سخنان
 شنید خاموش گشت کائناتاً القم چرا و کتابش را از من گرفته
 در گذشت و از جمله غلطیهایی که حضرت اخذ در حدیث کرده اند
 یکی اینست که در کتاب مذکور بدیش از فقره مذکور به کتب اهل
 سنی حدیثی را بر وجهی معنی نوشته اند که با مذهب شیعه موافقت
 ندارد و آنحدیث اینست که از حضرت صادق علیه السلام منقول است
 که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اذا ایتیم اهل بیک
 والربیب من بعدی فاطهر و البیوات منهنم و اکثر و امن سبهم و

و القول فيهم والوقوع و باهتولهم كيلا يلتمعوا في الفاد في الاسلام
 و يخدوهم الناس ولا يتعلمون من بعدهم يكتب الله لكم به الا الحسنات
 ويرفع لكم به الدرجات في الآخرة اخرج في حديث اخذت عبا و حديث
 ذكرتموه انه (ما معنى ابنل بن يوجه قاضي فرموده انه كه حضرت رسول
 صلى الله عليه و آله فرمود كه هرگاه بدینید اهل بدعت را بعد از من
 پس اظهار كنید به بین اری از ایشان و ایشان را دشنام بیا
 بدید و از مذمت و بطلان ایشان سخن بیا و بگوید بلکه اگر ضرر
 شود بهتان هم نسبت با ایشان بگوید تا طمع نكنند در فاسد كردن
 اسلام و از بدعتها آيا و تكلیف ندهند تا حق تعالی از برای شما سبب
 این دفع بدعت حسنة بسیار بنویسد و بلند گرداند درجات
 شما را در احدیت و ظاهر است كه حضرت اخذت نفرموده اند كه لفظ باهتولهم
 این معنی ندارد كه بهتان بپوشان بنیند بلکه همچنين كه علمای
 لغت ضبط نموده اند ^{مباهته} معنی هما قته است یعنی با ایشان سخت دشمنی
 كنید نه اینکه برایشان بهتان بنیند و معلوم است كه بهتان كردن

بر هیچکس روانیت و هیچ فرقه از فرقه اسلامیة مجوز آن قایل
 نشده اند و الله بیهدی من یشاء الی صراط مستقیم القصة بتتبعاً
 سعادت ما آن مخفی مانند که سنن ان قایلند که حضرت مهدی علیه
 السلام از نسل حضرت امام حسین است صلوات الله علیه و در آخر الف
 ظهور خواهد فرمود و جها نرا پیر از عدل و داد خواهد نمود اما بسیار
 از ایشان قایل نیستند بوجود آن حضرت درین زمان و در طول
 عمر آن سرور استتبعاً دینمانند پس بدان ای عزیز که همچنان
 ملاحظه بوجود حضرت حق تعالی قایل نیستند ضرر بدین مانداز
 عدم قول ایشان نیز بوجود حضرت محبت علیه السلام نقصان
 بمذهب ما غیر ساند و در جواب استتبعاً در طول عمر آن حضرت
 میبایند از قول علمای ایشان درین مختصر همین کافیست که این
 کتاب مشافعی و صاحب فصول المهمة مالکی که از بزرگان علمای
 ایشانند گفته اند که این استبعاد نامعقول است چرا که امر نیست
 ممکن بلکه واقع و مان در جواب ایشان همین بس است درین
 سنه

ابتداء كالمعتاد
 بنزهة
 ما عجزت عنه
 هفت شهر
 الثاني
 هراست
 من جملة
 نقشة
 ۱۳۱۵

(Faded and mostly illegible handwritten text in Persian script, including fragments like "شهر لاهور", "رمانان", and "تقدیر")

406

187 from Tracy
5-7-61

